

=-بسمه تعالی

فصلنامه ۷

صفحه اول

فصلنامه علمی، فرهنگی، آموزشی ترنم اندیشه

صاحب امتیاز: مدرسه علمی حضرت ولی عصر عجل الله

مدیر مسئول: زهرا رحمتی

سردبیر: ناهید سلیمانی مقدم

اعضای تحریری: فاطمه سادات ارفع: دکترای زبان و ادبیات عرب

اکرم باسنا: طلبه سطح چهار فقه و اصول

زهرا رحمتی: دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق

مریم گلچین: سطح سه حوزه علمی

طراح جلد و صفحه آرا: الناز سلیمانی

نشانی: خیابان جمهوری، خیابان جمالزاده جنوبی، کوچه آیرم، پلاک ۱۹، طبقه دوم

تلفن: ۶۶۹۲۸۲۵۱ دورنگار: ۶۶۹۲۷۰۲۵ Email:school.valiasr@yahoo.com

مقالاتی که برای چاپ در فصلنامه پذیرفته خواهد شد که دارای چکیده، کلید واژه، مقدمه و نتیجه باشند. مقالات باید روی یک صفحه a4 به همراه cd در محیط word باشند حتی المقدور چکیده مقاله به زبان دیگری (عربی یا انگلیسی) در انتها آورده شود. فصلنامه در ویرایش مطالب آزاد است. مقالات دریافتی مسترد نمی‌شود. دیدگاه‌های مطرح شده در مقالات صرفاً نشانگر نظر نویسندگان می‌باشد.

بسمه تعالی

نوشته ۷ سخن سردبیر

دوستان سلام، بار دی‌گر زانوی ادب در مقابل سخن بانوی دو عالم زده خوشه چین معارف آن می‌گردیم.

وَجَلَى (بابی محمد) عن الابصار غمها) خداوند به وسیله‌ی پدرم محمد صلی الله علیه و اله ابرهای تیره حیرت و شبهه را از برابر دیدگان مردم زدود.

بی بی دو عالم در فراز دی‌گری از خطبه می‌فرماید: خدا پی‌امبر صلی الله علیه و اله را برای تمام کردن امرش و اجرا کردن حکمش مبعوث کرد، پس رسول خدا صلوات الله علیه مردم را در عقاید و دی‌نشان پراکنده دید، بت می‌پرستیدند با اینکه خدا را می‌شناختند.

این آغاز پری‌شانی‌ها، اضطراب‌ها و سرگردانی بندگان است. مردمی که به واسطه‌ی فطرت انسانی دارای عقل هستند، که ذات آن با تشخیص خوب و بد آمیخته شده، همانگونه که خدا می‌فرماید: «فألهمها فجورها و تقویها» (شمس/۸)، چگونه در هم‌نشینی عقل که انسان باید راه را از چاه باز شناسد و مسیر آرامش را در کوره راه‌های زندگی بیابد؛ اکنون به واسطه پیروی از شهوات و میل‌های حیوانی بدون کنترل، دچار اضطرابی جانکاه، پراکندگی احساسات و اعمال، تشویش در نوع برخوردها، افسوس، ناامیدی، فشارهای روانی، بی‌اعتمادی، خود کم‌بینی و هزار نوع دی‌گر از ملازمات متابعت نکردن از عقل شده است!!!

انسانی ای‌نچینی کجا می‌تواند که خود را از همه‌ی تاریکی‌ها و منجلا ب‌ها بیرون بکشد! همانطور که عطار در منطق الطیر (محمود و خارکن) می‌گوید: صد هزاران خلق چونان کرم زرد زار می‌میرند در دزی به درد

این نگیب آفرینش، علت مباحات خدا به خود (فتبارک الله احسن الخالقین) (مؤمنون/۱۴)، حال از چهارپایان هم پست تر گردیده (اولئک کالا نعام بل هم اذل) (اعراف/۱۷۹) یا از سنگها در تعصباتش سخت تر شده است (ثم قست قلوبهم او اشد قسوة) (بقره/۴۷) آیا می تواند طعم سعادت را درک کند؟ آیا به بازگشت این انسان امیدی هست؟ آیا راهی برایش وجود دارد تا روی آرامش و آسایش را بچشد؟ جواب در کلام نورانی حضرت زهرا سلام الله است که: خداوند به وسیله ی پدرم محمد صلی الله علیه و اله ابرهای تیره حیرت و شبهه را از برابر دیدگان مردم زدود. تا بواسطه ی پیروی از او هدایت را از گمراهی باز شناسند و مسیر کمال را بیابند. همانگونه که قرآن می فرماید: اگر خدا را دوست دارید مرا پیروی کنید (آل عمران/۳۱).

دشواری ترجمه کلمات مترادف در قرآن

طلبه سطح ۴ : فاطمه محرمی

چکیده

طرفداران مترادف، آن را اتحاد دو یا چند واژه در معنای مراد (مصدق) دانسته اند و منکرین، مترادف را بطور مطلق، اتحاد دو یا چند واژه در معنا اعم از معنای مراد و غیر آن، تعریف نموده اند.

با نگاهی بر دیدگاه های موافقان و منکران مترادف، روشن می شود که آنان با یک جهت مشترک، مترادف را معنا نکرده اند، فلذا مقاصد یکدیگر را به درستی مورد توجه قرار نداده و از این رو در بسیاری از موارد چیزی را انکار کرده اند که طرف مقابل با آن مخالفتی نداشته و آنها چیزی را اثبات کرده اند که طرف مقابل هم همان را پذیرفته است. بدین جهت بعضی از متأخران، مشاجره و اختلاف میان آنان را لفظی و قابل حل دانسته اند. این مقاله، مترادف بین برخی کلمات قرآن را ظاهری دانسته و در واقع معتقد است، تساوی بین الفاظ، در مصادیق است و بین آنها تناظر و تساوی مطلق برقرار نیست. در قرآن مترادف وجود ندارد زیرا زیاده گویی و تکرار کلام در ذات مقدس خداوند حکیم راه ندارد. بعنوان نمونه، واژه گان "بحر و یم"، "غرابیب و سود"، "بر و احسان" و ... را می توان نام برد.

مبحث مترادف از بحث های واژه شناسی و به معنای مفردات قرآن است (سیوطی، ج ۱، ص ۲۸۴-۲۸۶) که در دانش "اصول فقه" (مظفر، ۱۳۶۸هـ.ق، ج ۱، ص ۳۱) و کتب قواعد تفسیر (خالد بن عثمان السبیت، ۱۴۲۱ق، ج ۱، ص ۴۵۹-۴۶۰) از آن بحث شده است. اهمیت این موضوع ناشی از این حقیقت است که از یک طرف در خصوص وجود یا عدم وجود مترادف در قرآن اجماع نظر وجود ندارد و از طرف دیگر پذیرش یکی از این دو نگاه ترجمه را به شدت تحت تأثیر قرار می دهد. در این مقاله ابتدا به مفهوم شناسی واژگان کلیدی و پیشینه موضوع پرداخته شده، سپس دیدگاههای مختلف در این رابطه مورد ارزیابی قرار گرفته و در پایان مثالهایی برای روشن شدن بهتر عنوان گردید.

#### پیشینه مترادف

نخستین کسی که در زمینه مترادف کتاب مستقلی نوشت اصمعی بود که نامش را "ما اختلف ألفاظه و اتفقت معانیه" نام گذاری کرد. (نورالدین المنجد، ۱۴۱۷ق، ص ۶) سیبویه نیز نخستین کسی بود که یکی از اقسام کلام عرب را مترادف عنوان داد. و در این رابطه «ذهب و انطلق» را مثال آورد. (سیبویه، الکتاب، ج ۱، ص ۲۴ و نورالدین المنجد، ۱۴۱۷ق، ص ۶) در دوره معاصر، تألیفات مستقلی به منصف ظهور رسید که مهم ترین آنها «الترادف فی القرآن الکریم» اثر محمد نور الدین المنجد و «الترادف فی الحقل القرآنی» اثر عبد العال سالم مکرم است.

اولین کسی که مترادف را انکار کرد، ابن الأعرابی (ت ۲۳۱ق) بود (همان، ص ۳۷-۳۸)، سپس ابوالعباس ثعلب (ت ۲۹۱ق)، ابوبکر أنباری (ت ۳۲۸ق)، ابن درستی (ت ۳۴۷ق)، ابن فارس (ت ۳۹۵ق) و ابوهلال عسکری (ت ۳۹۵ق) از او پیروی کردند (ر.ک: همان، ص ۳۸-۵۴). راغب اصفهانی (ت ۵۰۲ق) و زمخشری (ت ۵۳۸ق) در میان قدما و منجد و بنت الشاطیء و مصطفوی در میان معاصران از دیگر منکران مترادف به شمار می روند. ابوهلال عسگری می نویسد: شاید اولین کسی که کتاب مستقلی در مورد تفاوت لغتها با یکدیگر نوشت، شخصی به نام جاحظ (م. ۵۲۵ق) است که نام آن را "کتاب الفرق فی اللغة" گذاشت. سپس علماء دیگری چون: ابن قتیبه (م. ۲۷۶ق) و ابن مکی (م.)

۵۰۱ ه.ق) در کتاب "تثقیف اللسان" در این مسئله مطالبی ذکر کردند. (ابوهلال العسکری، ۲۰۱۰، ص ۲۰)

#### مفهوم شناسی

ترادف در لغت به معنای تتابع و در پی هم آمدن است. (ابن منظور، ۱۴۴۴ق، ج ۵، ص ۱۹۰) اما در اصطلاح اتفاق نظری وجود ندارد. آنان که به وجود ترادف در زبان عربی و قرآن باور دارند، ترادف را عبارت از اتحاد دو یا چند واژه در معنای مراد(مصدق) دانسته اند و آنان که منکر آن هستند، ترادف را عبارت از اتحاد دو یا چند واژه در معنا به طور مطلق اعم از معنای مراد و غیر آن تلقی کرده اند. به نظر می رسد، جرجانی با لحاظ این دو دیدگاه در تعریف ترادف گفته است: «ترادف بر دو معنا اطلاق می شود: اول اتحاد در مصداق و دوم اتحاد در مفهوم» (جرجانی، ۱۴۰۵ق، ص ۳۱)

. و هم چنین خالد بن عثمان در تعریف ترادف می نویسد: "تعدد لفظه و اتحد معناه" ترادف یعنی در لفظ متعدد و در معنا متحد می باشد. (خالد بن عثمان السبیت، ۱۴۲۱ق، ص ۴۵۹)

#### دیدگاههای مختلف در مورد وجود ترادف

الف: ترادف در لغت واقع شده است. قدما بسیاری از واژگان آیات قرآن را با واژگان دیگری معنا می کردند. به طور مثال ابن عباس(ت ۶۸ق) «یؤمنون» را به «یصدقون» و «الحمد لله» را به «الشکر لله» معنا و تفسیر کرده است(سیوطی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۳۱۶ و ۲۴۵-۲۴۶). این نشان می دهد که به نظر آنان واژگان در معنای مراد(مصدق) با واژگان دیگر متحد و به اصطلاح مترادف اند. مرحوم مظفر می نویسد: در زبان عربی ترادف و اشتراک واقع شده است اما در بوجود آمدن آن دو، باید صحبت کرد که آیا شخص واحد، دو لفظ را برای یک معنی وضع کرده است یا واضعهای متعدد، داشته است. مثلاً قبیللهای لفظی برای یک معنی و قبیلله دیگری لفظ دیگری را برای همان معنا وضع می کنند. به همین جهت علمای لغت می گویند این لغت حجازا است و این لغت تميم است یا لغت حمیر است. (محمد رضا مظفر، ۱۴۰۰ه.ق، ص ۴۱)

آیه الله معرفت می نویسد: "ترادف به معنای دو لفظ یا بیشتتر از دو لفظ که معنی واحدی داشته باشد. مانند لفظ انسان و بشر و .... که در لغت فراوان است و همچنین ترادف اگر به اطلاق و ظاهر

اولی کلمه اخذ شود برخلاف حکمت قانون وضع است. زیرا معنای دومی عبث و بی‌پهوده می باشد و این امر را با دقه و عنایه معالجه نمودند به این که در واقع امر مترادف وجود ندارد و مترادف همان حالات و صفات لحاظ شده در مسمی است. که همان مشترک معنوی می باشد که شبیه مشترک لفظی است. مانند لفظ اسد که اسم حقیقی است و ضیغم نیز گفته می شود به اعتبار این که هنگام خوردن شکارش دهانش را پر می کند. لذا ضیغم از اوصاف اسد است نه اسم حقیقی او" ( معرفت، ۱۴۲۶هـ.ق، ج ۲، ص ۲۰۳-۲۰۷)

ب: مترادف در لغت و قرآن واقع نشده است.

ابن الاعرابی معتقد است: هر واژه‌ای برای یک معنای معینی متفاوت از معنای واژه دیگری وضع شده است و لذا هیچ دو واژه ای را نمی توان یافت که هم معنا و به تعبیر دیگری مترادف باشند. ایشان معادل‌هایی را که لغویون و مفسران برای واژگان یاد کرده‌اند، شاهد مترادف ندانسته و غرض آنها را از ذکر آن معادل‌ها تقریب معنا تلقی کرده است. وی دو واژه‌ای را مترادف می‌داند که هیچ فرقی میان آنها وجود نداشته باشد. ابن‌الاعرابی بر این باور بود که هر اسمی وجه تسمیه‌ای دارد که از دیگری متفاوت است. وجه تسمیه برخی از اسم‌ها را ما می‌دانیم؛ اما وجه تسمیه برخی دیگر از آنها را نمی‌دانیم. برای مثال می‌دانیم که «انسان» را به جهت نسیانش انسان نامیدند؛ ولی نمی‌دانیم «رجل» و «امرأه» را به چه جهت چنین نامگذاری کردند (ر.ک: ابن‌الانباری، الأضداد، ص ۷-۸ و نورالدین المنجد، ۱۴۱۷هـ.ق، ص ۴۰).

شاگرد ابن‌الاعرابی، ابوالعباس ثعلب (ت ۲۹۱ق) نیز معتقد بود، هرچه مترادف دانسته شود، در صفت، متباین اند. برای مثال «انسان» به اعتبار صفت نسیان‌ها انس، و «بشر» به اعتبار بشره (پوست) وضع شده است (سیوطی، المزهرة، ج ۱، ص ۴۰۳ و نورالدین المنجد، ۱۴۱۷هـ.ق، ص ۳۹).

میرد (ت ۲۸۵ق) و ابوهلال عسکری (ت ۳۹۵ق) نیز بر همین نظر بودند. برای نمونه آنان واژگان «شرعه» و «منهاج» را مترادف نمی‌دانستند؛ به این جهت که «شرعه» از «شرع فلان فی کذا» گرفته شده و در موردی به کار می‌رود که کسی کاری را آغاز کند و «منهاج» از «أهج البلی فی الثوب» مشتق شده است و در مواردی استعمال دارد که کهنگی در لباس فراگیری شود؛ به علاوه عطف دو چیز بر یکدیگر دلالت بر تغایر آن دو دارد؛ زیرا اگر یکی باشد موجب عطف یک چیز بر خودش

می شود و آن اشتباه است. چنان که اگر ابوجعفر همان محمد بن علی (ع) باشد، روا نیست که بر یکدیگر عطف شوند (عسکری، ۲۰۱۰م، ص ۱۳ و بنت الشاطی، ۱۹۸۷، ص ۱۹۷).

ابوهلال معتقد است چنانچه دو واژه در یکی از موارد استعمال، صفات، تأویل، حروف تعدی، نقیض، اشتقاق، صیغه و ضبط با هم فرق داشته باشند، مترادف دانسته نمی شوند (عسکری، ۲۰۱۰م، ص ۱۶-۱۷) فرق در استعمال مانند «علم» و «معرفت» که علم دو مفعول می‌گیرد، اما معرفت یک مفعول. فرق در صفات مانند «حلم» و «امهال» که حلم تنها به حُسن متصف است، اما امهال هم به حُسن و هم به قبح متصف می‌گردد. فرق در تأویل مانند «مزاح» و «استهزاء» که مزاح به تحقیر مزاح شونده نمی‌انجامد، اما استهزاء به تحقیر استهزاء شونده می‌انجامد. فرق در حروف تعدی مانند «عفو» و «غفران» که عفو با «عن» متعدی می‌شود (عفوت عنه)، اما غفران با لام (غفرت له). فرق در نقیض مثل «حفظ» و «رعایت» که نقیض حفظ اضاعه (تباہ کردن) است، اما نقیض رعایت اهمال (واهمادن). فرق در اشتقاق نظیر «سیاست» و «تدبیر» که سیاست از «سوس» (موریانه)، اما تدبیر از «دُبُر» (پایان هر چیزی) اشتقاق یافته است. فرق در صیغه مانند «استفهام» و «سؤال» که اولی مزید و به باب استفعال است، ولی دومی مجرد است. فرق در ضبط مثل ضَعْف و ضَعْف یا جَهْد و جُهْد (همان، ص ۱۷-۱۹). نتیجه آن که طبق چنین تلقی، هیچ مصداقی برای ترادف نمی‌توان یافت و بنابراین باید گفت: ترادف وجود ندارد؛ زیرا هیچ دو واژه ای یافت نمی‌شود، مگر این که در یکی از جهات مذکور با یکدیگر فرق دارند.

زرکشی می‌نویسد: "انکر المبرّد هذا النوع، و منع عطف الشيء علی مثله؛ إذ لا فائدة فيه، و أوّل ما سبق باختلاف المعنيين؛ و لعله ممن ينکر أصل الترادف في اللغة كالعسكري وغيره. (زرکشی، ۱۴۱۰ق، ج ۳، ص ۵۳). میرد معتقد است فائده ای در عطف چیزی بر مثل خودش نیست و بین دو کلمه حتما اختلاف در معنا وجود دارد و شاید میرد نیز مانند عسکری ترادف را انکار نموده است."

یکی از کسانی که تفاوت الفاظ مترادف را در کتاب خوی‌ش به تفصیل بیان کرده است نورالدین جزایری است، وی سعی کرده است اختلاف معنای واژگان مترادف را ذکر کند. به عنوان مثال ایشان بین دو کلمه القیمة و الثمن می‌نویسد: القیمة به معنای: ارزش واقعی هر چیزی، و الثمن به معنای

آن است که خریدار و فروشنده بر آن توافق کند و کمتر یا بیشتر از ارزش واقعی آن باشد. خداوند متعال می فرماید: " وَ شَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَ كَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ " (سوره یوسف، آیه ۲۰) یوسف را به چند درهم اندک فروختند. و یا کلمه الاستماع به معنای گوش دادن با (قصد)؛ و کلمه "السماع" به معنای شنیدن (بدون قصد) (جزایری، ۱۴۰۷ق، ص ۲۰-۲۲۲)

راغب اصفهانی می نویسد: اگر اجل تأخیر افتد إنشاءالله پس از کتاب مفردات کتاب دی‌گری که از تحقیق در الفاظ هم معنی ( مترادفات) و فرقه‌های دقیقی و مشکل آنها گفتگو می‌کند تألیف خواهم کرد که با آن اختصاص و ویژگی‌های معانی الفاظ و معنی هر چیزی به لفظ خود بدون در نظر گرفتن لغات مترادف شناخته شود مانند کلمه قلب در یک مورد و فؤاد در مورد دیگری و صدر در جای دیگری و.... اما کسانی که حق را اثبات نمی‌کنند و باطل و بی‌پرده را پوج و سزاوار بطلان نمی‌دانند چنین می‌اندیشند که موارد بی‌مان شده و تمام آن الفاظ از یک باب هستند و آنها را به یک معنی به حساب می‌آورند چنین کسانی که پندارند که اگر (الحمد لله) بگویند الشکر لله معنا می‌شود و یا اگر لاریب فیه بگویند (لاشک فیه) مقصود است! لابد آنان قرآن را تفسیر نموده و حق تبیان را ادا کرده‌اند. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲هـ، ج ۱، ص ۵۵-۵۶)

بی‌ضای می نویسد: همواره بین لغات، اصل تباین است نه ترادف، به ویژه در مورد قرآن کریم. (المزهر فی علوم اللغه و انواعها، سیوطی، ص ۳۰۹؛ به نقل از سید جواهری، ۱۳۸۹، ص ۱۳۳)

ج: ترادف در لغت و قرآن واقع شده است.

زرکشی می‌نویسد عطف دو مترادف بر یکدیگر بی‌فایده نیست چون از مجموع آن دو معنایی حاصل می‌شود که از تک تک آنها حاصل نمی‌گردد. (۱- زرکشی، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۴۷۲)

می‌نویسد اکثر اهل علم مقصودشان از ترادف همان احرف سبعة است. زرکشی می‌گوید: ترادف همان هفت وجه از معانی که با هم متفق هستند ولی الفاظشان مختلف است، مانند: اقبل، هلم، تعال، عجل، اسرع، انظر، اخر و امهل، در معانی یکی، اما الفاظشان متفاوت است. (المنجد، ۱۴۱۷ق، ص ۱۱۰-۱۱۱) صاحب تفسیر التحریر و التنویر با اسم ترادف در شرح معنای این حروف تصریح می‌کند، هنگامی که می‌گوید: مراد از احرف، کلمات مترادف با معنی واحد است... "کالعهن المنفوش" را ابن مسعود "کالصفوف المنفوش" هم می‌خواند. بعد از مسئله ترادف در حروف سبعة علما ترادف را از



حیث تأکید مورد بحث قرار می دهند زرکشی می نویسد: تأکید صنعتی به دو قسم است: معنوی و لفظی، و تأکید لفظی یعنی تقریر معنای اول بوسیله لفظ یا مرادف لفظ. مانند: " فجاجا سبلا" ( انبیاء، ۲۱)؛ یا "غرابیب سود" ( فاطر، ۲۷)؛ یا " ضیقا حرجا" (انعام، ۱۲۵) ( همان، ص ۱۱۵-۱۱۷)

#### شرائط تحقق مترادف

دکتر رمضان عبد التواب شرایطی را که برخی زبان شناسان عرب برای تحقق مترادف بیان کرده اند، در چهار مورد ذیل خلاصه کرده است:

۱. «اتحاد کامل میان معنای دو واژه؛ بنابراین اگر با دلایل قطعی روشن شود که مثلا یک نفر عرب از واژه جلس ( نشست) چیزی را می فهمد که واژه قعد (=نشست) فاقد آن است، در این صورت نمی توان گفت که این دو واژه مترادف یکدیگرند.

وحدت محیط پیدایش زبان، هیچ یک از معتقدان افراطی به وجود پدیده مترادف به چنین شرطی پی نبرده اند. آنها همه گویش ها را یک واحد به هم پیوسته و تمامی جزیره العرب را به عنوان یک محیط تلقی کرده اند، ولی ما زبان مشترک داریم. (رمضان عبدالتواب درباره زبان مشترک می گوید: «نخستین ویژگی زبان مشترک این است که از سطح عامه مردم بالاتر می باشد؛ بدین معنا که عامه مردم در مکالمات خود از آن استفاده نمی کنند و اگر بشنوند کسی با این زبان سخن می گوید، او را در سطحی بالاتر از فرهنگ و دانش خویش می شمارند. زبان عربی مشترک که آثار ادبی به آن نوشته شده است و شاعران و سخنوران در قالب آن شعر سروده و سخن سراییده اند نیز در سطحی بالاتر و پی شرفته تر از آن بود که عامه عرب بتوانند آن را به کار بندند...»)

۲. یا زبان فصیح عربی را یک اجتماع زبانی و هر یک از گویش ها و یا مجموعه هماهنگی از آنها را نیز یک اجتماع زبانی دیگر قلمداد می کنیم. [ بنابراین نباید مترادف را در گویش های عربی متباین جستجو کنیم، بلکه باید مترادف را در گویش واحد جستجو کرد].

۳. معاصر بودن؛ زبان شناسان جدید به هنگام بحث از مترادف ها، آنها را در یک دوره خاص و زمانی معین مورد ملاحظه قرار می دهند؛ بنابراین، اگر بخواهیم این گونه واژه ها را مورد بررسی و پژوهش قرار دهیم، نباید کلمه ای را که یک شاعر جاهلی به کار برده است با

کلمه‌ای که در یک سنگ نوشته قدیمی که مثلاً به دوران مسیحیت مربوط می‌شود، مقایسه کنی.م.

۴. و سرانجام یکی دی‌گر از شرایط مترادف میان دو واژه این است که یکی از آنها نتیجه‌تطور صوتی دی‌گری نباشد؛ برای نمونه وقتی که دو کلمه ای جثل و جفل (= مورچه) را با یک دی‌گر مقایسه می‌کنیم، می‌توانیم یکی از آنها را به عنوان اصل و دی‌گری را صورت تکامل یافته آن تلقی کنیم [بنابراین نمی‌توان دو واژه را مترادف دانست].» (رمضان عبدالنواب، ۱۳۶۷، ص ۳۶۵).

مبانی دی‌دگاه کسانی که مترادف را قبول ندارند

آنها معتقدند، برخی واژه‌های مترادف، افزون بر معنایی که موجب مترادف، با واژه ای دی‌گر را فراهم آورده، معنای دیگری نیز دارند که ارتباطی با بحث مترادف ندارند یعنی یک واژه می‌تواند از جهت یک معنا با واژه‌ای دی‌گر مترادف باشد و از جهت معنای دی‌گرس مترادف نباشد.

نظیر "أَزَلَّ" و "وَسَّوَسَ" در آیات «فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ» (سوره بقره آیه ۳۶) «فَوَسَّوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ» (سوره اعراف، آیه ۲۰)

این دو عبارت، از یک واقعیت خیر داده است و آن عبارت از گمراه شدن آدم و همسرش توسط شیطان است یعنی این دو واژه از یک جهت که گمراه کردن حضرت آدم و همسرش توسط شیطان است مترادف‌اند و از جهت دی‌گر در "ازل" گمراه سازی به لغزاندن پای آدمی تشبیه شده است چنان که در قرآن آمده است: «فَتَنَزَلَ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا» (سوره نحل، آیه ۹۴) و در "وسوس" نحوه گمراه ساختن شیطان یعنی وسوسه (حدیث نفس) بیان شده است چنان که آمده است: «وَنَعَلَمُ مَا تُوسَّوِسُ بِهِ نَفْسُهُ» (سوره ق، آیه ۱۶)

و یا در آیه: "لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا" (سوره طه، آیه ۱۰۷) طرفداران مترادف "عوج" و "امت" را مترادف گرفته و بیان کرده‌اند "عوج" و "لا امتا" برای تأکید به هم عطف گردیده‌اند. (زرکشی، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۴۷۷) در حالی که "میرد" (۲۸۵ق) عطف دو واژه را بر یکدیگر دلایل بر تباین می‌داند و چنین استدلال می‌کند که اگر معطوف همان معطوف علی‌ه باشد، ذکر آن بی‌فایده است. (ابوهلال عسکری، ۲۰۱۰م، ص ۱۳)

در مفردات راغب "عوج"، مثل ناهمواری که در زمین صاف باشد تعبیر شده است که به نظر می‌رسد حتی سنگلاخ و خط و خطوط روی زمین را هم شامل گردد و در قاموس "امت" به بلندی و مکان مرتفع ترجمه شده که به نظر می‌رسد منظور از "ولا امتا" یعنی حتی تپه هم دی‌گر باقی نمی‌ماند و آیه در صدد بیان این مطلب است که زمین در قیامت کاملاً صاف و هموار و بدون هیچ گونه سنگلاخ و تپه و خط و خطوط خواهد بود. پس این دو واژه مترادف نبوده و دارای معنای مخصوص به خود می‌باشند.

مثال در رابطه با واژگان غرابی‌ب و سود

" أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيْضٌ وَ حُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَ غَرَابِيبُ سُودٌ " (سوره فاطر، آیه ۲۷)

آیا ندیده‌ای که خدا از آسمان آبی فرود آورد و به [وسیله] آن میوه‌هایی که رنگهای آنها گوناگون است بیرون آوردیم؟ و از برخی کوهها، راهها [ورگهها] ی سپید و گلگون به رنگهای مختلف و سیاه پررنگ [آفریدی‌م]. (فولادوند)

طرفداران ترادف معتقدند گاهی تأکید با آمدن الفاظ مترادف در پی هم صورت می‌گیرد که آن را تأکید لفظی می‌نامند مانند: "غرابی‌بُ سُود" که سود را مؤکد معنای سیاهی مندرج در غرابی‌ب می‌دانند.

آنچه که از سیاق آیه فوق می‌توان استنباط نمود:

۱- "وَ غَرَابِيبُ سُودٌ" صفت و موصوف است زیرا در همان آیه "جُدَدٌ بَيْضٌ" بصورت صفت و موصوف بکاررفته است. و عطف به "جُدَدٌ بَيْضٌ" شده است.

۲- با توجه به اینکه موصوف همان صفت نیست و برای تأکید نیز، صفت آورده نمی‌شود، بنابراین "سود" تأکید "غرابی‌ب" نمی‌باشد بلکه دارای معنای خاص خود می‌باشد.

۳- راغب، غریب را به معنای هر شخص دور و نیز هر چیزی که در میان جنس خود بی‌نظیر باشد، معنا کرده و در ادامه به سخن رسول اکرم صلوات الله علیه اشاره نموده که فرمودند: «بدأ الإسلام غريباً و سيعود كما بدأ» یعنی اسلام در آغاز ظهورش کم‌نظیر و بی‌مانند بود و در آینده نیز همانگونه که شروع شد، بازمی‌گردد و بی‌نظیر می‌شود. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۶۹۲-۶۹۱)

۴- هر کلمه ای که از ریشه غرب مشتق شده است، بی نظیر و دور از دسترس معنا می‌دهد بطور مثال غرب به معنای زر و طلاست زیرا در میان فلزات، بی نظیر است و یا دلو چاه معنا شده است چرا که بواسطه دور شدنش از قعر چاه، غرب نامیده شده است. بنابر این غرابیب می‌تواند به معنای راههای سیاه بی نظیر و ناشناخته در کوهها، ترجمه گردد.

۵- در قاموس قرآن، غرابیب جمع غریب بمعنی بسیار سیاه است و «سود» جمع اسود است فرّاء گفته آن در اصل «سود غرابیب» است یعنی سیاه‌های بسیار سیاه ولی مجمع ترجیح می‌دهد که «سود» تأکید غرابیب باشد یعنی از کوهها تکه‌های سفید و سرخ است برنگهای مختلف و نیز از آنها تکه‌های بسیار سیاه هست. (سیدعلی اکبر قرشی، ۱۳۷۱ ش، ص ۹۲)

۶- در کتاب‌های لغت، غرابیب به معنای انگور سیاه نیز آمده است.

۷- با بررسی‌های انجام شده به این نتیجه می‌توان رسید که ترجمه قابل قبولی برای واژه غرابیب بی‌ان نشده است.

۸- می‌توان "من الجبال" را عطف به "فاخرجنا" نمود و منظور از آیه را خارج کردن معادن مختلف از دل کوهها در نظر گرفت.

۹- اگر خداوند تبارک و تعالی می‌خواست بر سیاهی تأکید نماید؛ می‌توانست از افعال تفضیلی استفاده کند تا از این طریق تأکید بیشتری صورت پذیرد. همانطور که در آیه " وَ كَلُوا وَ اشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ " (سوره بقره ۲) آیه ۱۸۷) از اسم تفضیلی استفاده نموده و مطلق سیاهی را برای شب بکار برده است. پس قرآن می‌تواند مطلق سیاهی را به تنهایی بی‌ان نماید و اگر کلمه‌ای را به همراه سیاهی آورده، دلیلی بر مترادف نیست.

شایسته نیست در صورتی‌که نتوانیم معنای صحیح " غرابیب " را ارائه نمائیم، رأساً اجتهاد کرده و بی‌ان نمائیم "غرابیب سود" مترادف بوده و تأکید را بی‌ان می‌نماید و یا اینکه به جهت رعایت آهنگ کلام آمده است (خداوند تبارک و تعالی در سوره مبارکه یس (۳۶) آیه ۶۹ می‌فرماید: وَ مَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ وَ مَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَ قُرْآنٌ مُبِينٌ. ما او را شعر نی‌اموخته‌ایم و شایسته او هم نیست بلکه قرآن ذکری ظاهر و آشکار کننده است. و... باتوجه به اینکه کتاب قرآن طبق آیه "تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ" (سوره جاثی، آیه ۲) از سوی عزیزی حکیم نازل گردیده که هر

مطلبی را در جای خود بازگو نموده است، لذا به استناد "فصلت آیاته" در آیه "كِتَابٌ فَصَّلْتُ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ" (سوره فصلت، آیه ۳)، آیات قرآن به تفصیل بیان گردیده است. فصلت آیاته، مبین آن است که هر لفظی در سخن حکیم یک بار معنایی و ویژه‌ای داشته و زیاده‌گویی و تکرار کلام در ذات مقدس خداوند حکیم راهی ندارد. بنابر این رابطه بین دو کلمه که به ظاهر مترادف‌اند، تساوی تلقی نشده، بلکه در برخی از مصادیق با یکدیگر مساوی هستند: در این رابطه به مثالهای ذیل توجه نماییم:

۳-۹-۲- مثال در رابطه با واژگان بر و احسان

واژگان "بر" و "احسان" هر دو به معنای "نیکی" ترجمه شده است که با کمی دقت در می‌یابیم که این دو واژه صرفاً در برخی مصادیق با یکدیگر مساوی‌اند که نمونه آن در سوره بقره بشرح ذیل آمده است:

"لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ" (سوره بقره، آیه ۱۷۷)

واژه "بر" شامل، ایمان به خدا، نبوت، معاد، کتاب، فرشتگان، نماز، زکات، صدقه، وفای به عهد، تقوا و راستگویی و... می‌گردد. برخی مصادیق احسان نیز در قرآن عبارتند از:

۱. "إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ" (سوره نحل، آیه ۹۰)
۲. "هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ" (سوره الرحمن، آیه ۶۰).
۳. "إِنَّ أَحْسَنَكُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ" (سوره اسراء، آیه ۷)
۴. "الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ" (سوره سجده، آیه ۷)

۵. "وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ ذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَ أَنْتُمْ مُّعْرِضُونَ" (سوره بقره، آیه ۸۳)

۶. "وَ مَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِّمَّنْ أَسْلَمَ وَ جَهَّهُ لِلَّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ" (سوره نساء، آیه ۱۲۵)

۷. "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ الْحُرِّ بِالْحُرِّ وَ الْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَ الْأُنثَىٰ بِالْأُنثَىٰ فَمَنْ عَفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ" (سوره بقره، آیه ۱۷۸)

با بررسی مجموع مصادیق آیات مربوط به "احسان" و "بر" می توان نتیجه گرفت که "بر" مربوط به اعتقادات فردی است که تأثیرش را در آخرت خواهی می داند ولی احسان شامل وظایف اجتماعی مثل حق الناس و احسان به والدین و حسن و قبح می باشد. بنابراین دو واژه "بر" و "احسان" نه تنها مترادف نبوده بلکه هر کدام معنای خاص خود را دارد. گاهی معادل معنای یک کلمه در عربی، می تواند در فارسی یک جمله باشد.

نمونه ای دی گره در رابطه با واژگان بر و بحر

"وَ لَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي فَاصْرَبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا لَا تَخَافُ دَرَكًا وَ لَا تَخْشَىٰ" (۷۷)

"فَاتَّبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فَغَشِيَهُمْ مِنَ الْيَمِّ مَا غَشِيَهُمْ" (سوره طه، آیه ۷۷-۷۸)

ترجمه استاد فولادوند: «و در حقیقت به موسی وحی کردیم که: بندگام را شبانه ببر، و راهی خشک در دریا برای آنان باز کن که نه از فرار رسیدن [دشمن] بترسی و نه [از غرق شدن] بیمناک باشی. پس فرعون با لشکریانش آنها را دنبال کرد، و [لی] از دریا آنچه آنان را فرو پوشانید، فرو پوشانید.»

استاد حرّمشاهی و دکتر مجتبیوی نیز «بحر و یَمِّ» را دریا معنی کرده اند.

سؤال درباره این شاهد این است که چرا خداوند در مورد قوم موسی علیه السلام از کلمه ی «بحر» استفاده کرده ولی در مورد فرعون و لشکریانش از کلمه ی «یَمِّ» استفاده کرده است؟ ممکن است در

جواب گفته شود این هم مترادف دارد؛ حال آنکه در آیات ۱۳۶ و ۱۳۸ سوره‌ی اعراف (قرآن حکیم با ترجمه‌ی دکتر سید جلال الدین مجتبی‌ی، ۱۳۷۶) حق تعالی می‌فرماید:

« فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ »  
« وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ »

استاد فولادوند: سرانجام از آنان انتقام گرفتیم و در دریا غرقشان ساختیم... و فرزندان اسرائیل را از دریا گذراندم.

استاد خرمشاهی و دکتر مجتبی‌ی در اینجا نیز «بحر» و «یَمِّ» را دریا معنی کرده‌اند و نیز بخش اول آیه‌ی ۴۰ سوره قصص که عیناً در بخش اول آیه‌ی ۴۰ سوره الذاریات تکرار شده است، حق تعالی می‌فرماید: «فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ...» (سوره قصص (۲۸) آیه ۴۰. و سوره الذاریات، آیه ۴۰)

استاد فولادوند: تا او و سپاهی‌انش را فروگرفتیم و آنان را در دریا افکندیم...

استاد خرمشاهی و دکتر مجتبی‌ی در اینجا نیز «بحر» و «یَمِّ» را دریا معنی کرده‌اند.

با ذکر این چهار کاربرد «یَمِّ»، آن هم تنها برای فرعون و سپاهی‌انش؛ و دو کار برد «بحر» برای موسی علیه السلام و قومش، اگر به دیده‌ی انصاف بنگریم متوجه می‌شویم که حق تعالی قصد بکار بردن کلمات مترادف نداشته است لذا باید در وهله‌ی نخست پذیرفت که خداوند با آوردن این چند آیه — البته در بخش کاربرد کلمات — قصد بیان چیزی را داشته است! و الا مفاهیم الهی، انسانی و...، بسیاری در این آیات مستور است.

در مرحله‌ی بعد باید به این سؤال جواب داد که ویژگی بنی اسرائیل چه بوده که برای آنها کلمه‌ی «بحر» بکار رفته و از طرف دیگر ویژگی فرعون و لشکری‌انش چه بوده که برای آنها کلمه‌ی «یَمِّ» بکار رفته است؟ اگر بتوانیم به این سؤال جواب دهیم مسأله‌ی مترادف بین «بحر» و «یَمِّ» را می‌توانیم نفی کنیم!

می‌دانیم که موسی علیه السلام و قومش، و نیز فرعون و سپاهیانش وارد یک آب شده‌اند پس چگونه خداوند برای یک آب، دو نام می‌گذارد؟ در جواب و به طور خلاصه می‌گوییم: خداوند دو صفت این آب را بیان کرده است.

می‌دانیم که کلمه‌ی «بحر» در قرآن کریم در ۱۱ موضوع بکار رفته است:

۱. زیادی آب آن (سوره کهف (۱۸) آی ۹ و ۱۰ و سوره طور (۵۲) آی ۶)
  ۲. جریان یافتن کشتی در آن (سوره یونس، آی ۲۲)
  ۳. مفید بودن آن (سوره بقره، آی ۱۶۴)
  ۴. آرامش و در اختیاری انسان بودن آن (سجّره) (سوره ابراهیم، آی ۳۲)
  ۵. به آرامی به جریان در آوردن کشتی در آب بحر (سوره اسراء، آی ۶۶)
  ۶. پذیرش کشتی‌های سنگین (جوار فی البحر) (سوره شوری (۴۲) آی ۳۲ و سوره الرحمن، آی ۲۴)
  ۷. حلال بودن صید از بحر (سوره مائده، آی ۹۶)
  ۸. عمق داشتن (ظلمات البحر) (سوره انبیاء (۲۱) آی ۸۷ و سوره نمل، آی ۶۳ و سوره انعام، آی ۶۳)
  ۹. موج داشتن و لایه لایه بودن بحر (سوره یونس، آی ۲۲)
  ۱۰. تلاطم بحر در روز قیامت (سوره تکویر، آی ۶)
  ۱۱. منفجر شدن بحر در روز قیامت (سوره انفطار، آی ۳)
- این گروه آیات را می‌توانیم به دو دسته تقسیم کنیم:

الف) آیاتی که حالات «بحر» را تا قبل از قیامت بیان می‌کند که در آنها از سازش، آرامش، پذیرش و مفید بودن «بحر» یاد شده است.

ب) آیاتی که حالات «بحر» را در قیامت مطرح می‌کند که در آنها تلاطم و انفجار و پراکنده شدن «بحر» مطرح می‌شود. پس متوجه می‌شویم که در کلمه‌ی «بحر» رفاه و آرامشی نهفته است.



از طرف دی‌گر پنج بار کلمه‌ی «بحرین» (دو دریا) در قرآن کریم آمده است. دو دریا یکی به خوشگوار و شیرینی، و دیگری به شوری و تلخی (سوره فاطر، آیه ۱۲ و سوره فرقان، آیه ۵۳) وصف شده است. از هر دو، گوشت تازه و زینت آلات [«حلیه»] به دست می‌آید، و کشتی‌های در آنها دیده می‌شوند. (سوره فاطر، آیه ۱۲) در تفسیر طبری ذیل آیه ۵۳ سوره فرقان می‌گوید:

صفات خوشگوار و شیرینی، به آب رودخانه‌ها و باران؛ و شور و تلخ، به آب دریاهای اشاره دارد. مانعی که «برزخ» (سوره فرقان، آیه ۵۳ و سوره الرحمن، آیه ۲۰) و «حاجز» (سوره نمل، آیه ۶۱) نامیده شده است، این دو دریا را از یکدیگر جدا می‌کند. (غلامعلی حداد عادل، ۱۳۷۵، حرف ب، ص ۲۸۵؛ محمدبن جریر طبری، بی تا، صص ۳۰ و ۳۱)

بنابراین: «بحر» محلّ عبور کشتی‌ها، دارای حالت رفاه و آرامش، هم شور (دریا) و هم شیرین (رودخانه) و دارای محلّ برخورد با «بحر»ی دیگر است. بر این اساس خداوند «بحر» را هم برای آنچه در فارسی امروز «دریا» نامیده می‌شود و هم برای «رودخانه بزرگ و عمیق و گسترده‌ای که بتوان در آن کشتی‌رانی و از آن صید کرد، بکار برده است یعنی بحر همان آب وسیع»<sup>۲</sup> است، که در آن خیر و منفعت است همان‌گونه که برای قوم موسی علی‌ه السلام در گذر از آن بوده است که هیچ کس از بنی اسرائیل در آن غرق نشد، حتی کف این بحر آن‌چنان خشک شده بود، که هیچ مشکلی در عبور از آن نداشتند در حالی که همین «آب وسیع» برای فرعون و سپاهیان‌ش محلّ غرق و انتقام الهی از آنها بوده است. از طرف دیگر علاوه بر چهار موردی که از کلمه «یَم» برای فرعون و سپاهیان‌ش بکار رفته است دو مورد درباره‌ی به آب انداختن صندوقچه‌ی حاوی حضرت موسی صلی الله علیه و آله و سلم به امر و وحی الهی به مادرش، نازل شده است آن هم در یک آیه — بر خلاف آیات مذکور به عنوان شاهد «بحر» و «یَم» — آنجا که حق تعالی می‌فرماید:

« أَنْ أَقْدِرَ فِيهِ فِي التَّابُوتِ فَاقْدِرْ فِيهِ فِي الْيَمِّ فَلْيَلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوُّ لِي وَ عَدُوُّ لَهُ وَ أَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي وَ لِيُصْنَعَ عَلَيَّ عَيْنِي » (سوره طه، آیه ۳۹) که او را در صندوقچه‌ای بگذار، سپس در دریایش افکن تا دریا [رود نیل] او را به کرانه اندازد [و] دشمن من و دشمن وی، او را بگیرد. و مهربی از خودم بر تو افکنم تا زیر نظر من پرورش یابی. (فولادوند)

که او را در صندوقی بینه و در دریا- رود نیل- افکنش پس باید که دریا او را به کرانه اندازد تا دشمن من و دشمن او وی را برگیرد و دوستی از خود بر تو افکنم [تا بر تو مهر ورزند] و تا زیر نظر من ساخته و پرورده شوی (مجتبوی)

استاد خرّمشاهی در پاورقی ۳۹، صفحه‌ی ۳۱۴، «یَمّ» را «رود نیل» معنی کرده‌اند و علاوه بر آن استاد خرّمشاهی در پاورقی ۳۹ همین صفحه می‌نویسد:

«یَمّ: این کلمه عربی اصیل نیست و به گفته آرتور جفری حتّی سامی نیست، بلکه واژه‌ای مصری است (که همانند قبطی و اکدی هم دارد) و در قرآن مجید ۸ بار و همه در داستان موسی علی‌ه السلام به کار رفته است. در عربی از آن فعل ساخته‌اند: یَمّ الرَّجُلُ یعنی آن مرد در دریا غرق شد. می‌موم یعنی مغروق (ابن منظور، ج ۲، ص ۴۳۹۹) پس کلمه‌ی «یَمّ» کلمه‌ای عربی نیست و از طرفی می‌دانیم که یکی از روش‌هایی که به ظاهر موجب ایجاد توهم وجودِ مترادف میان کلمات یک زبان می‌شود، «به عاریت گرفتن کلمات از زبان های بی‌گانه است.» (رمضان عبدالنواب، ۱۳۶۷، ص ۳۶۳)

در صورتی که «در زبان شناسی، اگر دو کلمه (حداقل سه ویژگی از) چهار ویژگی زیر را در آن واحد داشته باشند مترادف محسوب می‌شوند:

۱. اتحاد کامل میان معنای دو واژه ۲. وحدت محیط پیدایش ۳. معاصر بودن ۴. یکی از آنها نتیجه‌ی تطوّر صوتی دی‌گر نباشد.»<sup>۲</sup> لذا متوجّه می‌شویم کلمات «بحر» و «یَمّ» از نظر علم زبان شناسی با توجه به ویژگی دوم - حداقل - مترادف نیستند! پس چگونه ما به خود حق داده‌ایم که به وجود مترادف در قرآن کریّم حداقل در مورد این دو کلمه ادعان نماییم؛ بلکه خداوند با آوردن این چند نمونه و نمونه‌های بسیاری دی‌گری که اهل تحقیق در قرآن کریّم خواهند یافت به ما نشان داده است که مترادفی در قرآن وجود ندارد، چه مترادف تام و چه مترادف ناقص که بعضی فضلا از جمله دکتر رمضان عبدالنواب به آن نظری دارند!

آخرین کاربرد «یَمّ» در قرآن کریّم در مورد به آب انداختن خاکستر گوساله‌ی ساخته سامری است آنجا که حق تعالی سخن موسی علی‌ه السلام را خطاب به سامری، بعد از نفرینی - حکمی - که در حق

او می‌کند، نقل می‌کند و می‌فرماید: "... وَ انْظُرْ إِلَىٰ إِلٰهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَّنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا." (سوره طه، آیه ۹۷) ترجمه‌ی دکتر فولادوند: و [اینک] به آن خدای که پیوسته ملازمش بودی بنگر، آن را قطعاً می‌سوزانیم و خاکسترش می‌کنیم [و] در دریا فرو می‌پاشیم. استاد خرمشاهی و دکتر مجتبی‌ی «یَمِّ» را در اینجا «دریا» معنی کرده‌اند.

اینک با جمع‌بندی آنچه درباره‌ی «یَمِّ» گفته شد، به دست می‌آوری که در همه‌ی موارد چه، چهار مورد غرق و نابودی فرعون و سپاهیان در آن، و چه در دو مورد به آب انداختن صندوقچه‌ی حاوی موسی علیه السلام و یک مورد انداختن خاکستر (خُرده‌های) مجسمه‌ی گوساله؛ آب مورد نظر ای‌جاد خطر و نابودی می‌کند چه برای فرعون و سپاهیان، چه برای موسی خردسال و چه برای خاکستر گوساله‌ای که برای بعضی‌ها محترم بود! چرا که این آب آنقدر قدرت دارد که جسد فرعون را به ساحل و بلندی بی‌اندازد (سوره یونس، آیه ۹۲) و نیز صندوقچه‌ی حاوی موسی علیه السلام را به ساحل می‌اندازد و خاکستر (خُرده‌های) مجسمه‌ی گوساله را در خود پنهان می‌کند. همه‌ی این موارد نشان می‌دهد که «یَمِّ» هنگامی بکار می‌رود که آب وسیعی در حالتی خروشان و توفنده (دارای قدرت مکانیکی زیاد) باشد و مصریان به این آب «یَمِّ» می‌گفتند چه رودخانه‌ای همچون نیل باشد و چه دریایی همچون دریای سرخ و مدیترانه! که مصریان با آنها آشنا بوده‌اند. حال اگر به فرهنگ‌های لغت مراجعه کنی و از شیوه‌ی استاد حسن مصطفوی سرمشق بگیری متوجه می‌شوی «یَمِّ» در زبان عرب وقتی بکار می‌رود که چیزی به کسی روی آورد و بتواند بر آن پیروزی یابد و یا بر آن احاطه داشته باشد و یا آن را در اختیاری بگیرد؛ و مفعول فعل از عمل فاعل خوشش نیاید. (احمد سیاح، ۱۳۷۳، ص ۱۸۲۲؛ علی اکبر قرشی، ۱۳۷۱، ج ۷، ص ۲۷۱-۲۷۲) حال اگر آن را در مورد آب بکار ببری معنای «یَمِّ» این‌گونه خواهد بود: آبی که از شدت زیاد و جریان؛ و یا بالا آمدن، زمین‌های اطرافش را بپوشاند که این امر موجب زیان و خرابی زمینها و دیواره‌های اطرافش شود و آنها را بتراند و یا بکوبد.

پس باید پذیرفت که دو کلمه‌ی «بحر» و «یَمِّ» علاوه بر عدم یکسان بودن محیط پیدایش، اتحاد کامل معنایی نیز ندارند یعنی به احتمال قوی عرب زبانان «بحر» را به عنوان کلمه‌ی اصلی برای توصیف آب زیاد بکار برده‌اند، در صورتی که «یَمِّ» را فقط برای بیان حالت خروشان و خطرناک

و آسیب‌زای آب بکار می‌برده‌اند، لذا از نظر علم زبان شناسی این دو کلمه مترادف نیستند! و حق تعالی نیز با به‌کار بردن این چنین کلماتی در بافت‌های خاصی که گذشت، قبل از علم زبان‌شناسی نوین که عمری صد ساله دارد عدم وجود ترادف را مطرح و به اثبات رسانده است و ما تنها با قرار دادن علم جدید در کنار قرآن مجید به حقایق و اعجازات آن پی می‌بری‌م. (عصاره مهدی، ش ۳۰، تابستان ۱۳۸۰، ص ۶۳-۵۹)

نتیجه

مترجمین محترم باید واژگان را از جهت نوع کاربردشان بررسی نموده و معانی را با توجه به کاربرد ماده و مشتقاتش در کل قرآن تجزیه و تحلیل نمایند. مرحله بعد تشخیص معانی الفاظ به ظاهر مترادف در قرآن است. اهمیت بررسی این موضوع نشأت گرفته از این حقیقت است که از یک طرف در خصوص وجود یا عدم وجود ترادف در قرآن اجماع نظر وجود ندارد و از طرف دیگر پذیرش یکی از این دو نگاه ترجمه را به شدت تحت تأثیر قرار می‌دهد. بنا به اعتقاد پژوهشگر این تحقیق، ترادف بین کلمات در قرآن ظاهری است و حقیقت امر تساوی بین الفاظ در مصادیق است نه اینکه بین آنها تناظر و تساوی مطلق برقرار باشد. نمونه‌ای از این دست عباراتند: "واژگان" بحر و "م"، "غرابی و سود"، "بر و احسان" و.... شاهد مدعی آن است که زیاده‌گویی و تکرار کلام در ذات مقدس خداوند حکیم راه ندارد.

منابع

قرآن

۱. قرآن حکیم با ترجمه‌ی دکتر سید جلال الدین مجتوبی، حکمت، تهران، چاپ دوم ۱۳۷۶.
۲. قرآن کریم با ترجمه‌ی دکتر خرمشاهی، چاپ اول، ۱۳۷۴ ش.
۳. ابن منظور، محمدبن مکرم، لسان العرب، ج ۱۲، چاپ ۳، بیروت، دارصادر، ۱۴۴۴ق.
۴. بنت الشاطی، الاعجاز البیانی للقرآن، چاپ ۲، دارالمعارف، قاهره، ۱۹۸۷.

۵. الجرجانی، علی بن محمد بن علی، التعریفات، ابراهیم الابیاری، ط ۱، بیروت، دارالکتاب العربی، ۱۴۰۵ ق.
۶. جزایری، نورالدین بن نعمه الله الحسینی الموسوی، فروق اللغات فی التمییز بین مفاد الکلمات، تحقیق محمد رضوان الدایه، ۱۴۰۷ ق.
۷. جواهری، سید محمد حسن، اصول، مبانی و فرایند ترجمه قرآن، چاپ ۲، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۹.
۸. حداد عادل، غلامعلی، دانشنامه‌ی جهان اسلام، تهران، بنیاد دائره المعارف اسلامی، ۱۳۷۵، حرف ب.
۹. خالد بن عثمان السبت، قواعد التفسیر جمعا و دراسه، دار ابن عفان، مصر، ۱۴۲۱ ق.
۱۰. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات الفاظ قرآن، دار القلم، ۱۴۱۲ هـ. ق.
۱۱. زرکشی، محمد، البرهان فی علوم القرآن، تحقیق مرعشی و دیگران، ج ۱، دارالمعرفه، بیروت، ۱۴۱۰ ق.
۱۲. سیّاح احمد، فرهنگ بزرگ جامع نوین، عربی، فارسی مصوّر، تهران، انتشارات اسلام، ۱۳۷۳ هـ.
۱۳. سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن، الاتقان فی علوم القرآن، ترجمه سید مهدی حائری، چاپ ۳، تهران، انتشارات سپهر، ۱۳۸۰.
۱۴. عبدالنواب، رمضان، مباحثی در فقه اللغه و زبان شناسی عرب، ترجمه حمیدرضا شیخی، انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۶۷.
۱۵. العسکری ابوهلال، الفروق فی اللغه، الطبعة الثانیه، لبنان، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۲۰۱۰ م.
۱۶. غلامعلی حداد عادل، دانشنامه‌ی جهان اسلام، تهران بنیاد دائره المعارف اسلامی، ۱۳۷۵.
۱۷. طبری محمد بن جریر، تفسیر طبری، ط ۱ بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۱۸. قرشی سیدعلی اکبر، قاموس قرآن، ج ۵، چاپ ۶، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱ ش.
۱۹. نورالدین المنجد محمد، الترادف فی القرآن الکریم، دمشق، دارالفکر، ۱۴۱۷ ق.
۲۰. مظفر، محمد رضا، اصول الفقه، تهران، المعارف الاسلامیه، ۱۳۶۸.
۲۱. عصاره مهدی، قرآن کریم و زبان شناسی ترادف و اشتراک لفظی، بی‌نات، ش ۳۰، تابستان ۱۳۸۰.

۱۲ فروردین ۱۳۵۸، روز اعلام نتایج همه پرسی در مورد نوع حکومت پس از انقلاب اسلامی بود که طی آن ۹۸/۲ درصد مردم ایران به "جمهوری اسلامی" رای آری دادند.

مردم ایران اسلامی اگرچه در طول مبارزات انقلابی خود شعار استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی را در سرلوحه شعارهای خود قرار داده بودند و به این ترتیب با فریادهای خود اجماع قاطع خود را در مورد جمهوری اسلامی اعلام کرده بودند اما جهت تثبیت ثمره مبارزات اسلامی خود در روزهای دهم و یازدهم فروردین ۵۸ با حضور در پای صندوق های رای به "جمهوری اسلامی" رای قاطعی دادند.

پیش از آن برخی گروه ها و جریانات سیاسی ناهمسو با جریان عمومی مردم پیشنهادهای مختلفی مانند جمهوری (بدون قید اسلامی) و یا جمهوری دمکراتیک و ... جهت نوع و شکل حکومت آینده می دادند.

در این روز ۹۸/۲ درصد مردم با لیبیک به ندای رهبر خود پایه های نظام اسلامی را تثبیت کردند و خواستار حاکمیت اسلام ناب و مترقی در حکومتی بر پایه مشارکت و حضور مردم در سرنوشت خویش شدند.

پیام امام راحل به مناسبت این روز چنین بود: "صبحگاه ۱۲ فروردین که روز نخستین حکومت الله است از بزرگ ترین اعیاد ملی و مذهبی ماست و ملت ما باید این روز بزرگ را عید بگیرند و زنده نگه دارند. روزی که کنگره های قصر ۲۵۰۰ ساله حکومت طاغوتی فرو ریخت و سلطه شیطانی برای همیشه رخت برپست و حکومت مستضعفین جانشین آن گردید."

شهادت امام هادی(ع)

خلفای عباسی از توجه مردم نسبت به خاندان رسالت همی‌شده در هراس بودند و از مشاهده عشق و علاقه قلبی مردم نسبت به خاندان پیامبر احساس خطر می کردند. در مدینه، زادگاه امام هادی(ع)، والی مدینه آزار فراوانی نسبت به ایشان روا می داشت. از این رو شخصی به نام بریحه عباسی که امام

جماعت بود به متوکل نامه نوشت که اگر هنوز تو را به مکه و مدینه نیاز هست، علی بن محمد (ع) را از این دیار تبعید کن؛ چرا که اکثر مردمان این منطقه را تحت نفوذ و اطاعت خویش قرار داده است. بدین ترتیب بود که متوکل با احترام امام را به سامرا، محل خلافت خویش، دعوت کرد.

متوکل خلیفه عباسی در ظاهر حضرت هادی (ع) را با احترام و تکریم به سامرا آورد ولی همواره در صدد اهانت و آزار حضرت (ع) بود؛ به طوری که هنگام ورود، حضرت را در کاروان سرای نامناسبی سکونت داد. شخصی از دوستان حضرت برای عرض این مطلب به خدمت ایشان آمد. حضرت امام هادی (ع) در جواب فرمودند: کسی که خداوند قدر و منزلتش را بلند سازد با این اعمال کوچک و حقیر نمی شود.

هر اندی‌شمندی با نگاهی گذرا به زندگی امام هادی (ع) در می‌یابد که آن گرمی در سراسر عمر شریف خویش با محدودیت های رنج آوری روبرو بوده است. امام با تحمل همه رنج ها هرگز از مسئولیت الهی خویش در قبال جامعه انسانی دست نکشید و به کم ترین تفاهم و سازشی با ستمگران تن نداد و همواره روشنی بخش تاریکی های جهل و بی‌ایمانی بود.

امام ابوالحسن هادی (ع) زیارتی به نام «زیارت جامعه» تقدیم دوستان امامت فرموده است. با آنکه جوّ اختناق و ستم دوره خلفای عباسی، امکان استفاده از امام هادی (ع) را بسیار محدود کرده بود، در عین حال برخی از مشتاقان معارف قرآن و اهل بیت (ع) توانستند به قدر ظرفیت خویش از حضرت امام هادی (ع) کسب فیض کنند. در روایات، ۱۸۵ نفر از راویان احادیث و شاگردان امام را نام برده اند که در میان آنان چهره های درخشانی چون حضرت عبدالعظیم حسنی، حسین بن سعید اهوازی و فضل بن شاذان نیشابوری به چشم می‌خورند. شهادت امام هادی (ع)، پیشوای دهم شیعیان، در ماه رجب و در ۴۲ سالگی اتفاق افتاد، ایشان در سومین روز از ماه رجب سال ۲۵۴ (ه) شربت شهادت نوشید.

زندگانی پر نشیب و فراز امام هادی (ع) هم زمان با حکومت هفت خلیفه عباسی بوده است، دوران امامت حضرت علی النقی (ع) بی‌شتر با متوکل عباسی هم زمان بود و این دوران از سخت ترین سال های زندگی آن بزرگوار محسوب می‌شود؛ زیرا متوکل از جنایت کارترین چهره های حکومت

عباسی بود. سخت گیری و آزار متوکل نسبت به امام هادی(ع) و اهل بیتش به جای رسیدن که مردم را به جرم پیروی از امامان گرامی و دوستی با آنان شکنجه می کردند و از همین رو کار بر دوستان اهل بیت طهارت بسیار مشکل شد.

حضرت امام علی النقی(ع) عابدترین و پارساترین مردم زمان خود بود. همیشه لباسی از پشم می پوشید و سجاده اش حصی بود.

حضرت امام هادی(ع) می فرماید: کسی که خودپسند باشد، مخالفان او بسیار خواهند بود. و نیز کسی که از خدا پروا داشته باشد، دیگران از او پروا خواهند داشت، و کسی که از خدا اطاعت کند از او اطاعت می کنند و کسی که از آفریدگار اطاعت کند از خشم خلق باکی ندارد.

آزاد سازی خرمشهر

تاریخ انتشار : شنبه ۲ فروردین ۱۳۹۳ ساعت ۱۱:۱۵

با پایان یافتن «عملیات طریق القدس»، تلاش برای اجرای عملیات بعدی به منظور جلوگیری از قدرت تصمیم گیری، تجدید سازمان و تقویت روحیه دشمن آغاز شد. در این شرایط که نیروهای رزمنده ابتکار عمل در جنگ و پشت جبهه را در دست داشتند، دو منطقه «غرب دزفول» و «منطقه عمومی خرمشهر» (غرب کارون) نظر فرماندهان نظامی را به خود جلب کرده بود که الزام می بایست یکی از آنها جهت اجرای عملیات انتخاب می شد. پس از مدت ها بحث و بررسی، فرماندهان نیروی زمینی ارتش، منطقه خرمشهر و فرماندهان سپاه پاسداران منطقه غرب دزفول را برای انجام عملیات بزرگ آینده پیشنهاد کردند که سرانجام منطقه پیشنهادهی سپاه به دلایلی همچون تناسب یگان های خودی با وسعت این منطقه، تناسب شرایط طبیعی این منطقه با رزم قوای پیاده و... جهت انجام عملیات فتح المبین برگزیده شد.

طرح ریزی عملیات افتخار آفرین فتح المبین از اواسط آبان ۱۳۶۰ آغاز شد و پس از تلاش های مستمر و خستگی ناپذیری و انجام مشورت ها و هماهنگی های گسترده میان فرماندهان نظامی، سرانجام طرح عملیاتی شماره ۱ فتح المبین در اواخر دی ماه همان سال آماده شد. روز ۱۳ بهمن ۱۳۶۰ در پی یک نشست مشترک بین فرماندهان عمده سپاه و ارتش، طرح یاد شده به یگان های عمده اجرایی



ابلاغ و متعاقب دریافت اطلاعات جدید در ۳۰ بهمن همان سال طرح اولیه بازنگری شده و طرح شماره ۲ در ۱۳ اسفند انتشار یافت. این عملیات با مراجعه به قرآن کریم، فتح نامگذاری شد و سرانجام در ساعت ۳۰ دقیقه بامداد روز دوشنبه دوم فروردین ماه فرمان آغاز حمله بزرگ و سرنوشت ساز فتح‌المبین به شرح زیر صادر شد:

بسم الله الرحمن الرحيم، بسم الله القاصم الجبارين و يا زهرا. رزمندگان اسلام با دریافت پیام، عملیات حماسی و تاریخی فتح‌المبین را در شمال خوزستان آغاز کردند و از جنوب و شمال غربی شوش و غرب دزفول در چند محور با ارتش عراق درگیری شدند. اهداف عملیات:

آزادسازی بخش وسیعی از مناطق اشغال شده، همچون سایت ۴ و ۵ رادار و دهها روستای منطقه - .  
اهداف دو لشکر عراق (۱۰ زرهی و ۱ مکانیزه). دستیابی به خطوط پدافندی مناسب و استفاده از حداقل نیروهای خودی در آن خطوط خارج کردن شهرهای شوش، اندی‌مشک و دزفول از تیورس آتش توپخانه دشمن.

دور کردن آتش موثر دشمن از جاده اهواز - اندی‌مشک .

منطقه عملیات:

منطقه عمومی فتح‌المبین در غرب رودخانه کرخه واقع شده است و از شمال به ارتفاعات صعب العبور تیشکن، دالپری، چاه نفت و تپه سپتون؛ و از جنوب به ارتفاعات می‌شداغ، تپه‌های رملی و چزابه (شیب)؛ و شرق به مرز بین‌المللی (در شمال و جنوب فکه) منتهی می‌شود. منطقه مزبور ۲۵۰۰ کیلومتر مربع وسعت دارد از لحاظ جغرافیایی ناهموار است و علاوه بر ارتفاعات یادشده، دارای تپه‌های ماهور بسیار و بعضاً غیر قابل عبور است. این بلندی‌ها به دلیل پستی زمین در شرق کرخه، روی شهرهای شوش، هفت تپه و جاده اهواز - اندی‌مشک کاملاً مشرف هستند. ارتفاعات ابوصلایی خات با ۲۰۲ و ۱۸۹ متر، کوه‌های برغازه، رقابیه، تیشکن، کمر سرخ، تنگه ابوغریب و رقابیه، مراکز رادار، سایت ۴ و ۵، پادگان عین‌خوش و نقاط حساسی همچون دوسلک و سه راهی قهوه‌خانه از عوارض مهم منطقه عملیاتی فتح‌المبین بودند. جاده‌های آسفالتی دزفول به دهلران، عین‌خوش به چم سری، جاده تنگه ابوغریب، جاده امامزاده عباس به چاه نفت و پل‌های ساخته شده روی رودخانه‌های «چی‌خواب» و «دویرج» نیز از مهمترین راه‌های مواصلاتی منطقه محسوب می‌شدند.

استعداد دشمن:

مسئولیت پدافند از منطقه غرب دزفول به عهده دو لشکر ۱۰ زرهی و ۱ مکانیزه ارتش عراق بود و به تناسب میزان هوشیاری دشمن و آگاهی از عملیات نیروهای ایران، براستعداد آنها افزوده می‌شد. در مجموع، تمامی یگان‌هایی که قبل از شروع عملیات، در منطقه مستقر بودند و نیز تمام یگان‌هایی که حین عملیات وارد منطقه شدند، عبارت بودند از:

لشکر ۱۰ زرهی؛ شامل: تیپ‌های ۱۷، ۴۲، ۵۱ و ۶۰ زرهی، تیپ ۲۴ مکانیزه، تیپ‌های ۵۵، ۹۹، ۴۲۳ و ۵۰۵ پیاده.

لشکر ۱ مکانیزه؛ شامل: تیپ‌های ۳۴ و ۵۱ زرهی، تیپ‌های ۱ و ۲۷ مکانیزه، تیپ‌های ۹۳، ۹۶، ۱۰۹ و ۴۲۶ پیاده.

لشکر ۳ زرهی؛ شامل: تیپ‌های ۶ و ۱۲ زرهی، تیپ ۸ مکانیزه.

لشکر ۶ زرهی؛ شامل: تیپ ۲۵ مکانیزه.

لشکر ۹ زرهی؛ شامل: تیپ ۱۴ مکانیزه و تیپ‌های ۳۵ و ۴۳ زرهی.

لشکر ۷ پیاده؛ شامل: تیپ‌های ۱۹ و ۳۸ پیاده.

یگان‌هایی با ماموریت‌های ویژه: تیپ‌های ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۹، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۵.

تیپ‌های مستقل:

تیپ مکانیزه گارد ریاست جمهوری، تیپ ۱۰ زرهی، تیپ‌های ۹۱ و ۹۲ پیاده و تیپ ۵ گارد مرزی کماندو:

۹ گروهان توپخانه: ۴ گردان از لشکر ۱۰، ۴ گردان از لشکر ۱، ۳ گردان از لشکر ۳، گردان ۲۱۷ قوای خودی:

قرارگاه مرکزی کربلا با فرماندهی مشترک نیروی زمینی ارتش و سپاه پاسداران، هدایت کلی عملیات را بر عهده داشت که چهار قرارگاه فرعی زیر تحت امر آن بود: الف - قرارگاه قدس هدایت نیروهای زیر را به عهده داشت:

ارتش: تیپ ۸۴ پیاده خرم‌آباد با ۳ گردان، تیپ ۲ زرهی لشکر ۹۲ زرهی اهواز با ۳ گردان سپاه: تیپ ۴۱ ثارالله (ع) با ۶ گردان، تیپ ۱۴ امام حسین (ع) با ۹ گردان، عناصری از سپاه ایلام - قرارگاه نصر هدایت نیروهای زیر را به عهده داشت:

ارتش: تیپ‌های ۱، ۲ و ۳ از لشکر ۲۱ پیاده حمزه با ۱۰ گردان، تیپ ۵۸ ذوالفقار با ۴ گردان سپاه: تیپ ۲۷ محمد رسول الله (ص) با ۹ گردان، تیپ ۷ ولی‌عصر (عج) با ۹ گردان

ج - قرارگاه فجر هدایت نیروهای زیر را به عهده داشت:

ارتش: لشکر ۷۷ پیاده خراسان با ۳ تیپ

سپاه: تیپ ۳۳ المهدی (عج) با ۶ گردان، تیپ ۴۶ فجر با ۵ گردان، تیپ ۱۷ علی ابن ابی طالب (ع)

با ۶ گردان امام سجاد (ع) با ۱۱ گردان

د - قرارگاه فتح هدایت نیروهای زیر را به عهده داشت:

ارتش: تیپ ۱ لشکر ۹۲ زرهی، تیپ ۵۵ هوابرد، تیپ ۳۷ زرهی شیرازسپاه: تیپ ۲۵ کربلا،

تیپ ۸ نجف با ۸ گردان. در مجموع حدود ۱۰۰ گردان از سپاه و ۳۵ گردان از ارتش در عملیات شرکت کردند.

هم چنین واحدهایی از توپخانه، هوانیروز و نیروی هوایی ارتش، مهندسی جهاد سازندگی و مهندسی سپاه و ارتش، پشتیبانی عملیات را بر عهده داشتند.

طرح مانور:

منطقه مورد نظر برای عملیات به چهار محور زیر تقسیم شده که در هر یک از آنها می‌بایست یک قرارگاه عملیاتی وارد عمل شود:

الف - «محور تی‌شکن» و «چاه نفت»:

قرارگاه قدس در این محور ماموریت داشت تا از جناح لشکر ۱۰ عراق وارد عمل شده «ارتفاعات کمرسرخ» و «۲۰۲»، امام زاده عباس، شهر و پادگان و ارتفاعات عین‌خوش و در نهایت منطقه ابوغریب را به تصرف خود درآورد. این قرارگاه در صورت موفقیت می‌توانست عقبه لشکر ۱۰ را ببندد و به همین دلیل نتیجه عملیات آن، بسیاری اساسی و سرنوشت ساز بود.

ب - محور غرب پل نادری:

در این محور قرارگاه نصر موظف بود اهدافی همچون شاویه، بلتا، جوفینه، علی گره زد، تپه چشمه، شهداء و کوت کاپون را تصرف و تامین کند که به دلیل نوع درگیری این قرارگاه (تک جبهه‌ای)، پیش‌بینی نتایج عملیات در این محور سخت و دشوار بود.

ج - محور غرب شوش:

دشمن در منطقه غرب شوش، به دلیل وجود اهداف مهمی همچون سایت ۴ و ۵ رادار از مستحکم ترین مواضع و خطوط دفاعی برخوردار بود قرارگاه فجر ماموریت داشت ضمن تصرف اهداف فوق‌الذکر، روی ارتفاعات ابوصلای بی خات مستقر شود.

د- محور رقابیه:

تصرف تنگه رقابیه و منطقه دوسلک، وظیفه قرارگاه فتح بود که در نتیجه آن، عقبه لشکر ۱ عراق بسته می‌شد. در صورت موفقیت نیروهای این قرارگاه و الحاق آنها با نیروهای قرارگاه قدس، خط‌های عملیاتی تامین می‌شد.

شرح عملیات:

در ساعت ۳۰ دقیقه بامداد ۶۱/۱/۲، عملیات فتح‌المبین با رمز مبارک یازهرا (س) آغاز شد. حوادث و رویدادهای عملیات در محور و مراحل مختلف آن به شرح ذیل است:

مرحله اول عملیات فتح‌المبین (۶۱ / ۱ / ۲)

در این مرحله در محور قرارگاه قدس، تیپ ۱۴ امام حسین (ع) در جناح راست موفق شد با حرکت احاطه‌ای از شمال غربی و غرب رودخانه چرخ‌خواب ضمن تصرف منطقه عین‌خوش، عقبه دشمن در این محور را مسدود کند. تیپ ۴۱ ثارالله و تیپ ۸۴ خرم‌آباد نیز در جناح چپ این قرارگاه از شمال دشت عباس طرف امام زاده عباس و تپه ۲۰۲ پی‌شروی کرده و مواضع دشمن را به تصرف خود درآورد، لیکن این مواضع در جریان پاتک‌های شدیدی دشمن مجدداً به اشغال نیروهای عراقی درآمد.

در محور قرارگاه نصر؛ یگان‌های عمل‌کننده در ساعت ۳۰:۰۱ بامداد با دشمن درگیر شدند. در حالی که واحدهای ارتش عراق در این محور به شدت مقاومت می‌کردند، یک گردان از تیپ ۲۷ محمد رسول‌الله (ص) که ماموریت تصرف «علی‌گره زد» و خاموش کردن آتش توپخانه مستقر در آن را بر عهده داشت، تا اعماق خطوط دشمن نفوذ کرده و قرارگاه توپخانه دشمن را به تصرف درآورد. در نتیجه، یگان‌های دیگر این قرارگاه موفق شدند مواضع اصلی پدافندی دشمن در شمال محور پل نادری، سرخه‌فلیه، سرخه‌صالح و تپه چشمه، کوت کاپون، سه راهی قهوه‌خانه و تپه شاوریه را به تصرف درآورند.

در محور قرارگاه فجر، به دلایل مستحکم بودن خطوط پدافندی، حجم انبوه آتش و هوشیاری دشمن نسبت به جهت تک و نیز انسداد اکثر راهکارهای پیش بینی شده خودی، نیروهای این قرارگاه با روشن شدن هوا به موقعیت اولیه خود بازگشتند. در محور قرارگاه فتح، ماموریت این قرارگاه در آغاز عملیات، تنها اعزام گروه های «آرپی جی زن» برای شکار این تانکها محدود گردید. بر همین اساس گروههای مورد نظر اعزام شدند، لیکن تنها موفق گردیدند حدود ۲۰ تانک و نفربر دشمن را منهدم کنند.

مرحله دوم عملیات فتح المبین (۶۱ / ۱ / ۴)

ساعت یک بامداد چهارشنبه چهارم فروردین، مرحله دوم عملیات فتح با کلمه رمز یازهرا(س) آغاز شد و نیروهای ایران اسلامی در اولین ساعات شروع عملیات، تلفات سنگینی بر دشمن وارد آوردند و به مواضع آن در جبهه های غرب شوش و دزفول دست یافتند. در این مرحله از عملیات تنگه رقابیه و ارتفاعات می شداغ پاکسازی شد.

در این مرحله، ماموریت اصلی به عهده قرارگاه فتح بود تا با تصرف تنگه رقابیه و ضمن تهدید عقبه نیروهای عراقی، در منطقه قرارگاه فجر، موجب کاهش فشار دشمن به قرارگاه قدس شود. قرارگاه های نصر و قدس نیز در این مرحله ماموریت داشتند تا با ترسیم خطوط پدافندی خود، در مقابل پا تک های دشمن مقاومت کنند. هم چنین، قرارگاه فجر همچون مرحله اول ماموریت داشت تا به منظور جلب توجه دشمن به انجام عملیات ایذایی بپردازد و ذهن فرماندهان عراقی را از محور اصلی عملیات منحرف کند. قرارگاه فتح از دو محور عملیات خود را آغاز کرد. یک تیپ پیاده به همراه یک گردان زرهی با هدف تصرف ارتفاعات رقابیه، از حاشیه تنگه رقابیه و آب گرفتگی وارد عمل شدند و دو تیپ نیز محور اصلی حرکت خود را تنگه دلایجان - به منظور دور زدن دشمن - قرار دادند و در نتیجه موفق شدند تنگه رقابیه، ارتفاعات رقابیه و می شداغ به همراه تعداد زیادی تجهیزات سنگین دشمن را به تصرف درآورند. به دنبال آن، نیروهای عراقی از فشار خود در محور عین خوش کاسته و پاتک های سنگین را متوجه منطقه رقابیه کردند و به رغم این که خطوط پدافندی نیروهای خودی در داخل تنگه تا آستانه سقوط پیش رفت، لیکن مقاومت نیروهای خودی به حفظ و تامين اهداف این مرحله منجر شد.

مرحله سوم عملیات فتح المبین (۶۱ / ۱ / ۷)

در سومین مرحله عملیات، مهمترین مواضع حیاتی دشمن در غرب شوش و دزفول فتح شد. این مرحله از عملیات مقارن ساعت ۲۲ و ۳۰ دقیقه شب شنبه هفتم فروردین با نام فتح‌المبین و با کلمه رمز «یازها (س)» در شمال غربی شوش آغاز شد. فرماندهان سپاه و ارتش پس از کسب نتایج موفقیت آمیز در مرحله دوم عملیات، به این نتیجه رسیدند که نیروهای دشمن به دلیل از هم پاشیدگی سازمان و گسستگی در سیستم فرماندهی خود، احتمالاً از منطقه عملیاتی فرار خواهند کرد. لذا تصمیم گرفته شد هر چه سری‌تر با انجام عملیات دی‌گری، قوای دشمن منهدم و خطوط پدافندی قوای خودی تصحیح و تقویت شود. بر همین اساس، پس از طراحی مانور این مرحله از عملیات، نیروهای خودی در بامداد روز هفتم حمله خود را آغاز کردند و همان گونه که پیش‌بینی می‌شد، دشمن برای مصون ماندن از اهدام و اسارت نیروهایش، بسیاری از مواضع خود را به ناچار ترک کرده و به منتهی‌الیه خطوط پدافندی خود در منطقه، (چنانچه، دوسلک و غرب ارتفاعات تینه) عقب‌نشینی کرد.

مرحله چهارم عملیات فتح‌المبین (۸/۱/۶۱)

در چهارمین مرحله عملیات که سحرگاه روز یکشنبه هشتم فروردین با نام فتح و کلمه رمز یازها (س) آغاز شد. قرارگاه نصر به پاکسازی منطقه متصرفه در شرق ارتفاعات تینه پرداخته و پس از آن به کمک قرارگاه قدس شتافت. قرارگاه قدس که در روز گذشته ارتفاعات ۲۰۲ تنگه ابوغریب را به تصرف درآورده بود، می‌کوشید از فرار نیروهای در حال عقب‌نشینی عراق جلوگیری کند. قرارگاه فجر نیز مسئولیت پاکسازی منطقه متصرفه خود را بر عهده داشت. هم‌چنین نیروهای قرارگاه فتح ضمن عبور از تنگه دل‌یحان به سمت برغازه و دوسلک موفق شدند این دو منطقه را به تصرف در آورده و با نیروهای قرارگاه نصر الحاق کنند و سپس به سمت مرزهای بین‌المللی پی‌شروی کنند. در مجموع، طی این مرحله از عملیات، ارتفاعات تینه، دوسلک و برغازه به تصرف کامل درآمدند و دشمن به غرب رودخانه دویرج و تپه ۱۸۲ عقب رانده شد. لازم به ذکر است که نیروهای خودی در تلاش اصلی خود در این مرحله که دستیابی به عقبه‌های دشمن و ممانعت از فرار نیروهای آنان بود موفق نبودند و دشمن توانست بسیاری از نیروها و تجهیزات خود را از منطقه عملیات خارج کند.

نتایج:

- آزادسازی ۲۵۰۰ کیلومتر مربع از خاک جمهوری اسلامی؛ شامل دهها بخش و روستا، سایت ۴ و ۵ رادار، جاده مهم دزفول - دهلران و ...
- نزدیکی شدن نیروهای خودی به مرز در منطقه غرب شوش و دزفول.
- خارج شدن شهرهای دزفول، اندیمشک و شوش و مراکز مهمی همچون پایگاه هوایی دزفول از تیپرس توپخانه دشمن و دستیابی به چاههای نفت ابوغریب در ارتفاعات تینه.
- انهدام بیش از ۴ لشکر، ۳۶۱ دستگاه تانک و نفربر، ۱۸ فروند هواپیما، ۳۰۰ دستگاه خودرو، ۵۰ توپ و ۳۰ دستگاه مهندسی ارتش عراق.
- به غنیمت گرفته شدن ۳۲۰ دستگاه تانک و نفربر، ۵۰۰ دستگاه خودرو، ۱۶۵ توپ، ۵۰ دستگاه مهندسی و مقادیر زیادی سلاح و تجهیزات انفرادی.
- به اسارت در آمدن بیش از ۱۵ هزار تن از نیروهای دشمن.
- کشته و مجروح شدن حدود ۲۵ هزار تن از نیروهای دشمن.

می‌لاد نور

آسمان شب سوم صفر سال ۵۷ هجری، می‌لاد امام محمدباقر بر تمامی عاشقان ولایت مبارک باد.

امام محمدباقر علیه السلام، فرزند زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام است. مادر حضرت، فاطمه دختر امام حسن مجتبی است، بدین سبب، امام محمدباقر تنها نواده هاشم، جد بزرگوار ایشان است که پدر و مادر او نیز هر دو هاشمی هستند و تنها علوی است که پدر و مادرش نیز علوی هستند. مادرش زنی صدیقه بود که امام صادق علیه السلام، در حق ایشان فرمود: «در خاندان امام حسن علیه السلام زنی چون او دیده نشد».

در عرب رسم است، در هنگام تولد برای فرزندان‌شان اسمی انتخاب می‌کنند. سپس کنیه‌ای در بزرگسالی، برای او به نام پدر یا مادر و یا فرزندان‌ش می‌گذارند و با وی‌ژگی‌هایش، بر او لقب می‌نهند. اسم شریف آن حضرت محمد و کنیه آن جناب ابوجعفر و القاب شریفش: باقر، شاکر و هادی است؛ مشهورترین آن‌ها باقر است. این لقبی است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله، آن را بر ایشان گذارده، چنان‌چه از جابر بن عبدالله انصاری روایت شده که حضرت فرمود: «ای جابر، امید است که تو در دنیا بمانی تا ملاقات کنی، فرزندی از اولاد حسین که او را محمد نامند. او علم دین را موشکافی می‌کند، پس هر گاه او را ملاقات کردی، سلام مرا به او برسان».

امام محمدباقر علیه السلام در دوران کودکی، هم‌زمان با حکومت یزید بن معاویه، شاهد حادثه‌های خونی کربلا بود. در آن واقعه، ایشان سه‌ یا چهار سال بی‌شتر نداشتند. تحمل چنان مصیبتی برای ایشان بسیار طاقت فرسا بود. به شهادت رسیدن نزدیک‌ترین افراد خانواده‌شان، به دست شقی‌ترین افراد زمانه، مریضی سخت پدر در آن زمان و اسارت زنان و کودکان خانواده‌ایشان، برای هر کودکی دردناک و تحمل‌ناشدنی است، اما ایشان به عنایت الهی، همه این‌ها را با صبر جمیل پشت سر گذاشت. دوران جوانی و بزرگ‌سالی ایشان، با اواخر حکومت اموی هم‌زمان شد، به طوری که دی‌گر حکومت، اقتدار پیشین را نداشت؛ هر چند آزار مؤمنان، بویژه امام محمدباقر علیه السلام در دستور کار حکومت بود، اما تزلزل حکومت فضا را برای گسترش فعالیت‌های امام مناسب کرده بود. کم‌کم ایشان توانست نشست‌های پربراری را برای احیای اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله تشکیل دهد که از سراسر مملکت‌های اسلامی شاگردان ممتازی تربیت کنند. بی‌تردید، از دیدگاه علمای شیعه و بسیاری از علمای اهل سنت، امام باقر علیه السلام در زمان حیات خویش، شهرت علمی عالم‌گیری پیدا کرد و همواره در محضر ایشان، مراجعان فراوانی از بلاد اسلامی حاضر بودند.

بیان ابن عنبه، از علمای معروف اهل سنت: «علم او وسیع و حلم او فراوان بود.» مقام علمی امام باقر، مشهورتر از آن است که کسی بخواهد آن را بیان کند. در میان رجوع‌کننده‌ها، آن چنان شخصیت علمی امام بیچشم می‌خورد که عبدالله بن عطای مکی می‌گفت: «عالمان را در محضر هیچ کس، کوچک‌تر از آن گاه که در محضر ابوجعفر علیه السلام بودند، ندیدم.» حکم بن عؤینه با تمام



عظمت علمی‌اش در میان مردم، در برابر آن حضرت، مانند دانش آموزی در برابر معلم خود، به نظر می‌رسید. هم چنین ذہبی در مورد امام آورده: «[ایشان] از کسانی [است] که بین علم و عمل و آفای و شرف و وثاقت و سنگینی جمع کرده و شایستگی برای خلافت داشت».

بعضی از بزرگان یهود، در زمان امام محمدباقر علیہ السلام با اسلام نمایی، به پراکندن حدیث‌های جعلی درباره پیامبر، بنام «اسرائیلیات» پرداخته بودند. تأثیر این احادیث در مسائل فقهی و کلامی بسیار خطرناک می‌نمود. برای همین، امام با محکوم کردن این حدیث‌ها و طرد آنان، از نفوذ فرهنگ نامطلوب آنان جلوگیری می‌کرد. امامان معصوم نیز، بعدها می‌کوشیدند، این رابطه فرهنگی نامطلوب را که میان مسلمین و یهود به وجود آورده و فرهنگ اصلی و غنی اسلامی را به کج روی می‌کشاند، قطع کنند.

این تصور خطایی است که فردی برای عبادت و بندگی و داشتن زهد و تقوا دست از کار بکشد و یا از دی‌گران توقع اداره زندگی خود را داشته باشد. سیره رفتاری ائمه معصوم نیز چنین نبوده است. سندهای تاریخی، نشان می‌دهد که امام محمد باقر علیہ السلام در کار کشاورزی و فعالیت اقتصادی تلاش بسیاری می‌کرد و هرگز آسایش طلب نبود. امام خود بر سر ملک‌ها و مزرعه‌ها می‌رفت و هنگام کار، بر افراد نظارت می‌کرد. هم چنین اگر کاری را به کارگری وا می‌گذازد که انجام آن برایش دشوار می‌بود، خود در آن کار با او هم کاری می‌کرد.

بررسی دی‌گران درباره زندگی امام، نشان می‌دهد که ایشان وضع میانه‌ای داشت؛ غذای او بسیار ساده بود، ولی برای زیردستان، اهل خانه، فقیران و درماندگان، امکانات بی‌شتری فراهم می‌کرد.

تاریخ، محمدبن منکدر را از حافظان قران و از بزرگان عصر خود می‌شناساند. او می‌گوید ظهر یک روز گرم تابستانی، گذرم به محلی افتاد که در آن امام محمدباقر علیہ السلام را دیدار کردم. با خود گفتم سبحان الله او بزرگ قریش است و در چنین ساعتی در طلب دنیا خود را خسته کرده است. بروم و او را موعظه کنم. به او گفتم: «خدا تو را اصلاح کند آیا مرد بزرگی از قریش در چنین ساعتی، با چنین حالی طلب دنیا می‌کند، اگر در چنین حالتی مرگت فرا رسد، چه خواهی کرد؟» امام فرمود: «اگر در این حال، مرگ مرا دریابد، مشغول طاعتی از طاعت‌های خدا هستم؛ زیرا

خویش را به این وسیله از تو و دیگر مردم بی نیاز می کنم. هنگامی از مرگ می ترسیدم که در حال معصیت خدا می بودم، و مرگ مرا در حال گناه می یافت».

محمد بن منکدر می گوید که به او گفتم راست می گویی، خدا تو را رحمت کند. می خواستم تو را پند دهم تو مرا موعظه کردی.

امام محمد باقر علی‌ه السلام کار می کرد و به دنیا توجه داشت نه بدان معنا که آن را اصالت دهد و درآمد دنیا را هدف خود پندارد. کار برای او وسیله ای برای تأمین معاش و حفظ آبرو بود و می فرمود: «کسی که برای آسایش خانواده تلاش می کند مانند جهاد در راه خداست.» این گونه کار و آن برداشت از دنیا، درسی برای همه کسانی است که می خواهند زندگی اسلامی داشته باشند.

ابن حجر از علمای اهل سنت از امام محمد باقر علی‌ه السلام می گوید: او عبادت و علم و زهد را از پدر خود زین العابدین به ارث برده است. او در عبادت الگویی راستین و سرمشقی برای عابدان بود. از آشکارترین ویژگی های امام، جامع بودن اوست. توجه به علم، او را از اخلاق و فضیلت های روحی غافل نمی سازد و روی آوری به معنویات و عبادت و بندگی، وی را از پرداختن به زندگی مادی و رابطه های اجتماعی و اصلاح جامعه باز نمی دارد.

در ۱۹ سال امامت امام محمد باقر علی‌ه السلام پنج تن از بنی مروان زمام دار امر حکومت بودند. ولید بن عبدالملک که از سال ۸۶ هجری به حکومت رسید، فردی، هرزه، کتیف، بی ادب و گستاخ، جبار و ستم گر که بنای زندگی خود را بر عیش و نوش و شهوت رانی استوار کرده بود. حجاج بن یوسف سفاک نیز، در زمان ایشان حکومت داشت. سلیمان بن عبدالملک نیز که از سال ۹۶ هجری به حکومت رسید، فردی شکم باره بود؛ آن چنان که تاریخ می نویسد، همه هم و غم او شکم و شهوت رانی بود. در ابتدای زمان حکومت او، حجاج فوت کرد و کمی اوضاع بر شیعیان بهتر شد. عمر بن عبدالعزیز نیز که از سال ۹۹ هجری به خلافت رسید، از خلفای بنی امیه است. او دارای صفت های خوبی است که از شمار آن: دوری از اسراف و تجمل در حکومت، رعایت حال اهل بیت علی‌ه السلام و احترام به امام باقر علی‌ه السلام، ردّ فدک به اهل بیت، جلوگیری از سبّ و دشنام به امام امیرالمؤمنان و... . یزید ثانی یما یزید عبدالملک نیز که از سال ۱۰۱ حکومت کرد، شریفه آواز

و آوازه خوانی بود و هزینه های بسیار خرج این کار می کرد. هشام بن عبدالملک هم از سال ۱۰۵ تا ۱۲۵ هجری حکومت کرد. در زمان او و به میبانی گری او، در سال ۱۱۴ هجری، امام محمد باقر علیه السلام به شهادت رسید.

سراسر زندگی آن امام همام ابوجعفر محمد باقر علیه السلام حکمت و اندرز و سرمشق است. از امام فرموده است: چیزی با چیزی نیامی زد که بهتر از حلم با علم باشد.

بهترین عبادت، عفت شکم و دامن است.

حیا و ایمان به یک ریسمان بسته اند هر کدام بروند دیگری دنبال آنست.

بر شما باد، ورع و اجتهاد و راست گویی و پرداخت امانت به صاحبش، حال [اگر صاحب آن] نیک باشد یا بد، و اگر قاتل علی بن ابی طالب به من امانتی بسپارد، به او برمی گردانم. درود حضرت رسول بر امام محمد باقر علیه السلام.

حضرت جواد الأئمه (ع) بنا بر مشهور در دهم رجب سال ۱۹۵هـ به دنیا آمده اند. اقوال دیگر در ولادت آن حضرت چنین است: ۱۷ ماه رمضان، ۱۵ ماه رمضان و آخر ذي القعدة. به قولی هم در ۱۳ رجب ولادت آن حضرت واقع شده است. پدر بزرگوار آن حضرت امام رضا (ع) و مادر آن حضرت جناب سبیکه یا دره است که حضرت رضا (ع) نام ایشان را "خیزران" نهادند. نام آن حضرت محمد و کنیه ایشان ابوجعفر و مشهورترین القاب آن حضرت تقی و جواد است. حضرت رضا (ع) آن حضرت را با کنیه یاد می کردند و می فرمودند: "ابوجعفر به من نامه نوشته است" و نامه هایی که از آن حضرت می رسید در نهایت جلالت و زیبایی بود و هنگامی که امام (ع) می خواستند نامه برای امام جواد (ع) بنویسند آن حضرت را به بزرگی و احترام مورد خطاب قرار می دادند. یک روز در ایام کودکی حضرت جواد (ع) آن حضرت را نزد پدر بزرگوارش امام رضا (ع) آوردند. آن حضرت فرمودند: "این مولودی است که برای شیعه مبارکتر از او بدنیا نیامده است"، چرا که چهل سال و چند ماه از سن مبارک امام رضا (ع) گذشته بود و آن حضرت هنوز اولادی نداشتند و برخی از شیعیان در امر امامت نگران بودند، هنگامیکه خداوند جواد الأئمه (ع) را به مولایمان حضرت رضا (ع) داد نگرانی

و شک و تردید مردم برطرف شد. آن حضرت شش فرزند داشت: ابوالحسن حضرت هادی(ع)، ابوطالب جناب زید، ابوجعفر جناب موسی مبرقع، حکیمه خاتون، خدیجه خاتون، أم کلثوم. ولادت حضرت علی اصغر(ع) گفتنی است ولادت با سعادت حضرت باب الحوائج علی اصغر(ع) نیز در این روز واقع شده است.

بعضی روایات نیز ولادت این حضرت را در روز هشتم یا نهم رجب ثبت کرده اند.

منبع: تقویم شیعه

هجوم ماموران ستم شاهی به مدرسه فیضیه قم

پس از رحلت آیت‌الله العظمی بروجردی در فروردین ۱۳۴۰ حکومت شاه کوشید تا نقشه‌های از پیش برنامه‌ریزی شده خود را با شتاب بی‌شتری به جلو ببرد. تلاش شاه برای انتقال مرجعیت شیعه به خارج از ایران، پی‌گیری طرح موسوم به اصلاحات ارضی، پی‌گیری طرح ضد اسلامی «انجمن‌های ایالتی و ولایتی» و سرانجام پی‌گیری طرح معروف «انقلاب سفید» رئوس مهمترین اقدامات حکومت شاه در فاصله سالهای ۴۰ و ۴۱ بود. امام خمینی اگر چه پس از وفات آیت‌الله العظمی بروجردی همچون ادوار گذشته زندگی خوی‌ش، کوچکترین قدمی برای مرجعیت خود برنداشتند و حتی در مقابل پی‌شهادت و اقدامات دوستان خوی‌ش در این مسیر مقاومت می‌کردند ولی در برابر یک‌کایک طرح‌ها و اقدامات شاه موضعگیری کرده و سبب شکست بسیاری از این طرح‌ها و اقدامات شدند. در ماههای پایانی سال ۱۳۴۱ شاه در حالی که زخم شکست طرح انجمن‌های ایالتی و ولایتی را بر پی‌کر خود و حکومت خوی‌ش احساس می‌کرد، تصمیم گرفت اصولی را به فرزندوم بگذارد که از طرف هیأت حاکمه جدید امریکا در قالب «اصلاحات» به وی دی‌کته شده بود. این اصول که در ۶ ماده تدوین و تنظیم شده و اجرای آن به عنوان «انقلاب شاه و ملت» یا «انقلاب سفید» مشهور شده بود، همان برنامه‌ای بود که پیش از این تحت عنوان «دی‌گر در بعضی کشورهای امریکای لاتین توسط دولت‌های وابسته به امریکا اجرا شده بود. در این میان احزاب ملی‌گرا با شعار «اصلاحات آری، دی‌کتاتوری هرگز» به آنچه که دستگاه حکومتی شاه از آن به عنوان «اصلاحات» یاد می‌کرد، چراغ سبز نشان دادند.

۱ — کمونزیستها نیز با این تحلیلی که «اصلاحات شاهانه روند تغیری دیالکتیکی نظام فئودالی به نظام سلطنتی و سرمایهدرایی را تسریع می‌کند.»

۲ — با موضع رادیو مسکو هماهنگ شده و اصول «انقلاب سفید» را مترقی خواندند چنانکه همین‌ها قیام ۱۵ خرداد ۴۲ را نیز حرکتی ارتجاعی و در حمایت از فئودالها لقب دادند. امام خمینی با مطالعه مفاد اصول ۶ گانه «شاه و ملت» و توجه به حمایت اسرائیل و آمریکای شوروی از روند اجرائی آن، بار دیگر احساس خطر کردند و مراجع و علمای قم را به قیامی دوباره فراخواندند. با آنکه از نظر امام خمینی هدفهای پشت پرده رژیم از اصلاحات و رفراندوم آشکار، و رویارویی با آن غیر قابل اجتناب بود، اما در این نشست تصمیم جمعی بر این شد که با شاه مذاکره‌ای صورت گیرد و انگیزه او را جویا شوند. پیغام‌های طرفین بوسیله اعزام نمایندگان برای مذاکره، در چند مرحله رد و بدل شد. شاه در ملاقات با آیت‌الله «کمالوند» تهدید کرده بود که اصلاحات به هر قیمتی ولو با خونریزی و خراب کردن مساجد انجام خواهد شد.

۳ — در نشست بعدی علمای قم، حضرت امام خواستار تحریم رسمی رفراندوم شاه بود ولی محافظه‌کاران حاضر در جلسه، مبارزه در چنین شرایطی را مقابله «مشت با درفش» دانسته و بی‌ثمر خواندند! سرانجام بر اثر اصرار و مقاومت امام خمینی قرار شد مراجع و علما مخالفت با رفراندوم را صریحاً اعلام و شرکت در آن را تحریم کنند. حضرت امام بی‌انزوی کوبنده در دوم بهمن ۱۳۴۱ صادر کرد و طی آن نظرخواهی شاه را «رفراندوم اجباری» نامید.

۴ — متعاقب آن بازار تهران تعطیل شد و مأمورین پلیس به تجمع مردم حمله بردند. در آستانه رفراندوم تحمیلی ابعاد مخالفت مردم فزونی گرفت. شاه ناگزیر برای کاهش دامنه مخالفتها در چهارم بهمن عازم قم گردید. امام خمینی از قبل با پیشنهاد استقبال مقامات روحانی از شاه به شدت مخالفت نمود، و حتی خروج از منازل و مدارس را در روز ورود شاه به قم تحریم کرد.

۵ — تأثیر این تحریم چنان بود که نه تنها روحانیون و مردم قم بلکه تولیت آستانه مقدسه حضرت معصومه در این شهر — که مهمترین منصب حکومتی تلقی می‌شد — نیز به استقبال شاه نرفت و همین امر سبب عزل او گردید. شاه در سخنرانی خود در جمع تعدادی از کارگزاران رژیم و عواملی

که به همراه او از تهران به قم آورده شده بودند خشم خود را با رکب‌ترین عبارات علیه روحانیت و مردم ابراز نمود. دو روز بعد فرماندوم غیر قانونی در شورای ملی که به جز کارگزاران رژیم کسی دی‌گر در آن شرکت نداشت، برگزار شد. رسانه‌های رژیم با پخش مکرر تلگرافهای تبریک مقامات آمریکایی و دول اروپایی سعی داشتند تا رسوایی عدم مشارکت مردم در فرماندوم را مخفی نگاه دارند. امام خمینی با سخنرانی‌ها و بی‌بازی‌های خویشتن همچنان به افشای دست می‌زد. از آن جمله اعلامیه‌ای بسیار تند و در عین حال مستدل تنظیم نمود که به اعلامیه ۹ امضایی معروف و منتشر گردید.

۶- و در آن ضمن برشماری اقدامات خلاف قانون شاه و دولت دست نشانده وی، سقوط کشاورزی و استقلال کشور و ترویج فساد و فحشا به عنوان نتایج قطعی اصلاحات شاهانه پیش بینی شده بود. با پی‌شهاد امام خمینی عید باستانی نوروز سال ۱۳۴۲ در اعتراض به اقدامات رژیم تحریم شد.

۷- در اعلامیه حضرت امام از انقلاب سفید شاه به «انقلاب سیاه» تعبیر و همسویی شاه با اهداف آمریکایی و اسرائیلی افشاء شده بود. از سوی دی‌گر، شاه که در مورد آمادگی جامعه ایران برای انجام اصلاحات آمریکایی به مقامات واشنگتن اطمینان داده بود مخالفت علما برایش بسیار گران می‌آمد. از این رو تبلیغات وسیعی را علیه روحانیت و امام خمینی به راه انداخت و تصمیم به سرکوبی قیام گرفت. حادثه حمله خونین به مدرسه فیضیه قم و مدرسه طالبیه تبریز حاصل همین تصمیم بود. طبق اعلان قبلی قرار بود تجمع مردم از ساعت چهار بعد از ظهر در داخل مدرسه فیضیه برگزار شود. سخنران جلسه نیز مرحوم «حاج انصاری» تعیین شده بود. ساواک نیز قصد داشت این مراسم را که در حضور صدها زائر حرم حضرت معصومه (س) و تنی چند از علماء و مراجع برگزار می‌شد، به هم بزند. طبق برنامه طراحی شده، عده‌ای کماندو، با لباس کشاورزان و در حالی که به چاقو و چوب مسلح بودند، به وسیله چند دستگاه اتوبوس شرکت واحد از تهران وارد قم شدند. علاوه بر این، تعداد زیادی سرباز و نیروهای ویژه شهربانی در اطراف صحن مطهر حضرت معصومه (س) و مدرسه فیضیه تجمع کرده بودند. این عده پس از مانوری کوتاه در شهر به سوی دروازه قم رفتند و در آنجا مستقر شدند. آن روز به مناسبت سالگرد شهادت امام جعفر صادق (ع) مجالس متعددی در شهر برپا شده بود، بنابراین تعداد زیادی از مردم نیز از ابتدای صبح در بیت امام اجتماع کرده بودند. یکی از روحانیون به منبر رفته بود و

درباره مبارزات امام صادق (ع) با حاکم جور اموی و عباسی سخن می‌گفت. امام که لحظاتی پس از شروع سخنرانی به مجلس آمده بودند، متوجه شدند که افرادی مشکوک از میان جمعیت سعی می‌کنند تا با فرستادن صلوات نظم مجلس را به هم بزنند، بنابراین یکی از روحانیون را احضار کردند و به ایشان پی‌امی دادند تا به مردم رسانده شود. پی‌ام ایشان این بود که اگر مأموری‌نی که قصد اخلالگری دارند، ساکت نشوند، خود معظّمه شخصاً به طرف حرم حرکت خواهند کرد و در آنجا سخنانی را که لازم است به گوش مردم خواهند رساند. این سخن قه‌دی‌دآمی‌ز امام، اخلالگران را در جای خود نشاند و به این ترتیب این توطئه خنثی شد.

بعد از ظهر روز همان روز در مدرسه فیضیه به دعوت آیت‌الله العظمی گلپایگانی مجلسی برای سوگواری به مناسبت شهادت امام جعفر صادق (ع) منعقد بود. جمعیت در مدرسه موج می‌زد و اقشار مختلف مردم در آن حضور داشتند. در این حال مدرسه توسط عمال رژیم محاصره شد و سربازان مسلح در اطراف آن مستقر شدند. در این مجلس یکی از روحانیون رشته سخن را به دست گرفته بود و در ضرورت حفظ ارزشهای اسلامی و دستورات این آئین مقدس سخن می‌گفت و از حوزه علمیه به عنوان «دانشگاه امام صادق» و سربازخانه امام زمان یاد می‌کرد. در اواسط سخنرانی یکباره عمال رژیم — همانهایی که دسته دسته با اتوبوسهای دولتی به قم آورده شده بودند — وارد شدند و مردم را مورد حمله قرار دادند. طلاب جوان و روحانیون دلی‌رانه مقاومت کردند و با خراب کردن قسمتی از دیوار طبقه دوم مدرسه و برداشتن آجرهای آن به طرف مأموران حمله بردند. در اثر این حملات، دژخی‌مان موقتاً عقب نشستند و پس از لحظاتی بار دیگر هجوم آوردند و سعی کردند تا خود را به طبقه دوم برسانند اما موفق نشدند. در این حال، نیروهای ضد شورش پس از رساندن خود به پشت بام‌های اطراف به تیراندازی به طرف روحانیون پرداختند و تعدادی از طلاب را نیز از پشت بامها به زمین پرتاب کردند. مردم در بیرون از مدرسه وقتی متوجه جنایات عمال رژیم شدند، تصمیم به ورود به مدرسه و یاری طلاب را نمودند، اما مأموران آنان را نیز مضروب و مقتول ساختند. خون پاک فرزندان اسلام در همه جای مدرسه جاری بود. چون هنوز مدرسه قهرمانانه مقاومت می‌کرد، یورشوی دی‌گر آغاز شد و مأموران رژیم، وارد حجره‌های طلاب شدند و پس از نابود کردن تمام کتابها، اسباب و اثاثیه به جان طلابی که در اطاقها سنگر گرفته بودند، افتادند. پس از مدتی با بستن در مدرسه طلبه‌ها به شکل تحقیرآمیزی به داخل شبستان برده شدند. سپس کتابها و مقداری از اثاثیه و لوازم

طلاب ساکن حجره‌های فیضیه را به وسط حیاط آوردند و آتش زدند. در بین وسایلی که به آتش کشیده شد علاوه بر کتب درسی، قرآن و مفاتیح و کتب ادعیه نیز به چشم می‌خورد. فردای آن روز نیز مأمورین مخفی رژیم دوباره به مدرسه هجوم آوردند و بعد از مجروح ساختن شمار دی‌گری از طلبه‌ها و تخریب قسمت‌های دی‌گری از مدرسه به طرفداری از شاه و رژیم شعار دادند و نسبت به مراجع و علماء و اهانت کردند.

آیت‌الله محمدتقی فلسفی در خاطرات خود می‌نویسد: «... کماندوها با وسایلی که در اختیار داشتند به طلاب بی‌دفاع حمله می‌کردند. با پنجه بوکس، میله آهنی، زنجیر، و حتی شاخه‌های درختان فیضیه که شکسته بودند، طلاب را به سختی مضروب و مجروح می‌نمایند. سپس از صحن فیضیه به درون حجره‌های طلاب می‌روند، کتابها، لباسها، حتی قرآنهای آنها را به درون صحن مدرسه می‌ریزند و آتش می‌زنند. بعد به طبقه بالای مدرسه می‌روند. در آنجا به زد و خورد با طلاب مشغول می‌شوند. به طوری که می‌گفتند چند نفر را هم از پشت بام فیضیه به رودخانه‌ای که از کنار فیضیه می‌گذرد، می‌اندازند که از سرنوشت آنها خبری نشد. یکی از طلاب جوان به نام سید یونس رودباری، به شهادت رسید و طلاب از شهادت وی با خبر شدند.

آیت‌الله گلپایگانی را به یکی از حجرات طبقه پای‌ین بردند و محافظت می‌کنند، چون خطر کشته شدن ایشان جدی بوده است. بعضی از طلاب هم برای نجات خود به پشت‌بام فیضیه می‌روند و گویا خود را به زیر می‌اندازند و دست و پای آنها می‌شکند. به طور خلاصه طلاب مظلوم را چنان زدند که دندان‌ها و دست و پاها و سر و صورت‌های بسیاری شکسته و مجروح شد. مردم بعضی از طلاب دست و پا شکسته و صدمه دیده را به بیمارستان‌های قم می‌رسانند و اعضای شکسته آنها را گچ می‌گیرند، اما از طرف شهربانی و ساواک قم و به دستور مستقیم سرهنگ مولوی آنها را از بیمارستانها اخراج می‌کنند! و ناچار در خانه‌های خود یا در اتاق‌های بعضی از مدارس تحت معالجه قرار می‌گیرند. حتی دکترها هم با احتیاط و دور از چشم مأمورین به آنها سر می‌زدند. از سرنوشت بسیاری از آنها خبری ندارم...». سپهبد مبصر معاون رئیس شهربانی آن زمان در خاطرات خود نوشته است که: «... در روزهای آخر سال ۱۳۴۱ به سازمان‌های اطلاعاتی اطلاع رسید که طلبه‌های قم با صدور اعلامیه‌ای از مسلمان‌ها خواسته‌اند تا روز دوم فروردین ۴۲ در مدرسه فیضیه گرد هم آیند و در تظاهرات مخالفت با اصلاحات دولت شرکت کنند، در برابر این تصمیم و برای مقابله و



جلوگیری از آن، کمیسیون‌های تشکیلی و مسأله را مورد بررسی قرار دادند و سرانجام طرح بسیاری ناخردانه‌ای را که اصلاً به صلاح مملکت نبود به تصویب رساندند. تصمیمی که به وسیله مسؤولان امنیتی و نظامی کشور گرفته شد این بود که عده‌ای از سربازان گارد با لباس غیر نظامی در روزی که قرار بود در مدرسه فیضیه تظاهرات برپا شود به آن جا ریختند و با طلبه‌های تحریک شده درگیری شدند و با آنها کتک کاری کردند. به هر رو پس از انجام گرفتن مأموریت، سربازهای که لباس غیر نظامی پوشیده بودند اما فراموش کرده بودند کفشهای خود را عوض کنند و همگی پوتین‌های به شکل سربازی به پا داشتند به صف ایستادند و شعار «جاوید شاه» سردادند و با این کار ناشیانه و حرکت بچه‌گانه ثابت کردند که یورش آورندگان به مدرسه فیضیه سرباز و آن هم سربازان گارد شاهنشاهی بودند و با این ترتیب روحانیت را یکپارچه برانگیخته و وادار کردند که واکنشی از خود بر ضد شاه نشان دهند». . همزمان با فاجعه فیضیه و در همان روز دوم فروردین ۱۳۴۲، در حالی که در تعدادی از مساجد تبریز نیز مراسم عزاداری برپا بود، عده‌ای از مأمورین ساواک و شهربانی وارد مدرسه طالبیه شدند. مأموران پس از پاره کردن تعدادی عکس و اعلامی‌های نصب شده بر دیوارهای مدرسه با طلبه‌ها و مردم درگیری شدند. زد و خورد مردم و طلبه‌ها با مأمورین به خارج از مدرسه کشیده شد. در بیرون از مدرسه بر تعداد مأموران مسلح افزوده شد و درگیری شدت یافت. واقعه حمله به فیضیه و شیوه برخورد امام خمینی با این حادثه زمینه مناسبی را برای آشنائی مردم با دیدگاههای مشارالیه راجع به خاندان پهلوی، سیاستهای آمریکای، اسرائیل و انگلیس بوجود آورد. در حقیقت حوادثی که از سال ۱۳۴۰ در ایران شروع شده بود و با فاجعه فیضیه ۱۳۴۲ تداوم یافت و نهایتاً منجر به قیام ۱۵ خرداد گردید، مردم ایران را با واقعیتهای دردناک جامعه ایران آشنا ساخت. از این رو حادثه حمله به مدرسه فیضیه، قطعاً یکی از نقاط عطف انقلاب اسلامی است. این حادثه بر خلاف تصور شاه که می‌پنداشت سبب سرکوبی روحانیت و قیام مردم می‌شود، عامل تثبیت تفکر سیاسی امام خمینی در جامعه گردید.

نیمه رجب سال دوم هجری، تغیری قبله

"فول وجهک شطر المسجد الحرام و حیث ماکنتم فولوا وجوهکم شطره ..." (بقره - ۱۴۴)

در حالی که هفده ماه از ورود نبی اکرم محمد مصطفی (ص) به مدینه می گذشت، به دستور خداوند، کعبه قبله مسلمانان شد. از آن جا که بیت المقدس در جهت شمال شهر مدینه است و مکه در جهت جنوب شهر مدینه است با تغیری قبله، قبله ۱۸۰ درجه چرخش پیدا کرد و از جهت شمال به جهت جنوب تغیری یافت.

پیش از تغیری قبله، مسلمانان رو به سوی بیت المقدس ایستاده و نماز می گزاردند. اما در نیمه ماه رجب در حالی که حضرت رسول نماز ظهر را در مسجد بنی سلمه اقامه کرده بودند، فرمان تغیری قبله از سوی حضرت حق صادر شد و حضرت رسول در همان حال نماز، روی به جانب مسجد الحرام کرد و دو رکعت پایانی نماز ظهر را به سوی کعبه خواند. به همین دلیل این مسجد در تاریخ اسلام به مسجد ذوالقبلتی معروف شده است.

تغیری قبله از مسجد الاقصی به مسجد الحرام، بر یهودیان و منافقان مدینه گران آمد. زیرا یهودیان تا آن روز مسلمانان را سرزنش می کردند و می گفتند: محمد قبله ندارد و به سوی قبله ما نماز می گزارد و رسول خدا از این سرزنش یهودیان و منافقان آزرده خاطر بود، اما با فرمان تغیری قبله زمینه سرزنش از میان رفت و یهودیان خلع سلاح شدند. خداوند در فرمان تغیری قبله خطاب به حضرت رسول می فرماید: ما برای تو قبله ای قرار می دهیم، که از آن خشنود باشی، پس برگردان روی خود را به سوی مسجد الحرام و هر جا که بودی، روی های خود را به آن جهت برگردانی. اما این تغیری قبله موجب شکل گیری سؤال های متعددی در اذهان مسلمانان و غیر مسلمانان شد، از جمله فلسفه تغیری قبله چه بوده است؟ اگر از ابتدا بنا بر تغیری قبله بوده است؛ چرا از روز اول بعثت چنین امری رخ نداد؟ چرا انبیاء پیشین از ابتدا بر بیت المقدس نماز گزارده بودند، ولی نبی مکرم اسلام، پس از مدتی که بر بیت المقدس نماز را ادا می کردند رو به سوی کعبه آوردند؟ و چرا... آنها می گفتند: اگر این قبله صحیح بوده، پس دستور تغیری برای چیست؟ هم چنین می گفتند: کسانی که به قبله منسوخ نماز گزارده اند، عملشان ضایع شده است. پاسخ های متعددی از سوی خداوند تبارک و تعالی در قرآن و نبی و اهل بیت گرامش و همچنین متکلمان متعدد جهان اسلام داده شده است.

شاید بتوان گفت که اگر رسول الله (ص) پیش از هجرت، به جانب کعبه نماز می‌گزارد، مشرکان تبلیغ می‌کردند که محمد به بت‌های ما سجده می‌کند، از این رو مصلحت در این بود که همچنان به سوی بیت‌المقدس نماز بگزارد. این عمل تا چند ماه بعد از هجرت نیز ادامه یافت؛ اما یهودیان مدینه، رفته رفته تبلیغ کردند که محمد به قبله یهود نماز می‌خواند و در این زمان بود که از هر جهت شرایط مناسب برای تغیری قبله به وجود آمد و آیات تغیری قبله در این موقعیت نازل شد و به رسول الله (ص) فرمان داد که تو و مسلمانان هر جا بودی، بایده به سوی کعبه نماز بگزاری. پیامبر پیوسته چشم به آسمان می‌دوخت که شاید جبرئیل پاسخ مثبتی بی‌آورد، که این آیه نازل شد و به تبلیغات سوء یهودیان پایان داد و فرمود: ما توجه تو را به آسمان، به انتظار حکم تغیری قبله، می‌بینیم؛ پس به یقین تو را به جانب قبله‌ای که خواهان آن بوده‌ای بر می‌گردانیم؛ یهودیان می‌دانستند که یکی از نشانه‌های پیامبر آخرین، نمازگزاردن بر دو قبله است، اما باز بهانه‌تراشی کردند. "وَإِنَّ الدِّينَ أَوْثَرُ الْكِتَابِ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ..." و اهل کتاب حقانیت این حکم را به خوبی می‌دانند. اهل کتاب در تورات و انجیل خوانده بودند که پیامبر اسلام (ص) به دو قبله نماز خواهد خواند و این از نشانه‌های اوست، ولی به جای این که این تغیری قبله را به عنوان نشانه صدق پیامبری او بدانند و ایمان بی‌آورند، همین موضوع را دستمایه تخریب اسلام ساخته، برای ایجاد تردید در تازه مسلمانان گفتند: اگر این قبله صحیح بود، چرا تغیری یافت؟ و تکلیف کسانی که به قبله اول نماز خوانده‌اند چه می‌شود؟ آری خداوند از آنچه می‌کنند غافل نیست؛ "مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ."

این آیات نیز درباره قبله و تأکید بر رعایت حکم جدید است. این تأکیدی‌های پی‌درپی، حاکی از اهمیت پذیرش مسأله نسخ قبله سابق و حکم قبله جدید است. از این رو آیات مذکور به عنوان تهدیدی نسبت به مخالفان و هشدار به مؤمنان می‌فرماید: در حقانیت این حکم تردید نکنید و مواظب کردار خود باشید. این تأکید و تهدیدی‌های پی‌درپی به گفت‌وگوهای مغرضانه دشمنان و تردیدی‌های عامیانه ناآگاهان پایان می‌دهد و تکلیف دوست و دشمن را مشخص می‌کند. البته این تکرارها علاوه بر منظور فوق، شامل دستوراتی تازه و توضیحاتی لازم درباره نقطه‌های ناشناخته این حکم است. به عنوان مثال؛ آیات پیشین، تکلیف مسلمانان را درباره اصل قبله بیان کرده و آیات

بعد، تکلیف آن‌ها را در مسافرت‌ها و نقاط دی‌گر جهان تعین می‌کند تا تصور نشود که این حکم به گروهی از اشخاص و یا به زمان و مکان خاص تعلق دارد و چون استقلال مسلمانان با داشتن قبله‌ای مستقل و پیامبری از میان خود، نعمت بزرگی است، به همین جهت در پایان، امر به شکرگزاری و نهی از ناسپاسی می‌کند؛ "وَ اشْكُرُوا لِي وَ لَا تَكْفُرُونِ".

وقتی پیامبر خدا (صل) روبه بیت‌المقدس نماز می‌خواند، مشرکان به عنوان حجت می‌گفتند: پیامبر که ادعا می‌کند بر آیین ابراهیم است، چرا به سوی کعبه نماز نمی‌گزارد، در حالی که ابراهیم و اسماعیل به سوی آن نماز می‌خواندند؟ از سوی دی‌گر اهل کتاب حجت می‌آوردند که آنچه در کتب ما آمده، این است که پیامبری از ذریه اسماعیل مبعوث خواهد شد و به سوی کعبه نماز خواهد خواند، نه بیت‌المقدس؛ پس ما چگونه پیامبری او را بپذیریم؟ بنابراین مشرکان و اهل کتاب هر یک علیه حقانیت اسلام و مسلمانان حجت می‌آوردند، ولی همه حجت‌ها و اعتراض‌ها با حکم تغیری قبله باطل شد.

اما هنگامی که به مدینه هجرت کردند و تشکیلات حکومت و ملتی دادند و صفوف آنان از دی‌گران به طور کامل مشخص شد، دی‌گر ادامه این وضع ضرورت نداشت در این هنگام به سوی کعبه قدیمی‌ترین مرکز توحید و پرسابقه‌ترین کانون انبیا بازگشتند. با قبله قرار گرفتن بیت‌المقدس و سپس تغیری‌رش، مسلمانان در بوته آزمایش قرار گرفتند؛ «وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَادِيَهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعِ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَيَّ عَقْبَيْهِ» (بقره، ۱۴۳) و ما آن قبله‌ای را که قبلاً بر آن بودی، تنها برای این قرار دادیم که افرادی که از پیامبر پیروی می‌کنند، از آنان که به جاهلیت باز می‌گردند، مشخص شوند». بدیهی است هم نماز خواندن به سوی بیت‌المقدس برای آنان که خانه کعبه را سرمایه معنوی نژاد خود می‌دانستند، مشکل بود و هم بازگشت به سوی کعبه بعد از بیت‌المقدس بعد از عادت کردن به قبله نخست. مسلمانان به این وسیله در بوته آزمایش قرار گرفتند تا تعصب‌ها در آن‌ها کشته شود و روح اطاعت و فرمانبرداری در آنان تحکیم شود.

منابع:

المنجد، تفسیر المیزان، الکشاف، تفسیر صافی، رحلی، آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن، جامع البیان فی تفسیر القرآن، طبری، تهذیب الأحکام و مستدرک الوسائل

وفات حضرت زینب (س)

حضرت زینب (س) در ۱۵ رجب سال ۶۳ هجری قمری از دنیا رفت. بانوی قهرمانی که پس از شهادت امام حسین، ارائه نهضت عاشورا را به دوش کشید و پرچمدار این قیام بود در ضمن سفری که به همراه همسر گرامی شان عبدالله بن جعفر به شام بودند به لقاءالله پیوستند و بدن مطهر ان بانوی بزرگوار در همان جا دفن گردید. زینب (س) که از همه سو نسیب به معصومین می رسد، مستعلی است که راه پیش روی آنان که می خواهند در راه عقیده شان انقلاب کنند، روشن ساخت. او که روح ظلم ستیزی را از مادرش فاطمه زهرا و پدرش حیدر کرار به ارث می برد، در راه افشای ظلم و احقاق حق، با کلام غرّای خویش از هیچ فداکاری و جانفشانی دریغ نمی‌ورزید.

در تداوم نهضتی که حضرت زهرا در حمایت از امام معصوم زمان خویش و انقلاب علیّه باطل در پیش گرفت، حضرت زینب (س) نیز در واقعه کربلا، دوشادوش امام معصوم حضور داشت و پس از شهادت او نیز پیام قیامش را به گوش تمام جهانیان ابلاغ کرد.

حضرت زینب (س) هنگامی که به سال های تشکیلی زندگی نزدیک شد، از این امر پسندیده الهی سرباز نزد؛ اما در ازدواج با پسر عموی خویش شرطی بسیار زیکو قرار داد: اینکه هرگز و در هیچ لحظه‌ای از برادرش اباعبدالله جدا نشود.

نقش آن حضرت در قیام عاشورا، صرفاً نباید از دیدگاه احساسی و روابط نسبی تحلیل گردد؛ بلکه در آن واقعه، حضرت زینب خود را فردی می بیند که باید از جان امام خویش محافظت کند و در رکاب او باشد در آن حادثه و مصیبت مهیب که تمام بار غم و اندوه، بر دوش حضرت زینب (س) بود و او باید آغوش تسکین خود را به روی تک تک بازندگان عاشورا می گشود، و در مقام الگو و مقتدای تمام حاضرین صحنه عاشورا قرار داشت به همین لحاظ، هرگز لحظه‌ای زیر بار غم و ماتم قامت

خم نکرد و آزادگی و غرور و حیا و عفت خویش را از یاد نبرد. او بهترین نمونه برای زنان آزاده و خدا جوی روزگار است .

برای حضرت زینب القاب فراوانی ذکر کرده اند؛ از جمله ان می توان: «عقیله بنی هاشم»، «ام المصائب»، «عارفه»، «عامله»، «زاهده»، «باکیه»، و «صدیقه صغری» را نام برد.

در بیان مقام علمی آن حضرت همین بس که ایشان در زمان اقامت پدر بزرگوارش در کوفه، برای زنان، مجلس تفسیر قرآن بر پا می کرد و در زمان بیماری امام سجاد(ع) مردم برای پاسخ سوالات شرعی خود، مرجعی جز حضرت زینب نداشتند. پیام عاشورا که توسط حضرت زینب به تمام زنان روزگار ابلاغ می شود، شناخت رسالت سیاسی و پشتیبانی از مبارزه شهیدان، تلاش اجتماعی همراه با عفاف و پاکدامنی و شهید پروری و تربیت نسلی شهادت طلب است .

در مدینه قحط سالی فرا رسید و حضرت زینب به همراه همسرش به شام کوچ کردند. روزی از روز های ماه رجب، حضرت در کوشه حیاط خانه رو به آسمان نشست و برای آخرین بار نام برادرش حسین را عاشقانه زمزمه می کرد و ان گاه رحلت فرمود.

در هر کجای تاریخ که پرسه بزنیم، نام عاشورا را از زبان هر که بشنویم و آن را از هر منظری نظاره کنیم، پا به پای حسین که امام آن واقعه و رهبر آن حماسه بود، نام و حضور زنی را می بینیم که در تمام لحظه های حادثه حاضر است و حتی به قدر چشم برهم زدنی، غفلت و غیبت نمی کند. عاشورا به نام حسین زنده است و به یاری و یآوری زینب. زینب، ستون خیمه عاشورا است؛ خیمه های که بر فراز شانته های حسین ایستاده است.

محمدغالب شانعی در جلسه اسلام شماره ۲۷ سال اول می فرماید: «از بزرگ ترین زنان اهل بیت از حیث حسب و نسب و از بهترین بانوان پاکدامن که صاحب روح عظیم و اهل تقوی و آینه سر تا پا نمای مقام رسالت و ولایت، سیده زینب دختر علی بن ابیطالب است که او را به بهترین سبک که نمونه مکارم اخلاق بود پرورش و تربیت دادند و از سر چشمه غیبی نوشید تا در نشانه های مضاحت و بلاغت از آیات بزرگ الهی گشت و در حلم و کرم و بصیرت در امور سیاسی مشهور خاندان بنی

هاشم و عرب گشت و جمال و جلال و سیرت و صورت و اخلاق و فضیلت های عالی در او جمع بود چنانچه شبها به عبادت و روزها در روزه بود و معروف به اهل التقی. «ابن حجر و ابن اشیر در اسدالغابه در مورد حضرت نوشته اند: در حالت ایشان در مجلس یزید این گونه که چنان صحبت می فرمود که دلالت بر قوت قلبش داشت. (یعنی هیچ ترس و واهمه ای از دستگاه حکومت اموی نداشت و به راحتی انتقاد می کرد.)

شعر

سر نی در زینوا می ماند اگر زینب نبود  
کربلا در کربلا می ماند اگر زینب نبود  
چهره سرخ حقیقت بعد از آن توفان رنگ  
پشت ابری از ری می ماند اگر زینب نبود  
چشمه فریاد مظلومیت لب تشنگان  
در کوی تفته جا می ماند اگر زینب نبود  
زخمه زخمی ترین فریاد در چنگ سکوت  
از طراز نغمه وای می ماند اگر زینب نبود  
در طلوع داغ اصغر استخوان اشک سرخ  
در گلوی چشمها می ماند اگر زینب نبود  
ذوالجناح دادخواهی بی سوارو بی لگام  
در بیابان ها رها می ماند اگر زینب نبود

در عبور بستر تاریخ، سیل انقلاب

پشت کوه فتنه جا می ماند اگر زینب نبود

شاید بدون زینب انسان می شدیم

حتی زمین و گردش روز و شبی نبود

چرا زینب بعد از آنهمه حوادث تلخ فرمود: ما رأیت الا جهیلا؟

در ابتدا باید گفت گاهی زیبای‌یی در چیزیی است که به آن نگاه شود و گاهی هم زیبای‌یی در نگاه و دید انسان است. انکس که به چشم نظام احسن به همه هستی می نگرد و همه عالم را از او می داند خیلی چیزها را که دیگران نمی‌بینند هم می بینند و هم زیبا می بینند. نگاه کردن با چنین دیدی هم باعث آرامش روح و جان هم موجب صلابت و پایداری می شود. با چنین دیدی ناگواری‌ها هم زیباست.

کربلا نشان داد که انسان تا کجا می تواند اوج گیرد و در معبود خوی‌ش فانی شود. عاشورا نشان داد در واج مظلومیت هم می توان پیروز بود این همان پیروزی خون بر شمشیر است. حضرت زینب چون اینها را می دانست این بود که گفت ما رأیت الا جهیلا....



رحلت امام خمینی و انتخاب آیت الله خامنه ای به رهبری انقلاب اسلامی

حضرت امام (ره) در ساعت ۲۰ / ۲۲ بعد از ظهر روز شنبه سیزدهم خرداد ماه سال ۱۳۶۸ به وصال محبوب خویش شتافته و رحلت می نمایند. و در صبح روز بعد یعنی ۱۴ خرداد ساعت ۷ صبح اولین خبری که از رادیوی سراسری ایران با صدای حیاتی گوینده رادیو به جهان مخابره شد به شرح زیر بود: «انا لله و انا علیه راجعون روح بلند پیشوای مسلمانان و رهبر آزادگان جهان، حضرت امام خمینی به ملکوت اعلا پیوست...» روز چهاردهم ۱۳۶۸، مجلس خبرگان رهبر تشکیل گردید و پس از قرائت وصیتنامه امام خمینی توسط حضرت آیه الله خامنه ای که دو ساعت و نیم طول کشید، بحث و تبادل نظر برای تعیین جانشینی امام خمینی و رهبر انقلاب اسلامی آغاز شد و پس از چندین ساعت سرانجام حضرت آیه الله خامنه ای (رئیس جمهور وقت) که خود از شاگردان امام خمینی سلام الله علیه و از چهره های درخشان انقلاب اسلامی و از یاوران قیام ۱۵ خرداد بود و در تمام دوران هفتاد و نه سالگی و نشیبهها در جمع دیگر یاوران انقلاب جانبازی کرده بود، به اتفاق آرا برای این رسالت خطیر برگزیده شد. جهت آشنایی کامل با موضوعات مختلفی که پیرامون انتخاب آیت الله خامنه ای به رهبری نظام اسلامی در اجلاس فوق العاده خبرگان بعد از رحلت حضرت امام (ره) اتفاق افتاد و مسائل مرتبط با آن، بخشی از کتاب «پرسش ها و پاسخ هایی درباره مجلس خبرگان رهبری، تهیه شده توسط دبیرخانه مجلس خبرگان» ارائه می شود:

اجلاس فوق العاده و چگونگی انتخاب مقام معظم رهبری.

آیا پیش از رحلت حضرت امام قدس سره، مجلس خبرگان برای شناسایی افرادی که در مظان رهبری قرار داشتند، کاری کرده بود؟ آیا اساساً چنین مسؤولیتی را بر عهده داشت یا نه؟ پاسخ: یکی از وظایفی که برای کمیسیون اصل یکصد و هفتم و یکصد و نهم قانون اساسی به تصویب رسیده است، شناسایی افرادی است که در مظان رهبری قرار دارند. ماده ۱۸ آیین نامه داخلی مجلس خبرگان، در این باره چنین می گوید: «به منظور آمادگی خبرگان، برای اجرای اصل یکصد و هفتم و شناخت حدود و شرایط مذکور در اصل پنجم و یکصد و نهم قانون اساسی، کمیسیونی مرکب از پانزده نفر از نمایندگان، تشکیل می شود تا درباره همه مسائل مربوطه تحقیق کند و درباره همه کسانی که در مظان رهبری قرار دارند، بررسی به عمل آورد و

در اختیار دبیرخانه قرار دهد تا مورد استفاده و بررسی خبرگان واقع شود». اما به علت آن که مدت زمان زیادی از برکناری قائم مقام رهبری نگذشته بود و در واقع، به فاصله دو ماه پس از آن، خبرگان با حادثه رحلت حضرت امام قدس سره رو به رو شده بودند، در این مدت کوتاه، فرصت آن را نیافتند که به بررسی و شناخت افرادی که در مظان رهبری هستند، بپردازند. آیا پیش از تشکیل اجلاس فوق العاده، درباره تعیین رهبر، بحثی مطرح شده بود؟ پاسخ: پس از آن که گروه پزشکی معالج حضرت امام قدس سره، خبرهای مایوس کننده‌ای از حال ایشان به مسؤولان عالی رتبه نظام دادند و گفتند که ایشان چند ساعتی بیش‌تر زنده نخواهند بود، جلسه‌ای با حضور برخی از اعضای شورای بازنگری قانون اساسی، رؤسای قوای سه گانه و برخی دیگر از شخصیت‌ها، نزدیک محل بستری شدن حضرت امام تشکیل شد. اعضای حاضر در این نشست، که در بعد از ظهر روز سیزدهم خرداد ۱۳۶۸ انجام شد، عبارت بودند از: حضرات آقایان خامنه‌ای، مشکینی، موسوی اردبیلی، امینی، هاشمی رفسنجانی، طاهری خرم آبادی، خلخالی و احمد خمینی. این افراد، پیش از هر چیز، بر ضرورت تدوین برنامه‌ای منسجم و منظم، برای رویارویی با حادثه‌ای که وقوع آن، دور از انتظار نبود، به ویژه برای رهبری پس از امام تأکید کردند. در این جلسه، هر یک از این افراد، دیدگاه خود را در این باره مطرح کرد. برخی برای رهبری، نام افرادی را که به ذهنشان می‌رسید، مطرح کردند؛ اما توافقی در این باره حاصل نشد. سرانجام، به این نتیجه رسیدند که چون فردی را که مانند حضرت امام باشد، در میان خود سراغ ندارند، باید از راه دیگری، که قانون اساسی پیش‌بینی کرده است، یعنی «شورای رهبری» استفاده کنند. با وجود آن که آیت‌الله امینی (عضو کمیسیون رهبری در شورای بازنگری قانون اساسی) در همان جلسه، بیان می‌کند که مسأله شورای رهبری، در کمیسیون مربوط در شورای بازنگری قانون اساسی رد شده است، اما دیگر اعضا با این استدلال که در شرایط کنونی راهی جز این نداریم و تنها راه ممکن، شورای رهبر است، بر نظر خود پافشاری کردند. نخستین اقدام رسمی خبرگان، در اجلاس فوق العاده، برای تعیین رهبر چه بود؟ پاسخ: نخستین موضوعی که در دستور کار این اجلاسیه قرار گرفت، بررسی مسأله استعفای آقای منتظری از سمت قائم مقامی بود، هر چند که در این باره، حضرت امام قدس سره نظر قطعی خود را بیان فرموده بودند و دیدگاه ایشان برای اعضای خبرگان، محترم و معتبر بود، اما به هر حال، این مسأله باید از طریق رسمی خود، که اصل شکل‌گیری‌ش از آن‌جا بود، انجام پذیرد. اگر خبرگان، این مسأله را فیصله نمی‌دادند، ممکن بود بعدها از سوی افرادی شبهه پراکنی شود که خبرگانی که وی را به قائم مقامی رهبری

برگزیده‌اند، انتخاب خود را ملغاً و باطل اعلام نکرده‌اند. این موضوع به بحث گذاشته شد و اکثریت قریب به اتفاق اعضای حاضر در جلسه، استعفای آقای منتظری را که طی نامه‌ای (۶۸/۱/۷) به حضرت امام اعلام کرده بود، پذیرفتند. البته یکی - دو نفر با این استدلال که نام‌برده از رهبری فردی استعفا داده است و لیاقت عضویت در شورای رهبری را دارد، با پذیرش استعفا به گونه کلی مخالفت کردند؛ اما طبق رأی دیگر اعضا این دیدگاه پذیرفته نشد. پس از آن، مذاکرات درباره چگونگی تشکیل منصب رهبری و این‌که به صورت فردی باشد یا شورایی، آغاز شد و حدود دوازده نفر (نیمی در موافقت با رهبری فردی و نیمی در دفاع از شورایی بودن آن) به سخنرانی و طرح دیدگاه‌های خود پرداختند که سرانجام، با رأی آوردن رهبری فردی و سپس تعیین شخص آیت الله خامنه‌ای - دام ظلّه العالی -، این مذاکرات به پایان رسید. در قانون اساسی پیش از بازنگری، شورای رهبری نیز پیش‌بینی شده بود. آیا در این باره نیز بحثی انجام پذیرفت؟ چه کسانی از این مسأله دفاع می‌کردند و استدلال آنان چه بود؟ سرانجام این مذاکرات به کجا انجامید؟ پاسخ: تقریباً شش نفر از اعضا در موافقت با شورایی بودن رهبری، به بیان دیدگاه‌های خود پرداختند، که از آن جمله، حضرات آقایان خامنه‌ای، هاشمی رفسنجانی، موسوی اردبیلی و طاهری خرم آبادی بودند. دلایلی را که این افراد، برای نظر خود ارائه می‌دادند، این بود که در شرایط حساس کنونی، که هنوز نظام نوپای اسلامی، استحکام و ثبات کافی پیدا نکرده است، فردی که مانند حضرت امام باشد و از آن نفوذ کلمه، قاطعیت در رهبری و جامعیت برخوردار باشد، سراغ نداریم. اگر منصب رهبری، به صورت شورایی اداره شود، این امر موجب جبران نواقص افراد خواهد شد. ضمن آن‌که شورایی بودن رهبری، وجه قانونی هم دارد و در قانون اساسی آمده است. در مقابل کسانی که طرفدار رهبری فردی بودند، چنین استدلال می‌کردند که ولایت فقیه، ادامه ولایت رسول خدا و ائمه اطهار علیهم السلام است و در آن‌جا سابقه شورایی نداریم. در فقه شیعه نیز منصب ولایت، به صورت شورایی تعریف نشده است و بنا بر همین استدلال، کمیسیون رهبری شورای بازنگری قانون اساسی نیز به این نتیجه رسیده است که ذکر این مسأله در قانون اساسی، وجه شرعی ندارد. ضمن آن‌که تجربه مدیریت شورایی، از آغاز انقلاب، که مناصب گوناگون به این صورت اداره می‌شد (مانند شورای عالی قضایی، صدا و سیما و اقتصاد) آثار و تبعات ناموفقی را به دنبال داشته است. تمرکز رهبری در یک فرد، موجب وحدت، قدرت، قاطعیت و توانایی بیشتر و سریع‌تر در حل بحران‌ها و اداره امور خواهد بود؛ همان گونه که درباره حضرت امام قدس سره نیز شاهد بوده‌ایم. افزون بر این، رهبر می‌تواند از بازوهای مشورتی متخصص در امر اداره کشور، در

امور مختلف بهره بگیرد. سرانجام، پس از مذاکرات نسبتاً طولانی، یکی از اعضا، پیشنهاد کفایت مذاکرات را مطرح کرد که این پیشنهاد به رأی گذاشته شد و به تصویب رسید. آن‌گاه تصمیم بر آن شد که صرف نظر از این‌که چه افرادی برای شورای رهبری یا رهبری فردی مطرح باشند، اصل شورایی یا فردی بودن آن به رأی گذاشته شود که پس از رأی‌گیری، رهبری فردی رأی آورد. نام چه کسانی برای شورای رهبری پیشنهاد شد؟ آیا شورای رهبری مبنای فقهی دارد؟ پاسخ: ترکیب‌ها و افراد مختلفی برای شورای رهبری پیشنهاد شدند: پیشنهاد اول: حضرات آقایان خامنه‌ای، مشکینی و موسوی اردبیلی. پیشنهاد دوم: افراد یاد شده به همراه حضرات آقایان هاشمی رفسنجانی و سید احمدخینی. پیشنهاد سوم: حضرات آقایان خامنه‌ای، مشکینی، موسوی اردبیلی، فاضل لنکرانی و جوادی آملی. درباره این‌که آیا شورای رهبری، مبنای فقهی دارد یا نه، برخی چنین پاسخ داده‌اند که ولایت فقیه ادامه ولایت رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام است و در این امر، سابقه شورایی نداریم و در فقه شیعه نیز منصب ولایت، به صورت شورایی تعریف نشده است. در پاسخ این نظریه باید گفت: درست است که ولایت فقیه، ادامه ولایت رسول خدا و ائمه اطهار علیهم السلام است و حدود اختیارات فقیه دارای شرایط رهبری، تفاوتی با اختیارات آن بزرگواران در امر حکومت ندارد، اما این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که ولایت آنان به نصب خاص و به صورت مستقیم از سوی خداوند متعال بوده است، بر خلاف ولایت فقیه که در این زمینه، معصومین علیهم السلام شرایط و ویژگی‌های رهبر جامعه اسلامی را بیان کرده‌اند (نصب عام) و آن‌گاه، مردم را به شناخت مصداق آن صفات و ویژگی‌ها موظف ساخته‌اند. اکنون پرسش این است که اگر خبرگان، که نمایندگان مردم برای شناخت رهبر هستند، نتوانستند فقیهی را که بالاترین حد نصاب از آن شرایط را دارد، شناسایی کنند، بلکه چند فقیه، در مرتبه نسبتاً یکسانی از ویژگی‌های مزبور وجود داشتند، تکلیف چه خواهد بود؟ به نظر می‌رسد دست کم یکی از راه‌ها برای رهایی از تخیل در این امر خطیر، ایجاد شورایی متشکل از آن فقها باشد؛ همان‌گونه که در قانون اساسی پیش از بازنگری نیز به این مسأله توجه شده بود و اگر مبنای فقهی و شرعی نداشت، جمع درخور توجهی از مجتهدان و اسلام شناسان و خبرگان قانون اساسی، آن را به تصویب نمی‌رساندند. با وجود این، اعضای شورای بازنگری قانون اساسی، به این نتیجه رسیدند که برای انسجام، اتقان و استحکام در امر رهبری، این منصب را به صورت فردی تعریف و تصویب کنند.

درباره این‌که فقه شیعه، منصب ولایت را به صورت شورایی تعریف نکرده است، نیز باید گفت: در کلام

فقها و متونی که به بحث و بررسی موضوع ولایت فقیه پرداخته‌اند، ردی بر این مسأله که رهبری جامعه، به صورت شورایی اداره شود، دیده نمی‌شود. البته به علت آن که این مسأله، مورد نیاز نبوده است، بحث مبسوطی از آن به میان نیامده است. کسانی هم که شورایی بودن را راه حلی برای رهایی از تحیر در مقام شناخت ولی فقیه دانسته‌اند، ولایت را از آن شورا ندانسته‌اند، بلکه هر يك از فقهای عضو شورا را دارای ولایت و ملزم به مشورت و تبادل نظر با دیگر اعضا در بیان و اعلام نظریات خود دانسته‌اند. چه کسانی، غیر از آیت الله خامنه‌ای دام ظلّه العالی برای رهبری فردی مطرح بودند و استدلال کسانی که از این افراد حمایت می‌کردند، چه بود؟ پاسخ: برخی خبرگان از آیت الله العظمی گلپایگانی قدس سره برای این امر نام می‌بردند و محور استدلالشان، قید مرجعیت بود و این که مستفاد از قانون اساسی، مرجعیت فعلی است، نه صلاحیت مرجعیت و این که نامه حضرت امام قدس سره درباره حذف قید مرجعیت از قانون اساسی، هنوز شکل قانونی پیدا نکرده است. ضمن آن که همین عده، به علت ضعف جسمانی آیت الله العظمی گلپایگانی و این که ممکن است ایشان توان اداره این گونه امور را نداشته باشد، آیت الله خامنه‌ای دام ظلّه العالی را به عنوان معاون و جانشین ایشان معرفی می‌کردند تا ایشان مسؤلیت‌های مربوط را عهده دار شوند که همین امر، نشان دهنده این است که در نگاه این عده از خبرگان نیز تنها فردی که صلاحیت این منصب و توان عهده دار شدن آن را داشته است، آیت الله خامنه‌ای دام ظلّه العالی بوده است. وضعیت آرا چگونه بود؟ چه عواملی موجب رأی آوردن بالای آیت الله خامنه‌ای دام ظلّه العالی شد؟ پاسخ: از مجموع ۷۴ عضو حاضر در جلسه، شصت نفر در موافقت با رهبری ایشان قیام کردند؛ یعنی بیش از ۲/۳ (دو سوم) اعضای حاضر در جلسه، که ۸۰/۹ درصد حاضران و ۷۲ درصد کل اعضا بودند، به رهبری ایشان رأی دادند. آیت الله هاشمی رفسنجانی درباره دلایل رأی آوردن بالای ایشان می‌گوید: اول، این که اوضاع خطرناک بود و خبرهایی هم از جبهه رسیده بود که نیروهای صدام حرکت کردند و به جلو می‌آیند. همه نگران بودیم که خلأ وجود رهبری، آن هم پس از رحلت امام، مشکل آفرین شود. دوم، همین حرف‌هایی را که پنج نفری از امام شنیده بودیم، مطرح کردیم. سوم، نقل نظر امام، که مجتهد کافی است و احتیاج به مرجع نیست. چهارم، آن حرف‌هایی هم که نقل کردند امام پای تلویزیون گفتند، مؤثر بود. پنجم که مهم‌تر از همه است، شخصیت و صلاحیت‌های خود آیت الله خامنه‌ای دام ظلّه العالی است که برای خبرگان شناخته شده بود و اصلح از ایشان کسی را نمی‌شناختند. اما تأییداتی که آقای هاشمی رفسنجانی از حضرت امام قدس سره در این باره نقل کردند، چنین بود: در جلسه‌ای که با حضور رؤسای

سه قوه و برخی از آقایان، خدمت امام رسیده و نگرانی خود را از خلأ رهبری بعد از عزل آقای منتظری توسط ایشان ابراز کردیم، امام قدس سره فرمودند: «خلأ رهبری پیش نمی‌آید، شما آدم دارید.» گفتیم: چه کسی؟ ایشان در حضور آقای خامنه‌ای فرمودند: «همین آقای خامنه‌ای» که بعد از آن، آقای خامنه‌ای خدمت امام عرضه داشتند که نقل مطالب این جلسه را بر ما تحریم کنید و حضرت امام نیز چنین کردند. بعدها در جلسه‌ای که تنهایی خدمت امام رسیدم، مطالب خود را با صراحت بیش‌تر بیان کرده و گفتم: آقا با وضعیت به وجود آمده، درباره رهبری چه کنیم؟ ما که کسی را نداریم و... حضرت امام قدس سره فرمودند: «با وجود آقای خامنه‌ای چرا این قدر تردید به خود راه می‌دهید؟». حجت الاسلام و المسلمین مرحوم حاج سید احمد خمینی نقل می‌کند: وقتی که آیت الله خامنه‌ای در سفر کره (شمالی) بودند، امام گزارش‌های آن سفر را از تلویزیون می‌دیدند. منظره‌ی دیدار از کره، استقبال مردم و سخنران‌ها و مذاکرات آن سفر، خیلی جالب بود. امام بعد از آن که این‌ها را مشاهده کردند، فرمودند: «الحق ایشان شایستگی رهبری را دارند». خاتم زهرا مصطفوی، دختر گرامی حضرت امام قدس سره می‌گوید: من مدت‌ها قبل از برکناری قائم مقام رهبری، شخصاً از محضر امام درباره رهبری پرسیدم و ایشان از آیت الله خامنه‌ای نام بردند و پرسیدم که آیا شرط مرجعیت و اعلیت، در رهبری لازم نیست؟ ایشان نفی کردند. از مراتب علمی ایشان پرسیدم. صریحاً فرمودند که «ایشان اجتهادی را که برای ولی فقیه لازم است، دارد». آیا با توجه به ادله فقهی، رهبر می‌تواند درباره جانشین خود، اظهار نظر کند؟ آیا نظر او حجیت شرعی یا اعتبار قانونی دارد؟ پاسخ: صرف اظهار نظر در این باره، هیچ‌گونه منع فقهی ندارد و او هم به عنوان فقیه‌شناسی عادل، می‌تواند از میان فقهای پس از خود، فرد افضل و اصلح برای رهبری را شناسایی کند و چه بسا این شناخت او، به علت اشراف بر امور و شناخت گسترده‌تر و بهتری که از اشخاص دارد، مطابقت کامل‌تری با واقع داشته باشد. اما این اظهار نظر نمی‌تواند تعیین رهبری آن فرد به شمار آید، به گونه‌ای که هیچ راه‌گزینی از آن وجود نداشته باشد؛ زیرا در شرع، راه شناخت ولی فقیه، معرفی خبرگان بیان شده است و چه بسا رأی خبرگان بر غیر آن چه رهبر گفته است، مستقر شود یا این که در فاصله رحلت رهبر قبلی و تعیین رهبر جدید، فردی با صلاحیت‌های بیش‌تر یافت شود. به هر حال، ملاک اصلی، وجود شرایط است، نه معرفی رهبر قبلی. ضمن آن که قانون‌اساسی نیز شناخت و معرفی رهبر را منحصرأ در اختیار مجلس خبرگان قرار داده است و از جنبه حقوقی، تنها قول خبرگان منتخب مردم اعتبار خواهد داشت. با وجود این، اظهار نظر رهبر قبلی می‌تواند شاهد و بینه‌ای مفید علم یا اطمینان کافی برای

هر يك از اعضای خبرگان باشد و مستند رأی آنان قرار گیرد. بیانات و تأییداتی که حضرت امام قدس سره درباره رهبری آیت الله خامنه‌ای دام ظلّه العالی ایراد فرموده بودند، نیز این گونه بود و چه بسا برای برخی از اعضای مجلس خبرگان، به صورت حجتی شرعی و تکیه گاهی اطمینان‌بخش، در رأی و انتخاب آنان مورد استناد قرار گرفته بود؛ اما هرگز به معنای تعیین و انتخاب رهبر از سوی ایشان به شمار نمی‌آمد؛ زیرا نقل این سخنان، صرفاً در پاسخ کسانی بود که نظر شخصی ایشان را درباره رهبری آینده نظام جویا شده بودند. خبرگان رهبری، چگونه شرایط یاد شده در اصل پنجم و یکصد و نهم قانون اساسی را درباره آیت الله خامنه‌ای احراز کردند؟ پاسخ: آیت الله خامنه‌ای - دام ظلّه العالی - نزد همه کسانی که با مسائل انقلاب آشنا بودند، همواره با چهره‌ای متعهد، مؤثر و فعال در همه عرصه‌های انقلاب اسلامی، شناخته شده بودند. خبرگان رهبری، کارآمدی، تدبیر و مدیریت ایشان را در مسؤولیت‌های خطیری که بر عهده داشتند، از نزدیک دیده، شجاعت، صلابت در سخن و پایداری در هدف را در شخصیت ایشان لمس کرده بودند. سوابق درخشان ایشان را در جبهه جنگ، شورای عالی انقلاب، مجلس خبرگان رهبری، مجلس شورای اسلامی و ریاست جمهوری دیده بودند و به خوبی می‌دانستند که توان این کار را دارند. بسیاری از اهل تشخیص و فقیه شناسان خبره، با قاطعیت بیان کرده بودند که در میان علمای داخل و خارج از کشور، هیچ کس به اندازه ایشان توانایی بر عهده گرفتن این مسؤولیت را ندارد. احراز شرایطی چون مدیریت، تدبیر، آگاهی به زمان، بینش درست سیاسی و اجتماعی و قدرت کافی برای رهبری، با توجه به شایستگی‌های بالایی که از آیت الله خامنه‌ای - دام ظلّه العالی - در مواضع متعدد و مناصب مختلف دیده شده بود، برای اعضای خبرگان، در حد کاملی از قطعیت و یقین قرار داشت. درباره شرط اجتهاد و فقاہت نیز کسانی که آشنایی بیشتری با ایشان داشتند و در دوران تحصیل، همراه و همگام ایشان بودند، از ذهن سرشار و استعداد بالا و پشتکار فراوان آیت الله خامنه‌ای - دام ظلّه العالی - به خوبی آگاه بودند و می‌دانستند که ایشان سال‌ها پیش به درجه اجتهاد رسیده‌اند و این، نکته‌ای نبود که نزد آقایان خبرگان ابهامی داشته باشد. از این رو، در اجلاس فوق‌العاده خبرگان، هیچ شك و شبهه درباره آن وجود نداشت و نزد اکثریت قاطع آنان وجود شرط اجتهاد در آیت الله خامنه‌ای دام ظلّه العالی محرز و یقینی بود. افزون بر آن که طبق سیره دیرینه علما و فقهای سلف، که همواره اجتهاد افراد، توسط اساتید و مراجع تأیید می‌شد، حضرت امام قدس سره بارها اجتهاد و دیگر شرایط رهبری را در آیت الله خامنه‌ای دام ظلّه العالی تأیید کرده بوند. مرحوم حاج احمد خمینی، در بخشی از نامه خود، که پس از انتخاب آیت الله

خامنه‌ای دام ظلّه العالی برای ایشان ارسال کرد، چنین می‌نویسد...: حضرت امام بارها از جناب عالی به عنوان مجتهدی مسلم و نیز بهترین فرد برای رهبری نظام اسلامی‌مان نام می‌بردند... . البته حضرت امام قدس سره بارها صلاحیت‌ها و صفات والای شخصیت ایشان را در تعابیری مختلف بیان کرده بودند؛ از جمله...: جناب عالی را یکی از بازوهای توانای جمهوری اسلامی می‌دانم و شما را چون برادری، که آشنا به مسائل فقه و متعهد به آن هستید و از مبانی فقه مربوط به ولایت مطلقه فقیه جداً جانب‌داری می‌کنید، می‌دانم و در بین دوستان و متعهدان به اسلام و مبانی اسلامی، از جمله افراد نادری هستید که چون خورشید، روشنی می‌دهید... جناب عالی، که - بحمدالله - به حسن سابقه موصوف و در علم و عمل شایسته هستید، به امامت جمعه تهران منصوب می‌باشید. خداوند متعال بر ما منت نهاد که افکار عمومی را برای انتخاب رئیس جمهوری متعهد و مبارز، در خط مستقیم اسلام و عالم به دین و سیاست، هدایت فرمود... . و بیانات دیگری که همگی نشان از عمق نگاه حضرت امام قدس سره به شخصیت آیت الله خامنه‌ای داشت. این در حالی بود که دیگر مراجع نیز با پذیرش ولایت ایشان، عملاً به اجتهاد و وجود دیگر شرایط رهبری در ایشان اذعان کردند. ضمن آن‌که علما، فقها، ائمه جمعه و... نیز پس از اعلان رهبری آیت الله خامنه‌ای دام ظلّه العالی از سوی مجلس خبرگان، با اعلام وفاداری خود به رهبری ایشان، وجود ویژگی‌ها و صفات رهبری را در شخص آیت الله خامنه‌ای دام ظلّه العالی تأیید کرده، ایشان را تنها گزینه و بهترین فرد جامع شرایط رهبری و ولایت امر دانستند. در قانون اساسی پیش از بازنگری، شرط مرجعیت ذکر شده بود. خبرگان چه برداشتی از این شرط داشتند؟ انتخاب آنان با توجه به نبودن این ویژگی در زمان انتخاب آیت الله خامنه‌ای دام ظلّه العالی چه توجیه فقهی و حقوقی‌ای داشت؟ پاسخ: در قانون اساسی پیش از بازنگری، در دو اصل یکصد و هفتم و یکصد و نهم، سخن از شرط مرجعیت به میان آمده بود. خبرگان رهبری پس از بحث فراوان در این باره که آیا مراد از این ویژگی، مرجعیت بالفعل است یا صلاحیت مرجعیت، با اکثریت آرا به این نتیجه رسیدند که این دو اصل، ظهور در مرجعیت فعلی دارند؛ یعنی منظور از کلمه «مرجع» در قانون اساسی، شخصی است که بالفعل نزد مردم، مرجع تقلید شناخته شده باشد. اما با توجه به بیانی که حضرت امام قدس سره در پاسخ به نامه آیت الله مشکینی (رئیس شورای بازنگری قانون اساسی) در این باره داشتند، فرمایش ایشان به عنوان حکم حکومتی، سند محکم و دلیل متقنی برای انتخاب خبرگان به شمار آمد و خبرگان با وجود آن چه در قانون اساسی ذکر شده بود، مبادرت به انتخاب رهبر کردند که از صلاحیت مرجعیت و ویژگی اجتهاد برخوردار بود؛ اما مرجع



بالفعل نبود. حضرت امام‌قدس سره در آن نامه می‌فرمایند: من از ابتدا معتقد بودم و اصرار داشتم که شرط مرجعیت لازم نیست. مجتهد عادل مورد تأیید خبرگان محترم سراسر کشور، کفایت می‌کند. بنابر این، مجلس خبرگان، در زمان انتخاب مقام معظم رهبری، به واسطه حکم حکومتی حضرت امام‌قدس سره نه شرعاً و نه قانوناً ملزم به رعایت شرط مرجعیت بالفعل درباره رهبر نبودند. انتخاب آیت‌الله خامنه‌ای دام ظلّه العالی به رهبری نظام جمهوری اسلامی ایران، چه واکنش‌ها و بازتاب‌هایی در عرصه سیاسی داخل و خارج از کشور داشت؟ پاسخ: پس از این انتخاب، مراجع بزرگوار تقلید، علما و شخصیت‌ها، هر يك در پیام‌ها، سخنرانی‌ها، مصاحبه‌ها و... با تمجید فراوان از این انتخاب، آن را «هدایتی الهی»، «انتخابی شایسته»، «مایه دل‌گرمی و امیدواری ملت ایران و یأس دشمنان» شمرده، از ایشان با عنوان «شخصیتی ممتاز»، «واجد همه شرایط رهبری» و «صالح‌ترین فرد برای این منصب» نام بردند. آیت‌الله العظمی گلپایگانی‌قدس سره در بخشی از پیام خود خطاب به ایشان چنین نوشت...: از خداوند متعال مسألت دارم که تأییدات خود را بر شما در منصب حساس رهبری جمهوری اسلامی ایران مستدام بدارد... آیت‌الله العظمی میرزا هاشم آملی‌قدس سره نیز چنین بیان داشت...: انتخاب شایسته شما از سوی مجلس خبرگان، موجب امید و آرامش گردید؛ چرا که شما شخصیتی متفکر، عارف به اسلام و صاحب درایت و تدبیر هستید... آیت‌الله العظمی اراکی‌قدس سره...: انتخاب شایسته حضرت عالی، مایه دل‌گرمی و امیدواری ملت قهرمان ایران است... آیت‌الله العظمی بهاء‌الدینی‌قدس سره...: از همان زمان، رهبری را در آقای خامنه‌ای می‌دیدم؛ چرا که ایشان ذخیره الهی برای بعد از امام بوده است. باید او را در اهدافش یاری کنیم. باید توجه داشته باشیم که مخالفت با ولایت فقیه، کار ساده‌ای نیست. آیت‌الله مهدوی کنی: این الهامی بود از الهامات الهی و هدایتی بود از هدایت معنوی روح حضرت امام... آیت‌الله یوسف صانعی: آیت‌الله خامنه‌ای، نه تنها مجتهد مسلم می‌باشد، بلکه فقیه جامع‌الشرایط واجب‌الاتباع می‌باشد. آیت‌الله هاشمی رفسنجانی: تمامی مناصبی که آیت‌الله خامنه‌ای قبول کردند، با اصرار فراوان دیگران بوده و در قلب این مرد، غیر از اطاعت خدا و خدمت و ادای فریضه الهی، چیز دیگری وجود ندارد. آیت‌الله صالحی مازندرانی: حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، بهترین، پاکیزه‌ترین و گواراترین ثمره‌ای است که شجره طیبه مجلس خبرگان، به امت اسلامی تقدیم کرده است. کسی انتخاب شد که مرد دیانت و سیاست و مرد جهاد و اجتهاد است و از شجره طیبه رسالت و ولایت می‌باشد. آیت‌الله سید کاظم حائری: آنچه برای من خیلی مشخص بود، مسأله اخلاص ایشان است که ایشان جز خدا چیزی را در نظر ندارد. اخلاص از

ایشان می‌بارد. اخلاص ایشان خیلی روشن است برای من. ایشان به بهترین وجه ممکن، الآن دارد کشور را اداره می‌کند. موارد بسیار دیگری نیز در این باره وجود دارد که نقل همه آنها مجال دیگری رامی‌طلبد. جناح‌ها و احزاب سیاسی داخل کشور نیز، با وجود تفاوت‌هایی که در مواضع خود درباره مسائل مختلف داشتند، در برابر این تشخیص شایسته و به حق خبرگان، موضعی کاملاً متفق و هماهنگ با یکدیگر داشتند و با رهبر معظم انقلاب، به عنوان ولی‌فقیه واجب‌الاطاعه بیعت کردند با این حال، دشمنان و مخالفان جمهوری اسلامی ایران ادعا کردند که مراجع تقلید، رهبری آقای خامنه‌ای را نخواهند پذیرفت و به زودی اختلاف و درگیری میان ایشان و دیگر مراجع تقلید شدت خواهد گرفت. تایمز لندن در این باره چنین نوشت: گزینش [آیت الله خامنه‌ای آشکارا اقدامی مصالحه‌آمیز برای پر کردن خلأ قدرت، در دوران عزاداری بود. جدال واقعی قدرت، به بعد موکول شده است]. رادیو اسرائیل در تاریخ ۶۸/۲/۲۷ چنین گفت: جدال قدرت، در ایران احتمال دارد به گسترش عملیات تروریستی بینجامد. روزنامه لوموند، چاپ فرانسه نیز طی مقالاتی ادعاهای یاد شده را تکرار کرد و مطبوعات و رسانه‌های گسترده‌ای که در سراسر جهان، تحت سلطه دشمنان انقلاب اسلامی بودند، به بیان این گونه تبلیغات بی اساس پرداختند؛ اما به فاصله اندکی، همه آرزوهای پوشالین آنها نقش بر آب شد. مراجع، علما، شخصیت‌های کشوری و لشکری، اقشار مختلف مردم، احزاب، مطبوعات و... حمایت و پشتیبانی بی دریغ خود را از رهبر معظم انقلاب اعلام کردند و ایشان را، هم‌چون بنیان‌گذار کبیر انقلاب اسلامی قدس سره، امام و مقتدای خود دانستند.

روز ملی خلیج فارس

از وی‌کی‌پدی، دانشنامه آزاد

روز ۱۰ اردی‌بهشت در ایران روز ملی خلیج فارس نام گذاری شده که سالروز اخراج پرتغالی‌ها از تنگه هرمز و خلیج فارس است.

اتحادیه عرب از سال ۱۹۶۴ رسماً نام خلیج فارس را برای عرب زبانان ممنوع کرده است اما در ایران رسانه‌های گروهی تا سال ۱۳۸۱ در این مورد سکوت کردند و مطبوعات حاضر نبودند پژوهش‌های دفاع از نام خلیج فارس را چاپ کنند آنچه منتشر شد یکی جلد اطلس و دو جلد کتاب در تیراژ بسیار اندک بود که دایره کاربرد آن از چند کتابخانه و استاد دانشگاه فراتر نرفت. اما از سال ۱۳۸۱ با آمدن وب سایت و وبلاگ‌های فارسی رسانه‌های گروهی از انحصار خارج شد و وضعیت تغیری کرد و اولین وبلاگها و پژوهشها در دفاع از نام خلیج فارس منتشر شد موجی ایجاد شد که محافل رسمی مجبور به دنباله روی از این موج گردید.

از ابتدای دهه ۱۳۷۰ که تلویزیون‌های ماهواره در کشور رایج شد بخش آگاه جامعه فرهنگی و کوشندگان مسائل اجتماعی و فرهنگی متوجه شدند که تلویزیون‌های خبری عربی و رسانه‌های گروهی کشورهای عربی حتی در بخش‌های غیر عربی و بخصوص انگلیسی تخریف نام خلیج فارس را بطور گسترده‌ای انجام می‌دهند. با توجه به حقانیت و کاربرد مستمر تاریخی این نام در همه زبانها و زمانها و در جهت مقابله با تخریف گران و یادآوری اهمیت پاسداری از این نام کهن، طرفداران این میراث گران بها اقدامات خود را از سال ۱۳۸۰ در دفاع از آن یکپارچه‌تر و منسجم‌تر کردند و راهکارهای حفاظت از نام خلیج فارس را در جلسات و سمینارهای متعدد به اطلاع مقامات رساندند. پس از تخریف نام خلیج فارس در اطلس مشهور جهانی بنام نشنال جئوگرافیک که از سال تأسیس ۱۸۸۸ همواره نام خلیج فارس را بکار برده برای اولین بار در نسخه جدید در آبان سال ۱۳۸۳ نام جدیدی را در کنار نام بین‌المللی خلیج فارس قرار داد. خشم و اعتراض عمومی در میان فعالان اجتماعی و فرهنگی داخل و خارج نسبت به این تخریف غیر علمی صورت گرفت و پس از ارسال هزاران ایمیل و نامه اعتراضی و یک طومار اینترنتی (پتیشن) با بیش از ۱۲۰ هزار امضاء به مؤسسه مذکور، مدیر مؤسسه مشهور آمریکایی ضمن عذرخواهی از ملت ایران، قول داد اشتباه خود را جبران کند.

این پیروزی نشان داد که با اتحاد می‌توان کارهای بزرگ کرد و از تخریب و جعل هویت یک ملت بزرگ جلوگیری کرد. رسانه‌های گروهی عربی بطور بی‌سابقه‌ای خبر را بدون تفسیر اما بعضی با

تمسخر و بعضی با نوعی تکریم نسبت به کار منعکس کردند قدس العربی به قلم عبدالباری عطوان مفسر مشهور جهان عرب نوشت:

- «عربها برای مشروع‌ترین حقانیت‌های خود قادر نیستند چنین موج همبستگی ایجاد کنند که ایرانی‌ها برای یک نام انجام دادند».
- علی لاریجانی در همان زمان در مصاحبه‌ای مطبوعاتی اعلام کرد از ملت ایران انتظار می‌رود همان همبستگی را که در مورد تحریف نام خلیج فارس نشان دادند در خصوص حق مسلم هسته‌ای نیز بروز دهند.
- تلویزیون الجزیره و العربیه و سایر رسانه‌های عربی و بعضاً غربی نیز مصاحبه‌ها و تفسیرهایی در خصوص خشم عمومی جامعه ایران و عذر خواهی نشنال جغرافی ارایه کردند.

پس از این تحولات یکی از اقدامات دولت وقت، برای پاسداری از میراث فرهنگی و معنوی خلیج فارس موافقت با اضافه شدن روز ملی خلیج فارس به تقویم رسمی کشور بود. نام گذاری روز ملی خلیج فارس یک روند چندین ساله داشت. با توجه به بررسی اسناد در رابطه با نام گذاری روز خلیج فارس و مکاتبات پرونده مربوطه در ریاست جمهوری و ادارات سه‌گانه وزارت خارجه (حقوقی - خلیج فارس و اسناد) و به گواهی کمیته تخصصی نام‌نگاری و یکسان‌سازی نام‌های جغرافی‌های ایران و همچنین کتاب اسناد نام خلیج فارس، میراثی کهن و جاودان و دکتر محمد عجم در مصاحبه ایرنا. و مصاحبه رادیو ایران با دو تن از پژوهشگران عضو کمیته خلیج فارس. دولت ایران، پس از مشاهده اراده قاطع عمومی جامعه و حرکت اعتراضی عمومی آبان ۱۳۸۳ رسانه‌های فارسی و مردم و وبلاگ نویسان داخل و خارج بر علیه مجله نشنال جئوگرافی و انتقاد از سکوت مقامات رسمی، وارد عرصه شد و اقداماتی را انجام داد. از جمله پس از جلسات متعدد برای بررسی عوارض مثبت و منفی، سرانجام باین نام گذاریها موافقت شد. و سپس همان مطالب در جلسه کمیته یکسان‌سازی نام‌های جغرافی‌های مطرح و همچنین در دومین همایش ملی ژئوماتیک ایران اردیبهشت ۱۳۸۲ در سخنرانی تحت عنوان "اسامی جغرافی‌های باستانی میراث بشریت ارایه گردید و سپس در وب سایت پرشن گلف آنلاین نیز منعکس گردید و همچنین در اولین همایش بین‌المللی کارتوگرافی

خلیج فارس قرن ۱۶-۱۸ در دانشگاه تهران دوم خرداد ۱۳۸۳ با حضور اساتید برجسته ایرانی و خارجی جغرافی‌های از جمله مرحوم دکتر محمدحسن گنجی مورد بررسی قرار گرفت. مجدداً در اولین همایش یکسان‌سازی نام‌های جغرافی‌های غرب آسیا در سازمان نقشه‌برداری کشور اردیبهشت ۱۳۸۳ به اطلاع مسئولین مربوطه رسید و نامه‌هایی نیز به نهادهای مسئول از جمله شهرداری تهران برای نام‌گذاری یکی از اتوبان‌ها با نام خلیج فارس ارسال و با واحد اجتماعی آن در این رابطه دیدار و گفتگو شد. بدنبال انتشار گزارشات اعتراضی نسبت به چاپ نقشه‌هایی با نام جعلی در داخل کشور، هیئت وزیران در جلسه ۲۶ فروردین ۱۳۸۳ آیین‌نامه و مصوبه‌ای در ۶ بند برای ضرورت پاسداری و نظارت بر کاربرد درست نام خلیج فارس و هویت آن را تصویب کرد که دارای ۶ بند بود. در مرداد و شهریور ۱۳۸۳ پیشنهاد سه‌گانه بصورت آنلاین در وب‌سایت (پیشن گل‌ف آنلاین) و از طریق ایمیل به رای‌گیری عمومی طرفداران نام خلیج فارس گذاشته شد اکثریت رای‌دهندگان به ترتیب به موارد زیر رای دادند

۱. - روز ۹ آذر برگشت سه جزیره به مام میهن.

- روز ملی شدن نفت ۲۹ اسفند. (اولین پیشنهاد آرایه شده بود ولی با بحث‌ها و مجادله و مخالفت اعضا روبرو شد؛ لذا طرفداران این روز نظر سومی را پیشنهاد دادند.

۲. - روز اخراج پرتغالی‌ها توسط ارتش ایران از خلیج فارس، پیشنهاد سوم نیز موافقان و مخالفانی داشت.

نتیجه رای‌گیری در تاریخ ۱۰ شهریور ۱۳۸۳ بصورت آنلاین منتشر و سپس توسط شورای مدیران سازمان خلیج فارس طی نامه سوم بهمن ۱۳۸۳ رسماً برای رئیس‌جمهور وقت و وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و برای وزارت خارجه و نمایندگی ایران در نیویورک نمایر گردید و بعدها در روزنامه شرق ۱۴ اسفند ۱۳۸۳ و وب‌سایت‌های مختلف منتشر شد. اصل موضوع نام‌گذاری بر اساس تعیین روز دقیق اخراج پرتغالی‌ها مورد موافقت مقامات مسئول قرار گرفت. سرانجام بابت رای‌گیری‌های متعدد، در تیر ماه ۱۳۸۴ خورشیدی شورای فرهنگ عمومی بر اساس نظر گروه تاریخ دانشگاه تهران، روز ۱۰ اردیبهشت را تاریخ دقیق اخراج پرتغال معرفی نمود. بنا بر این در شورای عالی انقلاب فرهنگی به ریاست رئیس‌جمهور وقت و تمامی اعضا در تاریخ ۱۳۸۳/۴/۲۲.

این روز تصویب و برای اجرا ابلاغ شد و به این ترتیب روز دهم اردیبهشت ماه که سالروز اخراج پرتغالی‌ها از تنگه هرمز و خلیج فارس است و اخراج استعمار و برگشت حاکمیت کامل ایران بر خلیج فارس بود، به نام روز ملی خلیج فارس نامگذاری و در تقویم خورشیدی ایران به ثبت رسید. در پرونده خلیج فارس و صورتجلسه‌های موجود سال ۱۳۸۳ سه مکاتبه در ارتباط با نام گذاری روز ملی وجود دارد که به روئیت و حاشیه نویسی معاون رئیس جمهور، مدیران کل دفتر ریاست جمهوری و دفتر وزیر خارجه و مدیران کل خلیج فارس و حقوقی رسیده است:

شهادت استاد مرتضی مطهری - روز معلم

شهید مرتضی مطهری که مغز متفکر و یکی از معماران نظام جمهوری اسلامی ایران بود در ۱۳ بهمن ۱۲۹۸ هجری شمسی در فریمان واقع در ۷۵ کیلومتری شهر مقدس مشهد در یک خانواده اصیل روحانی چشم به جهان گشود. مرتضی مطهری پس از تحصیل مقدمات، راهی حوزه علمیه قم شد و از محضر بزرگانی چون آیت الله بروجردی، علامه طباطبایی و حضرت امام خمینی بهره برد. شهید مرتضی مطهری در همه این سالها ضمن تحصیل علوم مختلف به تزکیه و تهذیب نفس پرداخت چنانکه به روشن بینی و هوش و ذکاوت و دقت علمی کم نظیری دست یافت. با شروع نهضت اسلامی ایران از سالهای ۴۲ و ۱۳۴۱ شهید مرتضی مطهری نیز فعالانه وارد صفوف نهضت شد و اوج فعالیت هایش در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ بود که توسط ساواک دستگیر و زندانی شد و پس از آزادی نیز تمام هم و غم خود را مصروف تشکل نیروهای مبارز و مسلمان و حفظ نهضت از آسیب‌ها و انحرافات کرد. در این سالها، استاد مرتضی مطهری به تبیین فرهنگ اسلامی در جامعه پرداخت و در پایگاه‌های مختلف مخصوصاً حسینیه ارشاد، مسجد جاوید، مسجد الجواد و ... به آگاهی بخشیدن به نسل جوان و دیگر اقشار جامعه ایران پرداخت تا اینکه در سال ۱۳۵۱ توسط ساواک دستگیر و ممنوع المنبر شدند. با این همه استاد شهید مرتضی مطهری فعالیت‌های خود را ادامه داد و رابط اصلی امام امت (ره) در کشور با مردم و گروه‌های مختلف و هدایت‌کننده خط فکری نهضت به شمار می‌رفتند و در آستانه انقلاب نقش بسیار مهمی را در شورای انقلاب و ... در پیروزی انقلاب ایفا نمودند. تا آنکه سرانجام این مبارز خستگی‌ناپذیر و دانشمند و فقیه عالی‌مقام مرتضی مطهری ساعت ۱۰:۴۰ دقیقه بعد از ظهر ۱۲ اردیبهشت ۱۳۵۸ پس از خروج از خانه

دکتر سبحانی در خیابان فخرآباد (تهران) از فاصله نزدیکی از پشت سر هدف گلوله قرار گرفت و چند دقیقه بعد در بیمارستان «طرفه» واقع در همان نزدیکی به شهادت رسید.

ساعتی بعد فردی ناشناس تلفنی به روزنامه‌های تهران خبر داد که استاد مطهری توسط گروه فرقان ترور شد. مهندس کتیرایی، وزیر وقت مسکن که او هم در خانه دکتر سبحانی بود به روزنامه‌ها گفته بود: با استاد مرتضی مطهری از خانه دکتر سبحانی بیرون آمده بودیم، استاد ۱۵ — ۱۰ قدم از ما دور شده بود که هدف گلوله قرار گرفت و ضارب با اتومبیل فرار کرد. وی افزوده بود: استاد مطهری چون احساس خطر نمی‌کرد بدون محافظ رفت و آمد می‌کرد. شهید مطهری دارای خصوصیات منحصر به فردی بود که مهمترین آنها جامعیت ایشان بود به طوریکه در همه صحنه‌های عملی و نظری حضور فعال داشتند. از ایشان آثار گرانقدری در زمینه‌های مختلف به جای مانده که همواره تبیین‌کننده اسلام ناب محمدی (ص) و دارای دقت، ظرافت، روشن بینی و جامعیت کم نظیری بوده و هست.

شهادت امام موسی بن جعفر:

بیست و پنجم رجب سالروز شهادت امام موسی کاظم (علیه السلام)، امام هفتم شیعیان جهان در سال ۱۸۳ هجری است. درباره حبس امام موسی (ع) به دست هارون الرشید شیخ مفید در ارشاد روایت می‌کند که علت گرفتاری و زندانی شدن امام، یحیی بن خالد بن برمک بوده است زیرا هارون فرزند خود امین را به یکی از مقربان خود به امام جعفر بن محمد ابن اشعث که مدتی هم والی خراسان بوده است سپرده بود و یحیی بن خالد بی‌هم آن را داشت که اگر خلافت به امین برسد جعفر بن محمد را همه کاره دستگاه خلافت سازد و یحیی و برمکیان از مقام خود بیفتند. جعفر بن محمد بن اشعث شیعه بود و قایل به امامت موسی (ع) و یحیی این معنی را به هارون اعلام می‌داشت. سرانجام یحیی پسر برادر امام را به نام علی بن اسماعیل بن جعفر از مدینه خواست تا به وسیله او از امام و جعفر نزد هارون بدگویی کند. گویند امام هنگام حرکت علی بن اسماعیل از مدینه او را احضار کرد و از او خواست که از این سفر منصرف شود. و اگر ناچار می‌خواهد برود از او سعایت نکند. علی قبول نکرد و نزد یحیی رفت و بوسیله او پیش هارون بار یافت و گفت از

شرق و غرب ممالک اسلامی مال به او می دهند تا آنجا که ملکی را توانست به هزار دینار بخرد. هارون در آن سال به حج رفت و در مدینه امام و جمعی از اشراف به استقبال او رفتند. اما هارون در قبر حضرت رسول (ص) گفت یا رسول الله از تو پوزش می خواهم که می خواهم موسی بن جعفر را به زندان افکنم زیرا او می خواهد امت ترا برهم زند و خونشان بریزد. آنگاه دستور داد تا امام را از مسجد بیرون بردند و او را پوشیده به بصره نزد والی آن عیسی بن جعفر بن منصور بردند. عیسی پس از مدتی نامه ای به هارون نوشت و گفت که موسی بن جعفر در زندان جز عبادت و نماز کاری ندارد یا کسی بفرست که او را تحویل بگیری یا من او را آزاد خواهم کرد. هارون امام را به بغداد آورد و به فضل بن ربیع سپرد و پس از مدتی از او خواست که امام را آزاری برساند اما فضل نپذیرفت و هارون او را به فضل بن یحیی بن خالد برمکی سپرد. چون امام در خانه فضل نیز به نماز و روزه و قرائت قرآن اشتغال داشت فضل بر او تنگ نگرفت و هارون از شنیدن این خبر در خشم شد و آخر الامر یحیی امام را به سندی بن شاهک سپرد و سندی آن حضرت را در زندان مسموم کرد و چون آن حضرت از سم وفات یافت سندی جسد آن حضرت را به فقها و اعیان بغداد نشان داد که ببینند در بدن او اثر زخم یا خفگی نیست. بعد او را در باب التین در موضعی به نام مقابر قریش دفن کردند. تاریخ وفات آن حضرت را جمعه هفتم صفر یا پنجم یا بیست و پنجم رجب سال ۱۸۳ ق در ۵۵ سالگی گفته اند.

نجمه، مادر بزرگوار امام رضا (ع) و از زنان مومنه، پارسا، نجیب و پاکیزه بود. حمیده، همسر امام صادق (ع)، او را که کنیزی از اهالی مغرب بود، خرید و به منزل برد. نجمه در خانه امام صادق (ع)، حمیده خاتون را بسیار احترام می کرد و به خاطر جلال و عظمت او، هیچ گاه نزدش نمی نشست! روزی حمیده در عالم رویا، رسول گرامی اسلام (ص) را دید که به او فرمودند: «ای حمیده! نجمه را به ازدواج فرزند خود موسی درآور زیرا از او فرزندی به دنیای خواهد آمد که بهترین فرد روی زمین باشد» پس از این پیام، حمیده به فرزندش امام کاظم (ع) فرمود: «پسر من! نجمه بانویی است که من هرگز بهتر از او را ندیده ام، زیرا در زیرکی و محاسن اخلاق، مانند من ندارد. او را به تو می بخشم، تو نیز در حق او نیکی کن». ثمره ازدواج امام موسی بن جعفر (ع) و نجمه، نوری شد که در شکم مادر به تسبیح و تهلل مشغول بود و مادر از آن،



احساس سنگینی نمی کرد و چون به دنیا آمد، دست ها را بر زمین گذاشت، سر را به سوی آسمان بلند کرد و لب های مبارکش را به حرکت درآورد: گویا با خدایش رازو نیاز می کرد. پس از تولد امام هشتم (ع)، این بانوی مکرمه با تربیت گوهری تابناک، ارزشی فراتر یافت. بنا به گفته شیخ مفید در ارشاد امام موسی کاظم (ع) سی و هفت فرزند پسر و دختر داشت که هیجده تن از آنها پسر بودند و علی بن موسی الرضا (ع) امام هشتم افضل ایشان بود از جمله فرزندان مشهور آن حضرت احمد بن موسی و محمد بن موسی و ابراهیم بن موسی بودند. یکی از دختران آن حضرت فاطمه معروف معصومه سلام الله علیها است که قبرش در قم مزار شیعیان جهان است. عدد اولاد آن حضرت را کمتر و بیشتر نیز گفته اند.

\* امام رضا علیه السلام: زیارت قبر پدرم، موسی بن جعفر علیه السلام، مانند زیارت قبر حسین علیه السلام است.

امام کاظم علیه السلام: سه چیز تباهی می آورد: پیمان شکنی، رها کردن سنت و جدا شدن از جماعت.

کمک کردن تو به ناتوان، بهترین صدقه است.

اگر به تعداد اهل بدر (مؤمن کامل) در میان شما بود، قائم ما قیام می کرد.

کسی که هر روز خود را ارزیابی نکند، از ما نیست.

در هر چیزی که چشمانت می بیند، موعظه ای است.

هر کس خشم خود را از مردم باز دارد، خداوند عذاب خود را در روز قیامت از او باز می دارد.

هر گاه سه نفر در خانه ای بودند، دو نفرشان با هم نجوا نکنند؛ زیرا نجوا کردن، نفر سوم را ناراحت می کند.

مبادا از خرج کردن در راه طاعت خدا خودداری کنی، و آن‌گاه دو برابرش را در معصیت خدا خرج کنی.

مبادا حریم میان خود و برادرت را (یکسره) از میان ببری؛ چیزی از آن باقی بگذار؛ زیرا از میان رفتن آن، از میان رفتن شرم و حیهاست.

خیر برسان و سخن نیک بگو و سست رأی و فرمان‌بر هر کس مباش.

مصیبت برای شکای با یکی است و برای ناشکای با دوتا.

شکای‌بایی در عافیت بزرگ‌تر است از شکای‌بایی در بلا.

منبع: [aftabnews.ir](http://aftabnews.ir)

مبعث

کلمه «مبعث» مصدر می‌می، اسم زمان و مکان، از ریشه «ب ع ث» و این ماده در اصل به معنای برانگیخته شدن است. بعثت به معنای برانگیختن، ارسال و یما روانه کردن است. در اصطلاح دینی، بعثت عبارت از فرستادن از سوی خداوند انسانی به سوی انسان‌های دیگر برای دعوت به دین الهی است. روز مبعث یما عید مبعث به معنی روزی است که حضرت محمد(ص) از طرف خداوند به رسالت مبعوث شد.

بعثت در فرهنگ قرآنی به معنای عامل برانگیختن و رسانیدن به مرحله‌ای خاص از تکامل است که در آن نوعی تحول وجود دارد. برای همین، در معنای حشر مردگان نیز به کار رفته است، زیرا آغاز نوعی تحول بزرگ و وارد شدن به فضایی جدید است؛ هرچند معنای اصطلاحی غالب آن برانگیختن و فرستادن پیامبران برای هدایت مردم است. در همه جای قرآن، انتساب بعثت به «الله» است، یعنی هم حشر مردگان، هم قانونمندی‌های خاص هستی و هم ارسال رسل که نشان از تسلط مطلق اراده و برنامه خدا در اداره جهان هستی است. نکته قابل تأمل در بعثت پیامبران، متنی است که خداوند بر مردم

می‌نهد، اولاً این منت برای هدایت و راهبری است و ثانیاً اینکه پیامبران را از میان خود مردم و از جنس آنان انتخاب کرده است .

لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ) ترجمه: به یقین، خدا بر مؤمنان منت نهاد [که] پیامبری از خودشان در میان آنان برانگیخت، تا آیات خود را بر ایشان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد، قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند(آل عمران/۱۶۴).

هرچند گاهی، برگزیدن پیامبران از میان مردم مایه استهزا و انکار مشرکان و عناد و تکبر گردنکشان باشد، اما در این نکته حکمت و منطقی استوار نهفته است؛ زیرا پیامبران به عنوان الگو و اسوه در قرآن مطرح شده‌اند و اگر از جنس دیگری برگزیده می‌شدند، نمی‌توانستند الگویی بشری باشند؛ و این یک سنت الهی است که پیامبر هر گروه، از جنس خودشان باشد تا حجت بر دی‌گران تمام شود .

دین بی‌شتر مردم جزیره، بت‌پرستی بود با همه اختلاف‌های ظاهری آن. در یمن، پرستش ماه و آفتاب رایج بود. ماه را اله و آفتاب را الهه می‌دانستند. نام‌های عبدالشمس، عبدالشارق، عبدالنجم، عبدالثریا نمونه‌هایی از وجود این نوع عبادت است. پرستش مفاهیم معنوی و قوای نادیدنی نیز شیوه گروهی دی‌گر بود. عبادت سنگ و چوب یکی دی‌گر از مظاهر بت پرستی بود. معبد عزیزی سه درخت بود، در جایی بین مکه و طائف که آن را نخله می‌گفتند. بت بزرگ مردم مکه و قریش، هبل بود. پرستش ارواح آزاردهنده مانند جن و غول و عفریت نیز در نقاط مختلف جزیره رایج بود ادیان آسمانی که تغذیه ماهیت داده بود در قسمتهای مختلف این سرزمین پیروانی داشت. یهودی گری در یمن، وادی القری، خیبر و یثرب بین قبایل بنی قریظه، بنی قینقاع، بنی النضیر رواج داشت. قبایل تغلب، غسان، قضاعه در شمال و سرزمین یمن در جنوب مسیحی بودند. زردشتی گری و تعالیم بودا در شمال شرقی و تعالیم صابئیان در یمن، حران، و مناطق شمالی عراق شایع بود. افراد اندکی نیز بوده‌اند که از این رفتارهای رایج دوری می‌گزیده‌اند و روزهای را به گوشه‌گیری می‌پرداخته‌اند. چنانکه در برخی از روایات آمده که عبدالمطلب نیهای پیامبر(ص) برای نخستین بار در

غار حراء، ماه رمضان را تحنث گزید. چون ماه رمضان می‌رسید، وی به حراء می‌رفت و مساکین را غذا می‌داد. از آن پس دی‌گرانی چون ورقه بن نوفل، و ابو امیه بن مغیره از او پیروی کرده و تا پایان ماه در آنجا ماندند. البته شاید در یک نقطه مثل حراء جمع نمی‌شدند، اما انزوای‌شان در ماه رمضان بوده است که حاکی از احترام آن مردم به ماه رمضان بوده و شاید نشانه‌ای از آن باشد که این عادت سابقه و ریشه قدیمی‌تری داشته است. آنها را که چنین روشی برگزیده بودند و به طور کلی آلهای که با بت پرستی مخالفتی داشتند را حنفاء یا احناف (جمع حنیف) می‌خواندند.

طبق آنچه در نهج البلاغه آمده است، امیرالمؤمنین(ع) در توصیف عربهای پیش از بعثت پیامبر(ص) چنین می‌گوید:

خداوند، محمد (صلی الله علیه و آله) را مبعوث داشت که بی‌م‌دهنده جهانیان باشد و امری وحی او. و شما ای جماعت عربها، پیش از آن، بدترین آیین را داشتید و در بدترین جایها به سر می‌بردید و در زمین‌های سنگلاخ و ناهموار می‌زیستید و با مارهای سخت و کرم‌هم‌خانه بودید. آبی تیره و ناگوار می‌نوشیدید و طعامی درشت و خشن می‌خوردید و خون یکدیگر می‌ریختید و از خویشتن و پیوند بریده بودید. بتان در میان شما برپا بودند و خود غرق گناه بودید.

امام علی(ع):

[پیامبر(ص)] هر سال در حراء خلوت می‌گزید، من او را می‌دیدم و جز من کسی وی را نمی‌دید. آن هنگام جز خانه‌ای که رسول خدا(ص) و خدیجه در آن بود، در هیچ خانه‌ای مسلمانی راه نیافته بود، من سوّمین آنان بودم. (نهج البلاغه، ترجمه شهیدی، خطبه ۱۹۲، ص ۲۲۲).

مبعث پیامبر اکرم(ص) در ۴۰ سالگی و در قولی خلاف مشهور، در ۴۳ سالگی آن حضرت رخ داد؛ سبب این اختلاف، برداشت متفاوت از مفهوم بعثت است که آیا اولین نزول قرآن و آیات الهی مساوی با بعثت است، یا اولین تبلیغ رسمی و علنی. طبق گفته مورخان، مبعث، در روز دوشنبه ۲۷ رجب سال چهارم عام الفیل و بیستمین سال حکومت خسرو پرویز بر ایران روی داده است. قولهای دی‌گری ۱۷ یا ۱۸ رمضان، یا یکی از روزهای ماه ربیع الاول را روز بعثت دانسته‌اند،

هرچند شیعیان قول اول را برگزیده‌اند. وقتی پیامبر اکرم(ص) در غار حرا به تفکر و عبادت مشغول بود، با نزول نخستین آیات سوره علق، و دعوت او به «خواندن به نام پروردگاری که آفرید» آغاز شد و با نخستین آیات سوره مدثر ادامه یافت. پیامبر(ص) ابتدا همسرش خدیجه(س) و پسر عمویش علی(ع) را در جریان نبوت خویش قرار داد. ۳ سال بعد با نزول آیه وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ ﴿۲۱۴﴾ شعرا ﴿﴾ ترجمه: و خویشان نزدیکی‌ت را هشدار ده دعوت وارد مرحله جدیدی شد و در همان سال با نزول آیه (فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ ﴿۹۴﴾ حجر ﴿﴾ ترجمه: پس آنچه را بدان مأموری آشکار کن و از مشرکان روی برتاب علنی شد و اول بار پیامبر(ص) در بازار عکاظ، جایی که همه مردم برای تجارت در آن جمع بودند و عده‌ای نیز در بلندی‌های آن به بیان اشعار تازه و داستان‌های گوناگون مشغول بودند، همه را به سکوت خواند و دعوت خویش را آشکار کرد.

آن روز ابولهب، پیامبر(ص) را به استهزا آزرده و عده‌ای نیز به پیروی از او پیامبر(ص) را آزار رسانیدند؛ اما ابوطالب در حمایت از پیامبر(ص) آنان را تنبیه کرد، عده کمی ایمان آوردند و به جمع گروه اندکی که در این دوره ۳ ساله، پنهانی ایمان آورده بودند، پیوستند.

اولین وحی، وقتی توسط جبرئیل بر پیامبر(ص) نازل می‌شود، همراه با هیبت و احساس سنگینی بار عظیم رسالت است، به گونه‌ای که گفته شده است وقتی به خانه آمد، به همسرش گفت: «مرا ببوشان»، اما از ابهام و شگفتی گزارشی نشده است؛ چه، آمادگی ارتباط با فرشته وحی و جهان غیب از پیش برای پیامبر(ص) ایجاد شده و پیش از اینکه جبرئیل را ببیند، آثار او را دیده بوده است.

در کودکی به واسطه پاکی درونی که داشت و نیز بی‌زاری از محیط فاسد آن زمان مکه، میل به تنهایی و گوشه‌گیری از شهر و دیار خود را داشت. به همین جهت، عزلت‌های یک ماهه در کوه‌های اطراف مکه و بعد بازگشت به شهر، خواب‌هایی که حال و هوای جهان غیب داشت، شنیدن صدای ملک وحی پیش از بعثت و ارتباط ۳ ساله اسرافیل و ۲۰ ساله جبرئیل با ایشان آمادگی‌هایی بوده که ایشان را برای ابلاغ پیامبری مهیا می‌ساخته است.

اگر این دسته از روایات را بپذیریم، درباره روایات دی‌گری که پیامبر(ص) را ناآشنا به فضای وحی و ارتباط با فرشتگان می‌دانند، تأمل باید کرد. نگاه ناباورانه پیامبر(ص) به حادثه وحی و ترس از

پیری‌شان خاطری یا جت‌دگی، مشورت با خدی‌جه و تأییدگرفتن از ورقه بن نوفل به عنوان شاهد پیامبری او و آرام شدن حضرت با دل‌داری وی، مضامین این دسته از روایات است که با سیر رشد و فضای تربیتی حاکم بر پیامبر(ص) و بصیرت و بینش او نسبت به وظیفه سنگین رسالت، ناسازگار به نظر می‌رسد.

روز مبعث، عیدی بزرگ در فرهنگ همه فرق اسلامی است و در سراسر سرزمین‌های اسلامی، در روز مبعث، جشن‌های ویژه‌ای متناسب با آداب و رسوم هر بوم برپا می‌شود.

#### امام حسین (علیه السلام)

این امام همام در سوم شعبان سال چهارم هجرت در شهر مدینه به دنیا آمد. پدر بزرگوار ایشان امیر المؤمنین علی(علیه السلام) و مادر ایشان حضرت فاطمه(علیها السلام) سید زنان اهل عالم است. پس از آن که عالم به وجود ایشان منور شد پیامبر اکرم به علی(علیه السلام) فرمود: چه نامی بر این فرزندم نهادی. ایشان عرض کرد ما در نام گذاری این فرزند بر شما پیشی نمی‌گیریم. پیامبر فرمود: من نیز در این نام گذاری بر خداوند سبقت نمی‌گیرم. پس از مدتی جبرئیل بر پیامبر نازل شد و عرضه داشت یا رسول الله خداوند به تو سلام می‌رساند و می‌فرماید نسبت علی به تو بمانند نسبت هارون به موسی است پس فرزندت را به نام فرزند هارون بنام. پیامبر فرمود نام فرزند هارون چه بود جبرئیل عرض کرد «شبیر» پیامبر فرمود: زبان ما عربی است او را به عربی چه بنامم و جبرئیل گفت او را حسین بنام. رسول خدا علاقه بسیاری نسبت به ایشان و برادر عزیزشان امام حسن(علیه السلام) داشت به طوری که محبت خویش را به صورت علی نسبت به آنان ابراز می‌نمود بدین صورت که گاه از منبر به زیر آمده آنان را بوسیده و مجدداً از منبر بالا می‌رفت و گاه آن دو را به دوش می‌گرفت و با آنها به بازی می‌پرداخت و گاه بدین صورت می‌شد که حضرت در بین اصحاب نشسته بود و حسین(علیه السلام) وارد می‌شد آنگاه حضرت رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) کلام خود را قطع می‌نمود برمی‌خاست و از او استقبال می‌کرد. وی را به دوش گرفته و در دامن خود می‌نشانند و می‌فرمود: انه مهجة قلبی.

در حکایت دیگری از پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) نقل شده است که ایشان روزی حسین(علیه السلام) را در کوچه دید که با اطفال بازی می کند حضرت به سوی او رفت و دست خود را به طرف او دراز کرد ولی حسین(علیه السلام) از سویی به سویی دیگر می گریخت تا این که پیامبر(صلی الله علیه وآله) او را گرفت آنگاه يك دست زیر چانه و دست دیگرش را بر سر حسین(علیه السلام) گذاشت پس لب های او را بوسید و فرمود: من از حسین هستم و حسین از من است، حسین روح من و ثمره، سکون و طمأنیه قلب من است هرگاه به حسین نگاه می کنم گرسنگی من تمام می شود و حسین ریحانه من و نور دو چشم من است. گاه این طور می شد که حسین(علیه السلام) در سجده بر شانه پیامبر(صلی الله علیه وآله) بالا می رفت آن حضرت سجده خویش را طولانی می کرد تا این که حسین به اختیار پایین بیاید اصحاب از طولانی شدن سجده سؤال می کردند که آیا وحی شده است و حضرت می فرمود: نه لیکن فرزندم (حسین) بر پشت من سوار شده بود.

الحسن والحسین سید اشباب اهل الجنه، امام حسن و امام حسین سرور جوانان اهل بهشت هستند

کسی که امام حسن و امام حسین را دوست بدارد همانا مرا دوست دارد و کسی که آن دو را دشمن داشته باشد مرا دشمن داشته است

امام حسین در حدود هفت سال داشت که جدش پیامبر در بیست و هشت صفر سال یازده هجری از دنیا رفت، وی در سنین کودکی شاهد آن بود که یاران دیروز جدش حق مسلم پدرش را غصب نموده و از گرد وی پراکنده شده و وی را خانه نشین نمودند. وی در همان کودکی به همراه مادر و برادرش در طلب حق پدر می کوشید و شبانه به در خانه انصار می رفت و از آنان کمک طلب می کرد.

در همان ایام در میان حزن رحلت جدش پیامبر و خانه نشینی پدر، مادر عزیزش که رنج بسیاری را تحمل کرده بود از دست داد.

روزی در ایام خلافت خلیفه ثانی در مسجد رو به او کرد و گفت: «:إنزل عن منبر أبي» «از منبر پدرم پایین بیا و به روی منبر پدر خودت برو. عمر وی را گرفته و به خانه برد و سعی کرد بفهمد آیا پدرش وی را مأمور به این کار نموده است یا وی از جانب خودش این حرف را زده است که حضرت پاسخ داد این

سخن را خودم می گویم و کسی به من نیاموخته است پدرش علی(علیه السلام) نیز در مقام فرمود این کلام را خود گفته و من به وی نیاموخته ام.

حضرت بعد از رحلت پیامبر پیوسته به همراه پدر بزرگوارش بود چنانچه در جنگ های جمل، صفین و نهروان حضور داشت و در کنار پدر به جنگ با پیمان شکنان و ظالمان پرداخت از آن حضرت خطبه ای در جنگ صفین نقل شده است که در ضمن آن مردم را به جنگ ترغیب می کردند. امام در همان مراحل مقدماتی صفین در گرفتن چشمه آب از دست شامیان نقش عمده داشت که امام علی(علیه السلام) پس از آن فرمود: این اولین پیروزی به برکت حسین(علیه السلام) است.

و در ماجرای دیگر وقتی عبیدالله بن عمر در صفین به امام گفت پدر تو قریش را چنین و چنان کرد امام وی را متهم به پیروی از قاسطین کرده و فرمودند اینان به زور اسلام را قبول کردند اما در اصل مسلمان نشده اند.

ایشان سی و هفت ساله بود که پدر بزرگوارشان در بیست و یکم رمضان سال ۴۱ قمری به شهادت رسیده و اهل بیت را به غمی جانگاز مبتلا نمودند. امام حسین پس از شهادت پدر در کنار برادرش امام حسن(علیه السلام) بود و از سیاست های وی دفاع می نمود، حتی پس از آن که او با معاویه بیعت کرد شیعیان کوفه همان روز صلح نزد او رفته و خواهان نقض صلح و قیام علیه معاویه شدند ولی ایشان نپذیرفت و بر ادامه صلح برادر تأکید نمود پس از خروج معاویه از کوفه هم مجدد به نزد ایشان رفته و خواستار قیام شدند که آن حضرت باز هم نپذیرفت. اهل بیت پس از قضیه صلح از کوفه به مدینه برگشتند و پس از حدود ۱۰ سال بعد از شهادت امام حسن(علیه السلام) ایشان به امامت رسیده و در سن چهل و هفت سالگی نگهبانی از دین خدا و حفاظت از شیعیان به آن حضرت سپرده شد.

حضرت پس از شهادت امام حسن نیز در برابر درخواست های مکرر مردم عراق برای آمدن آن حضرت به کوفه مقاومت کرده و فرمودند تا معاویه زنده است نباید دست به اقدامی زد و این بدان معناست که امام در فاصله ده سال به اجبار حکومت معاویه را تحمل کرده بودند. تسلیم ناپذیری امام از لحاظ سیاسی در برابر مشروعیت مطلق معاویه علی رغم این که دست به قیام زدن را نیز به صلاح نمی دانستند از سخنان امام در ۱۰ سال حکومت آخر معاویه پیداست چنانکه از نامه امام به معاویه نیز چنین برمی آید:



ایشان در این نامه خطاب به معاویه ضمن این که می فرمایند من قصد جنگ و مخالفت با تو را ندارم تأکید می نماید به خدا سوگند جنگ با تو را ترك كردم در حالی که در این مورد از خداوند خوفناك هستم... من برای دین خود چیزی را بالاتر از جهاد با تو نمی دانم که اگر آن را انجام دهم به پروردگار نزدیک شده ام. و من فتنه ای سهمگین تر از حکومت تو برای امت سراغ ندارم.

و بعدها وقتی که معاویه رو در رو با امام حسین(علیه السلام) قرار گرفت و گفت ما حجر بن عدی و اصحاب او و شیعیان پدرت را کشتیم کفن کردیم نماز بر آنها خواندیم و دفن کردیم امام فرمود: اگر ما یاران تو را بکشیم نه آنها را کفن می کنیم و نه بر آنها نماز می خوانیم و نه دفن می کنیم. علی رغم قرار داشتن امام حسین در بحرانی ترین شرایط حلم و بردباری اجازه عرض اندام به لغزش و فرو افتادن ایشان در گودال غضب نداد چنانچه سیراب کردن لشکر حر و حتی اسبان آنها در گرمای شدید نمونه ای از نمایش حسن خلق، حلم و کرامت آن حضرت در برابر عوامل خشم و کینه است. عصام بن مطلق از پرورش یافتگان مکتب معاویه در مواجهه با امام حسین(علیه السلام) می گوید: وقتی او را دیدم سیمای او مرا به شگفتی وا داشت ولی نتوانستم بغض و عداوت خویش را نسبت به پدرش بروز ندهم و چنین گفتم: تو پسر بوتربی. حضرت فرمود: ای مرد، کار را بر خود آسان ساز و سخت گیر مباش، برای تو خود از خدا طلب آمرزش می کنم اگر یاری بخواهی یاریت می کنم اگر کمک مالی بخواهی به تو می دهم چنانچه اگر هدایت بخواهی تو را ارشاد می کنم. عصام گوید حسین(علیه السلام) از چهره ام شرمندگیم را دریافت ضمن خواندن آیه ای از قرآن در باب بخشش گفت ای مرد آیا از اهل شام هستی گفتم آری امام فرمود ای مرد بدون ترس و مضایقه خواسته ها و گرفتاری هایت را با ما در میان بگذار که مرا در بالاترین درجه کمال و امید خواهی یافت. عصام به قدری از برخورد و حسن اخلاق امام مجذوب و دچار حیرت شده بود که می گوید: زمین پناور چنان در نظرم تنگ شد که دوست داشتم دهان باز کند و مرا ببلعد با شرمندگی از امام دور شدم در حالی که کسی نزد من محبوب تر از او و پدرش نبود.

امام حسین(علیه السلام) روزی بر گروهی از فقرا که در حال غذا خوردن بودند گذشت و به ایشان سلام کرد آنان جواب دادند و ایشان را به شرکت در سفره و خوردن غذا خواندند امام(علیه السلام) کنار سفره آنان نشست و از غذای آنان میل فرمود آنگاه این آیه شریفه را تلاوت فرمود که: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ

المُسْتَكْبِرِينَ «سپس همه آنها را به خانه خود دعوت کرد و غذایی برای آنها فراهم و به هر يك لباسی عطا فرمود.

وقتی سپاهیان سنگ دل بدن مطهر امام حسین را به خاک افکندند بر شانه مبارکش زخمی دیدند علت آن را از امام سجاد(علیه السلام) جویا شدند فرمود: اثر آن انبان ها که در مدینه بر دوش می گرفت و به خانه های فقرا، ایتام و بیوه زن ها می برد.

اسامه که آخرین فرمانده سپاه اسلام در زمان رسول الله بود و در زمان حکومت امیر المؤمنین(علیه السلام) که از بیعت با آن حضرت سر باز زده بود و با آن حضرت بیعت نکرد تا سال ۵۸ هجری قمری زنده بود وی در آخر عمر شدیداً مقروض شد و پرداخت آن برایش ممکن نبود. امام حسین(علیه السلام) که از بیماری وی آگاه شده بود به عیادت وی رفت و او را غمگین یافت. فرمود: برادر چرا ناراحتی؟ اسامه گفت بدهی و قرض زیاد است و بالغ بر شصت هزار درهم می شود. حضرت فرمود: بدهی تو بر عهده من و من آن را خواهم پرداخت. اسامه گفت: می ترسم قبل از ادای دینم بمیرم و امام فرمود: تو زنده خواهی ماند و من قرض های تو را خواهم پرداخت و سپس دستور داد همه بدهی های او را پرداختند و این در حالی بود که اسامه با پدر بزرگوار امام حسین(علیه السلام) یعنی امیر المؤمنین(علیه السلام) به مخالفت برخاسته بود و از بیعت با آن حضرت سر باز زده بود.

#### ولادت حضرت ابوالفضل علی‌ه السلام

چهارم شعبان، سال روز ولادت پرچم دار بزرگ کربلا، حضرت عباس بن علی علی‌ه السلام است. عباس بن علی علی‌ه السلام در سال ۲۶ هجری قمری، در مدینه، دیده به جهان گشود. وی در دامان امیرالمؤمنین علی علی‌ه السلام و مادر گرامی اش به گونه ای پرورش یافت که به مظهر غیبت، ایثار و شجاعت، بدل گشت. عباس بن علی علی‌ه السلام در طول حیات خویش از محضر پدر و برادرانش، بی‌شترین بهره را برد و جامع فضایل نیز گردید امام سجاد علی‌ه السلام که خود در کربلا حضور داشت و شاهد فداکاری های عمومیش بود، درباره ی حضرت عباس علی‌ه السلام می فرماید: «خداوند، عموم عباس را رحمت کند که با ایثار، در راه برادرش جانبازی کرد تا آن که دست

هایش قطع شد و خداوند به جای آن، دو بال به او داد که با آن ها به همراه فرشتگان در بهشت پرواز کند؛ همان گونه که برای جعفر بن ابیطالب قرار داده شد. عباس را در پی‌شگاه خداوند متزلی است که در روز قیامت، همه ی شهدا به آن غبطه می خورند».

امام صادق علیه السلام می فرماید: «عمویم؛ عباس، بصیرتی نافذ و ایمانی محکم داشت. او به همراه برادرش حسین علیه السلام جهاد کرد و به افتخار شهادت رسید». «شهادت می دهم و خدا را شاهد می گیرم که تو در راه جنگجویان بدر و مجاهدان راه خدا گام نهادی و در جهاد با دشمنان خدا، اخلاص ورزیدی و در نصرت اولیای خدا، خلوص نشان دادی و از دوستانش دفاع کردی... شهادت می دهم که تو هر چه در توان داشتی، انجام دادی».

حضرت ابوالفضل علیه السلام سواری خوش سیما و تنومندی است که در زی‌بارویی، «ماه بنی هاشم» خوانده می شد و در تنومندی به گونه ای بود که چون بر قوی هی‌کل ترین اسبان می نشست، پاهایش بر زمین کشیده می شد. در قدرت و رزم آوری چونان شیر خشمگین بر لشکر کفر و الحاد می تاخت؛ به قدری تار و مارشان کرده بود که دیدن او، دل دشمن را به لرزه می انداخت. گروه گروه افراد با چهره های وحشت زده از پیش او می گریختند و دلاوران لشکر آن گروه نامسلمان، به تیغ شمشیرش، رو به جانب دوزخ می نهادند.

علی علیه السلام درباره ی دانش اندوزی فرزند خود چنین می فرماید: «همانا فرزندم عباس، در کودکی علم آموخت و به سان فرزند کبوتر که از مادرش، آب و غذا می گیرد، معارف را از من فرا گرفت».

عباس علیه السلام، اسلام خود را در تسلیم خلاصه کرده بود؛ تسلیم در برابر خدا، و در برابر ولیّ امر مسلمانان. او با صدق و خلوص و آگاهی در راه تسلیم، گام نهاد و هرچه در توان داشت در طبق اخلاص، تقدیم راه امام خود کرد و سرافرازانه جان باخت. آری، نتیجه ی آگاهی کامل و ایمان خالص، همین است. ابوالفضل علیه السلام در روز عاشورا، عزت نفس و خویشتن داری را با تمام ابعادش مجسم ساخت. امویان به شرط کناره گیری از اردوی برادرش، وعده ی فرماندهی کل قوا به او دادند. ولی وی بر این وعده ی آنان تمسخر زد و با شوق و اخلاص به سوی لشکرگاه حسین علیه السلام شتافت و در راه دفاع از دین و آزادگی، جان خود را فدا کرد. به راستی که حضرت عباس علیه

السلام در ستیز با دشمن، سنگ تمام گذاشت. بدنش مجروح گشت، دست هایش قطع شد، عمود آهنین بر فرقش زدند و تیر به چشم و مشک آب او رسید. کشت و کشته شد. ولی جهاد با نفس او ارزش مندتر است؛ زیرا با لب تشنه، آب را تا نزدیکی دهان آورد. آن گاه از لب تشنه ی برادر و کودکان تشنه اش یاد کرد و آب را بر روی شریعه ریخت. و همین نشان دهنده ی جهاد عباس علی‌ه السلام با نفس خویشتن است.

از ویکی‌پدیا، دانشنامه آزاد

آنچه که تبلیغ را شی‌بیرین و مؤثر می‌کند....

در ادامه مباحث گذشته برای داشتن تبلیغ مؤثر، به یکی دی‌گر از این ویژگی‌ها اشاره می‌کنیم با عنوان فرصت و سرعت در جلسات مذهبی — به این معنا که یک مبلغ باید بتواند به خوبی فرصت‌ها و موقعیت‌ها را شناسایی کرده و مطالب مهم و خاص را در آن به طور مفصل بیان کند، ولی گاهی اوقات به دلایل متعدد از جمله زمان کم، مخاطبان خاص مرور مطالب بیان شده...مبلغ لازم است با سرعت بی‌شتری مطالب را دسته بندی نموده و مختصر و مفید به مخاطبان خود منتقل کند. و زمانی هم به دایل وجود مخاطبان با سطح معلومات پائین‌تر، فرصت کافی، نیاز به تکرار و تثبیت در ذهن افراد، لازم است که مبلغ با طمأنینه و آرامش بی‌شتری با صرف حوصله و تدبیر مطالب را بیان نموده و آن را در اندیشه مخاطبان خود تثبیت نماید و با برانگیختن احساسات دینی در آنان، منجر به عمل به دین گردید و همه این‌ها در گرو شناخت صحیح مبلغ از زمان، فرصت و سرعت در سخنرانی دینی است.

روز معلم

در سطح جهان و به پیشنهادهای یونسکو روز ۵ اکتبر (۱۳ مهر) هر سال به عنوان روز جهانی معلم نامگذاری شده است. با این حال در بسیاری از کشورها از جمله ایران در روز متفاوتی جشن گرفته می‌شود. قبل از انقلاب ماهان روز معلم در ۱۲ اردیبهشت بود و مناسبت آن، کشته شدن یکی از معلمان به نام ابوالحسن خانعلی در روز ۱۲ اردیبهشت سال ۱۳۴۰ در تجمع اعتراض‌آمیز معلمان در میدان بهارستان بود.

پس از انقلاب جمهوری اسلامی ایران خیر ترور و قتل مرتضی مطهری به دست اعضای گروه فرقان در ۱۲ اردیبهشت منتشر شد و به همین مناسبت نیز همین روز دوباره به نام روز معلم نامگذاری گردید. سابقه نامگذاری روز معلم در ۱۲ اردیبهشت به پیش از انقلاب برمی‌گردد. «باشگاه مهرگان» یا همان مجمع صنفی معلمان در ۱۸ بهمن ۱۳۳۹ طی قطعنامه‌ای درخواست افزایش حقوق معلمان را مطرح کرد. ریاست این باشگاه با فردی به نام محمد درخشش بود. در این قطعنامه آمده بود: «معلمین می‌گویند حقوق یک دبیر لیسانس کمتر از حقوق یک مستخدم جزء در سازمان برنامه یا شرکت ملی نفت است و ما خودمان مکرر نوشتیم که حقوق یک معلم کمتر از حقوق یک راننده دولتی و به مراتب کمتر از یک راننده تاکسی است. یک لیسانس در وزارت فرهنگ ماهی ۴۰۰ تومان می‌گیرد ولی لیسانس دیگری با همان تخصیلات و پایه‌های معلومات در یک سازمان دولتی دیگر ۲۵۰۰ تومان دریافت می‌کند». در پی این قطعنامه، معلمان زیادی حمایت خود را از آن اعلام کردند. دولت وقت در آن زمان به نخست‌وزیری جعفر شریف امامی تازه تشکیل شده بود. جهان‌شاه صالح، وزیر فرهنگ وقت، لایحه «اشل حقوقی جدید فرهنگیان» را به مجلس برده بود، اما این لایحه مورد موافقت معلمان نبود. بنابراین، بنا به درخواست باشگاه مهرگان، معلمان از روز ۱۲ اردیبهشت ۱۳۴۰ دست به اعتصاب زدند و مدارس را تعطیل کردند و برای اعتراض مقابل مجلس در میدان بهارستان تجمع کردند. مأموران انتظامی برای متفرق کردن معلمان از ماشین آب‌پاش استفاده کردند، اما معلمان با این‌که خیس شده بودند، در جای خود ماندند. گفته می‌شود ردیف اول که معلمان زن بودند، بیشتر در معرض خیس شدن بودند. بنا به روایتی، در این میان، عده‌ای از معلمان برای این‌که جلوی خیس شدن همکاران خود را بگیرند، تلاش کردند، مسی‌ر شلنگ‌های آب‌پاش را منحرف کنند. به این ترتیب درگیری بین معلمان و مأموران شدت گرفت. مأموران با

تیراندازی هوایی و استفاده از باتوم می‌خواستند معلمان را متفرق کنند، اما در این وقت، سرگرد ناصر شهرستانی، رئیس کلانتری بهارستان با شلیک تیر مستقیم، موجب تحولات بی‌شتری در آن ایام شد. سه نفر در اثر تیراندازی مأموران و حمله با سرنیزه‌ها چاقو مجروح شدند و یکی از گلوله‌های شهرستانی به پیشانی معلم جوانی به نام ابوالحسن خانعلی نشست. خانعلی، اهل یکی از توابع تهران به نام کن بود و به عنوان دبیر فلسفه و عربی در دبیرستان‌های جامی و شریف تدریس می‌کرد. خانعلی با مدرک لیسانس معقول و منقول در سال ۱۳۳۵ به استخدام وزارت فرهنگ درآمد و همزمان با تدریس، دوره دکترای فلسفه را در دانشگاه تهران می‌گذراند. گفته می‌شود که جنازه خانعلی از بهارستان بازرگان به مسجد اسکندری منتقل شد و «یکصد معلم» دور جنازه را گرفتند تا به دست حکومت نیفتد. جعفر شریف‌امامی در خاطرات خود نوشت: «وقتی خانعلی تیر خورد ساعت ۳۰/۱۱ شب به کاخ شاه احضار شدم. شاه گفت قرار است فردا شیطنت کنند و جنازه را راه بی‌بندازند و شلوغ کنند». امامی به شاه وعده می‌دهد که جلوی اخلاص‌گری را بگریزد. با وجود قول نخست‌وزیر به شاه، تشییع جنازه خانعلی در روز ۱۳ اردیبهشت به بزرگترین تظاهرات خیابانی بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تبدیل شد. نه تنها معلمان که گروه‌های مختلف در تشییع جنازه او حضور یافتند و او را در ابن‌بابویه دفن کردند. در پایان این تشییع جنازه باشکوه، قطعنامه‌ای قرائت شد که مهمترین بندهای آن، درخواست استعفای دولت شریف‌امامی، اجرای قطعنامه باشگاه مهرگان در مورد افزایش حقوق معلمان و مجازات قاتل خانعلی بود. در پی این حوادث، شریف‌امامی روز ۱۶ اردیبهشت ۱۳۴۰ استعفای خود را به دربار تسلیم کرد و شاه، علی‌امینی را به عنوان نخست‌وزیر معرفی کرد. معلمان همچنان به اعتصاب و تجمع مقابل مجلس ادامه می‌دادند و دانشجویان و قشرهای دی‌گر هم به آنها پیوسته بودند. امینی تلاش کرد اوضاع را آرام کند و به باشگاه مهرگان رفت تا با معلمان دیدار کند، به آنها قول داد خواست‌هایشان عملی شود اما معلمان اعلام کردند که تا زمان اجرای مطالبات دست از اعتصاب بر نمی‌دارند. معلمان معترض در شب هفت خانعلی، روز ۱۲ اردیبهشت را روز معلم نامیدند»: اجتماع عمومی معلمین پایتخت در تاریخ روز ۱۸ اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۰ تصویب کردند که روز دوازدهم اردیبهشت ماه به یاد بود اعتصاب موفقیت‌آمیز معلمین ایران و شهادت معلم دانشمند مرحوم دکتر خانعلی، روز معلم اعلام گردد. در این روز همه ساله کلیه مدارس و مؤسسات فرهنگی در سرتاسر کشور تعطیل رسمی خواهد بود و مراسم خاصی اجرا خواهد

گردید». امینی با درخشش، رئیس باشگاه مهرگان، دیدار کرد و علاوه پذیرفتن شرایط معلمان، گفت که قصد دارد بنا به درخواست معلمان، او را به عنوان وزیر فرهنگ به مجلس شورای ملی معرفی کند. سرگرد شهرستانی برکنار و تحویل دادگستری شد، هیئت دولت تصویب کرد که حقوق معلمان افزایش یابد و محمد درخشش به عنوان وزیر فرهنگ به کار مشغول شد. به این ترتیب، اعتصاب معلمان بعد از دوازده روز، در روز ۲۳ اردیبهشت ۱۳۴۰ پایان یافت.

هجده سال بعد مرتضی مطهری در شامگاه یازده اردیبهشت ۱۳۵۸ به دست گروه فرقان کشته شد و روز ۱۲ اردیبهشت دوباره به نام روز معلم نامگذاری شد.

- تایوان: در تایوان روز معلم جشن و تعطیلی رسمی است که در ۲۸ سپتامبر و به منظور بزرگداشت معلم و فیلسوف بزرگ چینی، کنفوسیوس برگزار می شود.

روز پاسدار

امام علی علیه السلام: بهترین مردم کسی است خود را در راه خدا وقف کند و با دشمنان او به نبرد برمی خیزد، و مرگ یا کشته شدن در میدان نبرد را آرزو می کند.

پاسدار در لغت بمعنی نگهبان و مراقب است و پاسدار و پاسداران، آن کسانی هستند که در حساس ترین لحظات تاریخ از میان خلق برمی خیزند و همچون دژی مستحکم مردانه و شجاعانه در جهت رسیدن به حق و حقیقت و حفظ آن گام برمی دارند. در تاریخ تمدن بشری کم بوده اند آدمیانی که برای برافراشته داشتن چراغ حق و ترویج اخلاق کریمه، تمامی هستی و آمال خود را بر سر هدف خویش بگذارند. کمر بستن برای احیای حقیقت خواهی، همتی جانانه می طلبد که تنها از مردانی چون حسین(ع) برمی آید که آزادگی و شور حقیقت جوئی اش چنان حماسه ای آفرید که تا زمان، زمان است نامش جاودان و موجب احترام انسانهای حق طلب است و خواهد بود.

امام حسین(ع) هنگامی که تحریف گران حقیقت و تقدیس کنندگان خشونت، از سنت و سیره پیامبر اکرم(ص) و آنچه خداوند در شریعت اسلامی و از زبان قرآن بنا نهاده بود تصویری مغایر با واقعیت ارائه کردند، بر خود تکلیف دید تا برای احیای آن سنت از کف رفته و نهادینه کردنش در

میان امت اسلام، قیام تاریخی و حماسی اش را آغاز کند و بدین ترتیب از دین پیامبر خود پاسداری نماید. که این در حقیقت تجلی شجاعت پدرش، علی(ع) بود در پاسداری از رسول خدا در کنار ستون حرس که بدین زیبایی دراعتلای پرچم دین خدا پدیدار گشت. بی شک حسین(ع) تبدیل به الگوی کامل و جاودانه پاسداری از ارزش ها برای رادمردان تاریخ گشت.

می توان نمونه هایی از رادمردی پاسداران را در تاریخ انقلاب اسلامی ایران یافت. پاسدارانی که در دفاع از کیان و کشور خود به فداکاری پرداختند. افرادی که با روحیه شهادت طلبی، انسجام درونی و خلاقیت نظامی در صحنه های مختلف به نبرد پرداختند.

چنانچه رهبر فرزانه انقلاب اسلامی در رابطه با سپاه پاسداران انقلاب اسلامی می فرماید:

... من اصرار دارم که شما عزیزان پاسدار در هر جا هستید، روح و حقیقت پاسداری و سپاه پاسداران را مورد توجه قرار بدهید. در ایجاد سپاه پاسداران، فقط این نبود که نظام می خواهد از نو یک نیروی مسلح درست کند - مسئله تنها به این جا ختم نمی شد - مسئله از این هم بالاتر بود؛ مسئله این بود که در یک تشکیلات نظامی که به وسیله انقلاب به وجود می آمد، فکر و عقیده و ایمان - یعنی عامل معنوی قدرت - در تمام اجزا رعایت و لحاظ بشود؛ و تا آن جا که ممکن بود، این کار شد... اساس قضیه این بود؛ سپاه پاسداران بعد از آن که به وجود آمد، کسانی که آن را نمی خواستند، بارها آن را تا مرز انحلال بردند و به انزوا انداختند؛ نسبت به آن بی اعتنایی کردند و به آن امکانات ندادند؛ بارها از آن بدگویی کردند؛ اما سپاه ماند و می ماند. این گونه پایه مستحکمی می ماند؛ چرا؟ چون عامل معنوی قدرت در درون این سازمان به طور وافر وجود داشته است و امروز هم وجود دارد. آن عامل معنوی قدرت چیست؟ اعتقاد، ایمان، اخلاص، مجاهدت برای ادای تکلیف، مجاهدت برای خدا، مجاهدت منهای درآمدی آن مجاهدت و تلاش؛ اینها مهم است؛ اینهاست که یک مجموعه و یک نظام را حفظ می کند؛ در اصل انقلاب هم همین معنا بود و امروز هم هست. نباید به بعضی از ظواهری که مخالفان اصل نظام سعی می کنند آنها را درشت و پر رنگ و رنگ آمیزی کنند و نسبت به آنها مبالغه نمایند، فریب خورد؛ حقیقت قضیه وجود ایمان است... مجموعه شما، از جمله این مجموعه های مؤمن است. سپاه پاسداران را با همان عناصر ارزشمندی که با آن به وجود آمد و با



آن توانست در مقابل دشمنان قدرت نمایی کند و از امنیت مرزها و از استقلال ملی دفاع کند؛ با همان خصوصیات و با همان پایه‌های مستحکم، شما باید آن را حفظ کنید و قدر بدانید و ارج بنهید... امروز دشمن به مراکز اصلی اقتدار این ملت، بیشتر از همه دشمنی می‌کند و متوجه به آنهاست؛ یکی از آنها سپاه است. یکی از آن مراکزی که دشمن با آن بشدت دشمن است، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی است. سعی می‌کنند آنچه که بتوانند، از این قدرت معنوی کم کنند؛ که این يك کار بلند مدت استکبار است... در طول هشت سال دفاع مقدس و فراز و نشیب‌های پس از انقلاب، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی از جمله نهادهایی بود که در کنار دی‌گر اquisition نظامی و پاسداران گمنام ایران اسلامی با اقتدا به مولای خود سید مظلومان علی‌ه الصلوٰه و السلام، نجات بخش ملت ایران و اسلام عزیز بوده و در پاسداری از انقلاب و هدفهای آن عاملی مؤثر و رکنی رکین بوده و هست.

حضرت امام خمینی (ره) در سوم شعبان سال ۱۳۹۹ برابر با هفتم تیر ماه ۱۳۵۸ پیمای به مناسبت ولادت امام حسین (ع) فرستادند و در این پیام سوم شعبان را روز پاسدار نامیدند.

روز جانباز

سالگرد میلاد حضرت ابوالفضل العباس علی‌ه السلام، روز جانباز نام گذاری شده است. عباس علی‌ه السلام بزرگ جانباز تاریخ انسانیت است که صحنه کربلا را تجلی‌گاه ایثار و جانبازی نمود. فداکاری‌های برادر رشید امام حسین علی‌ه السلام در تاریخ بشر ماندنی ندارد. دست‌حیدرآسای عباس علی‌ه السلام شعر زیبای عشق و ایثار در راه ولایت را با خون سرخ بر زمین تفتیده، کربلا نگاشت، و راه و رسم عاشقی و شیوه جانبازی را به جهانیان آموخت. هر ورق از دفتر زندگی امیرالمؤمنین علی‌ه السلام جلوه‌ای از امامت و ولایت است. علی علی‌ه السلام در عرصه ایمان امام مؤمنان، در جبهه‌های نبرد امام مجاهدان، در عبادت امام عابدان، در زهد و تقوا امام متقیان، در عشق به محبوب سیدالعشاق، و در همه ابعاد دینی و اجتماعی پیشوای اهل ایمان است. او امام جانبازان نیز هست. هرگز از مرگ نهراسید و همواره مشتاق شهادت بود و بلاهای کوچک و بزرگ را به جان می‌خرید. «لَيْلَةُ الْمَبِيتِ» یکی از صحنه‌های درخشان جانبازی اوست. امیرالمؤمنین علی‌ه السلام بارها جان رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم را از خطر تهدید بت پرستان نجات داد و اسلام را

حیات دوباره بخشیید. این گوشه ای از جانبازی های علی علیه السلام در راه اسلام و یاری پیامبر بود. در لیلۃ المبیت پس از این که امیرالمؤمنین علی علیه السلام در بستر پیامبر خوابید و بزرگ ترین خطر را به جان خرید تا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم، با سلامت کامل بتواند به مدینه هجرت کند و حکومت مقتدر اسلامی را در آن جا ایجاد نماید، درباره این فداکاری و جانبازی علی علیه السلام این آیه شریفه نازل شد: «و از گروه مردم کسی هست که از جان خویش در راه تحصیل رضایت خداوند می گذرد و خداوند بر بندگان خود مهربان است.»

حضرت امام خمینی رحمه الله بارها با کلام الهی خود جانبازان و ایثارگران را مورد تفقد قرار داده، آنها را مایه سرافرازی ملت ایران خوانده اند. ایشان، با آن مقام والای الهی خود را در برابر جانبازان کوچک شمرده، می فرماید: «وقتی امثال شما قدرتمندان روحی را می بینم با این روحیه بزرگ و با این عظمت روح، خجالت می کشم که خودم را یک انسان متعهد بدانم. زبان و پیام ما عاجز از ترسیم مقام بلند پایه عزیزانی است که برای اعتلای کلمه حق و دفاع از اسلام و کشور اسلامی جانبازی نموده اند.» و در جای دیگر می فرماید: «به اسلام بزرگ برای داشتن این جانبازان در راه حق، که برای اسلام و میهن اسلامی خود از همه چیز خویش می گذرند تبریک تقدیم می کنم.»

یکی از جانبازان بزرگ انقلاب اسلامی رهبر معظم انقلاب، حضرت آیت الله خامنه ای، می باشند. ایشان در تاریخ ششم تیرماه ۱۳۶۰، هنگامی که در مسجد ابوذر تهران سخنرانی می کردند، بر اثر بمبی که منافقین کوردل کار گذاشته بودند به شدت مجروح گردید و پس از معالجه در بیمارستان هم چنان از ناحیه دست راست دچار مشکل هستند. امام خمینی رحمه الله در پیامی به مناسبت سوءقصد به جان ایشان مرقوم فرمودند: «من، به شما خامنه ای عزیز تبریک می گویم که در جبهه های نبرد، با لباس سربازی و در پشت جبهه با لباس روحانی، به این ملت مظلوم خدمت نموده و از خداوند تعالی، سلامت شما را برای ادامه خدمت به اسلام و مسلمین خواستارم.»

مقام معظم رهبری در ضمن سخنانی می فرماید: «جانبازان، سوابق درخشان خود در میدان جنگ و نیز مهر و نشانی را که از جنگ تحمیلی بر جسم خود به یادگار دارند، هرگز نباید از تاریخ پرشکوه دفاع مقدس ملت ایران منقطع کنند؛ بلکه آن را به مانند ثروتی عظیم برای خود نگهدارند.

جانبازان، یادگار آزمایش های بزرگ ملی محسوب می شوند و ملت ایران باید برای همیشگی به آنان به عنوان الگوهای مقاومت ارج نهند و آنان را گرامی بدارند».

جانبازان از وادی شهادت بازگشته اند، اما نه به اختیار خود که با تقدیر خدا و مشیت الهی در دنیای مسکن گزیده اند. جانبازان تلخی ماندن را با شیرینی ادای تکلیف جبران کرده اند. آنان مانده اند تا به ما در راه ماندگان، راه رستگاری بیاموزند. حضور جانبازان در جامعه ما به اندازه انقلاب قیامت دارد. وجود آنان در جامعه همچون وجود عمّار یاسر در سپاه امیرالمؤمنین علیه السلام است. عمار، جانباز جنگ های رسول خدا بود و رنج ماندن را بر خود هموار می کرد تا شبهه و نفاق را در میان امت و از اردوی علی علیه السلام بزداید. عمارهای انقلاب یعنی جانبازان نیز مانده اند تا پرچم امام را برافراشته نگاه دارند. آنان مانده اند تا بگویند کدام راه، راه اصلی انقلاب است. یکی از دلایل بارزی که برای مقابله خصمانه جهان استکبار با اصول اسلام می توان برشمرد، پی بردن آنها به نقش و جایگاه ویژه این اصول در ایجاد روح ایثار و جانبازی است؛ چرا که اگر روح حاکم بر جامعه روح ایثار و جانبازی باشد هیچ روزنه نفوذی برای سلطه و منفعت جویی آنان باقی نخواهد ماند. جهان استکبار که این حقیقت را به روشنی دریافته است، تنها راه رسیدن به اهداف خود را در از بین بردن این روح و فرهنگ می بیند و اگر در سمت و سوی حملات مختلف دشمن دقت شود به خوبی پیداست که آنها حملات خود را متوجه این هدف نموده اند.

«جانبازان قدرت های بسیاری را که خداوند متعال در روح و جسم انسان به ودیعه نهاده است به کار گرفتند و در میدان علم، مدیریت و ورزش، و نیز در بسیاری از مسایل دین و دنیا شگفتی آفریدند. بنابراین جوانان ایران در هر عرصه و رشته ای که وارد می شوند باید از جانبازان درس بگیری و آنان را الگو و سرمشق خود قرار دهند». بزرگ ترین سرمایه جانبازان، به تعبیر حضرت آیت الله جوادی آملی، «قلب شکسته» است. قلب شکسته سرمایه ای است که هرکسی نمی تواند آن را به راحتی به دست آورد. مگر آن کس که مانند جانبازان موانع و حجاب ها را از پیش رو برداشته و ارتباط وی با دنیا ضعیف شده و مهر دنیا از دلش بیرون رفته باشد. آری دل شکسته جانبازان سرمایه حشر با ابرار و پرواز با اهل ملکوت است.

جانبازان و ایثارگران دین بزرگی بر گردن جامعه ما دارند. آنان از مال و جان خویش گذشتند و تمام هستی خویش را در طبق اخلاص نهادند. حال مهم ترین وظیفه جامعه در قبال جانبازان احترام و گرمی داشتن دستاوردهای ایثار ایشان است. جمهوری اسلامی، نظام ولایت فقیه، استقلال، آزادی و حاکمیت دین دستاوردهای ایثار آنان است و جامعه باید این محورهای اصلی و اساسی را حفظ کند و استمرار بخشد. وظیفه دیگر جامعه توجه به شخصیت

سراسر ایثار ایشان است و این توجه در واقع اعتنا و احترام به پشتوانه های آزادی و استقلال خویش است.

چگونه زبان عربی را به صورت کاربردی بیاموزیم؟

نویسنده: فریده جانمحمدی

در شماره قبل با صرف فعل ماضی و ضمائر فاعلی در زبان فارسی و عربی آشنا شدیم. در این شماره با ضمائر مفعولی اضافی زبان فارسی که معادل ضمائر نصبی جری زبان عربی می باشند، آشنا می شویم.

لازم به ذکر است که در زبان فارسی ضمائر به «ضمائر شخصی، مشترک، اشاره، و ملکی یا اختصاصی» تقسیم می شوند. ضمائر شخصی در یک تقسیم بندی کلی به ضمائر متصل یا پیوسته و ضمائر منفصل یا گسسته تقسیم می شوند. ضمائر متصل به دو نوع «ضمائر فاعلی و ضمائر مفعولی اضافی» تقسیم می شوند.

ضمائر فاعلی «م، یم، ی، ید، مستتر، ند» در صرف فعل «رفت، رفتند، رفتی، رفتید، رفتیم، رفتیم» بررسی شد. ضمائر متصل مفعولی اضافی شش ضمیر هستند که اگر به فعل متصل شوند مفعول و اگر به اسم متصل شوند ضمیر اضافی هستند. این ضمائر به ترتیب غایب، مخاطب و متکلم مفرد و جمع عبارتند از «ش، شان، ت، تان، م، مان» برای مثال در عبارات «محمد زدش، زدشان، زدت، زدتان، زدَم، زدمان»

این ضمایر که به فعل متصل شده‌اند، مفعول هستند. ولی در «کتائبش، کتابشان، کتابت، کتابان، کتابم، کتابمان» این ضمایر که به اسم متصل شده‌اند، ضمایر اضافی نامیده می‌شوند.

با کمی دقت در ضمایر متصل فاعلی، مفعولی و اضافی معلوم می‌شود که ضمیر «میم» در هر سه وجود دارد. این ضمیر اگر به اسم متصل شود، «کتایم»، ضمیر اضافی، و اگر به فعل متصل شود، «رفتیم، محمد زدیم، بردیم» با کمک معنی و قرائن موجود در کلام، فاعلی و مفعولی بودن آن مشخص می‌شود.

در زبان عربی نیز ضمایر در یک تقسیم‌بندی کلی به ضمایر متصل و منفصل و ضمایر متصل به دو نوع «ضمایر رفعی، و ضمایر نصبی جری» تقسیم می‌شوند. ضمایر رفعی همان ضمایر فاعلی هستند که در صرف فعل «ذهب و ذهبت، ذهاب و ذهبیتا، ذهبوا و ذهبین، ذهبت و ذهبتی، ذهبتما و ذهبتما، ذهبتُم و ذهبتُن، ذهبتُ و ذهبتا» مورد بررسی قرار گرفتند.

ضمایر متصل نصبی جری در زبان عربی چهارده ضمیر «ه و ها، هما و هما، هم و هن، ک و ک، کما و کما، کم و کن، ی و نا» هستند که اگر به فعل متصل شوند ضمایر نصبی (مفعولی) و اگر به اسم یا حرف متصل شوند ضمایر جری هستند. برای مثال در «ضربهُ، ضربها، ضربهما، ضربهم، ... ضربنی، ضربنا» مفعول به هستند و در «کتابُه، کتابها، کتابهما، کتابهم، ... کتابی، کتابنا و فیه، فیها، فیهما، فیهم، ...، فی، فینا» ضمایر جری می‌باشند. با دقت در این ضمایر نیز معلوم می‌شود که ضمیر متصل «نا» بین ضمایر رفعی و ضمایر نصبی و جری مشترک است. اگر این ضمیر بعد از اسم یا حرف جرّ قرار بگیرد ضمیر جری است. «ضربنا، بنا» و اگر بعد از فعل قرار بگیرد با توجه به حرکت آخر فعل نوع آن مشخص می‌شود. اگر آخر فعل ساکن باشد، «ضربنا» ضمیر رفعی یا فاعلی است و اگر آخر فعل متحرک باشد، «ضربنا» ضمیر نصبی یا مفعولی است.

ضمایر منفصل فاعلی اضافی در زبان فارسی به ترتیب غایب، مخاطب، متکلم و مفرد و جمع عبارتند از «او، ایشان، تو، شما، من، ما» این ضمایر نهاد یا فاعل واقع می‌شوند و اگر قبل از آنها اسم قرار بگیرد، ضمایر اضافی می‌باشند. «من آمدم، کتاب من چاپ شد». ضمایر منفصل مفعولی اضافی در زبان فارسی به ترتیب «او را و آنها را، ترا و شما را، مرا و ما را» می‌باشند. این ضمایر اگر با فعل بکار روند مفعول هستند. «او را زد، آنها را زد، ...». و اگر اسمی به آنها اضافه شود ضمایر اضافی محسوب می‌شوند. «کتاب او را برداشت».

در زبان عربی ضمایر منفصل به دو دسته رفعی و نصبی تقسیم می‌شوند و بر خلاف زبان فارسی در زبان عربی ضمایر منفصل جری وجود ندارد؛ به همین جهت بجای آنها از ضمایر متصل استفاده می‌شود. ضمایر منفصل رفعی در زبان عربی چهارده ضمیر «هو و هی، هما و هما، هم و هن، أنت و أنت، أنتما و أنتما، أنتم و أنتن، أنا و نحن» می‌باشند که معمولاً مبتدا واقع می‌شوند. و چهارده ضمیر «إیاه و إیاهما، إیاهم و إیاهن، إیاک و إیاکم، إیاکم و إیاکن، إیای و إیاینا» ضمایر منفصل نصبی هستند که معمولاً مفعول واقع می‌شوند.

روز جهانی کارگر

از ویکی‌پدی، دانشنامه آزاد

روز جهانی کارگر یا روز کارگر International Workers' Day یک جشن و مراسمی کارگری و از سوی طبقات کارگر است که هر ساله در روز اول ماه مه برگزار می‌شود.

حزب‌های کمونیست، سوسیالیست و آنارشویست و اتحادیه‌های کارگری در بسیاری از کشورهای جهان این روز را با برگزاری تظاهرات و راهپیمایی‌های خیابانی برگزار می‌کنند. این روز، یادمان شورش کارگران آمریکایی در اول ماه مه ۱۸۸۶ در شیکاگو است.

دهها سال است که به این مناسبت در این روز، در کشورهای مختلف (به استثنای ایالات متحده، کانادا و چند کشور کوچک) مراسم ویژه برگزار می‌شود. ایالات متحده و کانادا نخستین دوشنبه هر سپتامبر (شهریور ماه) را به عنوان «روز کارگر» برگزار می‌کنند.

مناسبت اول مه به عنوان روز کارگر به این لحاظ بوده است که در چهارم ماه مه سال ۱۸۸۶، و در چهارمین روز اعتصاب و تجمع کارگران آمریکایی در شهر شیکاگو، پلیس به روی آنان آتش گشود که شماری کشته، عده‌ای مجروح و بعداً چهارتن نیز اعدام شدند. کارگران اعتصابی خواستار تعدیل شرایط کار و کاهش ساعات روزانه کار از ده ساعت به ۸ ساعت بودند. قرار بود که اول ماه

مه ۱۸۸۶ در آمریکا (ایالات متحده)، کاهش ساعات کار به هشت ساعت در روز، به اجرا درآمد که چنین نشد و در نتیجه، کارگران در گوشه و کنار این کشور دست به تظاهرات زدند و در یک هزار و دویست کارخانه و کارگاه، اعتصاب صورت گرفت. شمار کارگران معترض شهر شی‌کاگو بیش از سایر شهرها و حدود ۹۰ هزار تن بود. در چهارمین روز تظاهرات شی‌کاگو، کارگران اعتصابی و هوادارانشان در «میدان بی‌ده» «Haymarket = جمع شده و از اینجا به حرکت درآمدند. سخنرانان آنان بر یک گاری بزرگ سوار بودند و شعار می‌دادند. پس از طی مسافتی، پلیس اطراف این گاری (چهارچرخه) را گرفت و خواست که تظاهرکنندگان متفرق شوند که ناگهان انفجاری صورت گرفت، یک مأمور پلیس کشته شد و چند کارگر و پلیس نیز مجروح شدند. این حادثه سبب شد که پلیس دست به تیراندازی به سوی جمعیت بزند و کشتار صورت گیرد. آمار کشته‌شدگان اعلام نشده است ولی اسامی انبوه مجروحان در دست است. پلیس با اعمال خشونت موفق شد جمعیت را پراکنده سازد. در پی این حادثه، هشت تن به عنوان مسبب دستگیری شدند که پنج نفر از آنان کارگر مهاجر آلمانی و یکی هم آلمانی تبعه آمریکا بود. دادگاه یکی از این دستگیرشدگان را به ۱۵ سال حبس محکوم کرد و بقیه محکوم به اعدام شدند که فرماندار ایالت مجازات دو تن از آنان را به حبس ابد تخفیف داد. یکی از محکومان به اعدام، پیش از اجرای حکم خودکشی کرد و چهار نفر دی‌گر به دار آویخته شدند.

با رسیدن اخبار مربوط به این تظاهرات، کشتار و اعدام به سایر کشورها، در گوشه و کنار جهان مراسم یادبود برگزار و هر سال هم تکرار شد که به تدریج اول ماه مه، روز جهانی کارگر عنوان گرفت. چون اعدام‌شدگان شی‌کاگو عمدتاً آلمانی بودند، در سال ۱۹۳۳ حزب نازی آلمان روز اول ماه مه را روز ملی و تعطیل عمومی اعلام کرد.

روز اول ماه می در سرتاسر هند به افتخار اله بهار و جشنواره باروری، جشن گرفته می‌شود. این روز همچنین یادآور روز بین‌المللی کارگر هست که اهمیت تاریخی دارد. این روز همچنین روز معترضان سیاسی است. روز اول ماه می غیر از این روز جشن قدسی نیست. برای سازمان دادن کارگران، این روز در بسیاری از کشورها، تعطیل عمومی است. منشأ این روز، جنبش کارگری آمریکا در اواخر قرن نوزدهم است. تاریخ این حرکت به اول ماه می ۱۸۸۶ میلادی بازمی‌گردد.

در این روز تعداد زیادی از کارگران آمریکایی دست به اعتصاب زدند و خواستار یک روز کاری استاندارد و هشت ساعته شدند. در چهارم ماه مه در میدان هی مارکت شی‌کاگو یک بمب پرتاب شده توسط یک انقلابی، منجر به مرگ دهها نفر (از جمله چند افسر پلیس) و زخمی شدن بیش از ۱۰۰ نفر شد.

این تظاهرات نتیجه فوری دریافت نکردند، اما مؤثر واقع شدند. پس از آن، هشت ساعت کار در روز عرف بسیاری از کشورها در سراسر جهان شد. از این رو این روز به عنوان روز تظاهرات، راهپیمایی، و سخنرانی انتخاب شد. این روز در اکثر ایالات متحده، روسیه و دیگر کشورهای کمونیستی تعطیل است. در هند، روز اول ماه مه نیز یک روز تعطیل عمومی اعلام شد. اولین جشن روز اول ماه مه در هند در مدرسه توسط حزب کارگر کی‌سان هندوستان در ۱ مه سال ۱۹۲۳ برگزار شد. نیز اولین بار بود که پرچم قرمز در هند مورد استفاده قرار گرفت. چتر سینگارویلو رهبر حزب بزرگداشت روز اول ماه مه را در دو محل در سال برگزار کرد. ۱۹۲۳. یک جلسه در ساحلی روبروی دادگاه عالی مدرس برگزار شد، نشست دی‌گر در ساحل تری‌پلی‌کن برگزار شد. روزنامه «هندو»، از مدرس گزارشی منتشر کرد.

حزب کار کی‌سان جشن روز اول ماه مه را در چنای معرفی کرد. رفیق سینگاراولار رئیس نشست بود و قطعنامه‌ای مبنی بر این که دولت باید روز اول ماه مه را به عنوان یک روز تعطیل اعلام کند، به تصویب رسید. رئیس حزب اصول غیر خشونت‌آمیز حزب را توضیح داد. یک درخواست برای کمک مالی نیز وجود داشت. تأکید شده بود که کارگران جهان باید برای رسیدن به استقلال، متحد باشند.

روز اول ماه مه، یک بانک در سراسر کشور و تعطیلات عمومی در هند است. تعطیلات به جنبشهای کارگری برای احزاب سیاسی کمونیست و سوسیالیست گره خورده است. در ماهاراشترا و گجرات، رسماً به نام روز ماهاراشترا و روز گجرات بود، چرا که در این روز در سال ۱۹۶۰ هر یک استقلال خود را پس از جدا شدن از ایالت قدیمی بمبئی بر اساس خطوط زبانی، به دست آوردند.



روز کار در تاریخ اول مه در بسیاری از کشورها در سراسر جهان جشن گرفته می‌شده است و هنوز هم اغلب، روزی برای اعتراضات و تظاهرات است. در این روز، سازمان‌های مختلف کارگری در سراسر کشور در قالب گروه، به برگزاری مسابقات مختلف برای کودکان طبقه کارگر می‌پردازند. با این حال، در سال‌های اخیر، مراسم این روز، شکل تازه‌ای گرفته که در آن کارگران و اتحادیه‌های کارگری خواستار حفاظت از منافع خود و دادن وجه انسانی به اصلاحات اقتصادی هستند. در سال ۱۹۵۵ در کالی‌سای کاتولیک رومی، ۱ می به عنوان روز «قدیس یوسف کارگر»، نامزد مری‌م مقدس نامگذاری شد.

- در روز ۱۱ اردیبهشت ۱۳۲۵ (اول ماه مه ۱۹۴۶ میلادی) تظاهرات کارگران در کرمانشاه مورد حمله‌ی پلیس قرار گرفت. در این تظاهرات ۱۴ کارگر کشته و ۱۲۰ کارگر زخمی شدند. این کارگران نخستین جانباختگان اول ماه مه در ایران هستند

#### روز بزرگداشت شیخ صدوق

یکی از بزرگترین مرزبانان حماسه جاوید و خدمتگزاران مکتب اهل بیت (ع) و از شاخص‌ترین دانشمندان جهان اسلام که عمر خود را در راه خدمت به فقه و حدیث شیعه و پاسداری از فرهنگ مهدویت صرف کرد. ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه قمی ملقب به ( شیخ صدوق ) است که صف اول محدثین و علمای اثناعشر جای دارد و به عنوان یکی از ارکان فقه شیعه به شمار می‌رود. پس از گذشت ۱۰ قرن از وفات این محدث بزرگ شیخ صدوق، برکات آثار و خدماتش باعث شده تا ۱۵ اردیبهشت را به عنوان روز بزرگداشت شیخ صدوق نامگذاری کنند.

محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی مشهور به ( شیخ صدوق ) در سالهای ۳۰۶ یا ۳۰۷ هجری قمری در خاندان علم و تقوی در شهر مذهبی قم دیده به جهان گشود. پدر بزرگوار شیخ صدوق، علی بن حسین بن موسی بن بابویه از علما و فقهای بزرگ زمان خود بود. گرچه در آن روزگار، عالمان و محدثان بسیاری در قم می‌زیسته‌اند ولی پرچم هدایت و مرجعیت بر دوش این عالم عابد و محدث زاهد یعنی علی بن بابویه (پدر شیخ صدوق) بوده است. پدر شیخ صدوق دکه‌ای کوچک در بازار قم داشت و از

طریق کسب و کار و در نهایت زهد و عفاف، امرار معاش می نمود و در ساعاتی دیگر از روز در منزل خود به تدریس و تبلیغ احکام و نقل روایات می پرداخت.

جلالت شان و منزلت این عالم ربانی تا بدان پایه رسید که امام حسن عسگری (ع) طی نامه ای، او را با لقب (شیخ ) ، (فقیه ) ، (معمد) مورد خطاب قرار داده و توفیقات او را برای کسب رضای پروردگار درخواست کرد. شیخ صدوق روزگار طفولیت و سنین جوانی را در دامان علم و فضیلت و تقوای خانوادگی اش سپری کرد و تحت تعلیم و تربیت پدر قرار گرفت، به گونه ای که به لحاظ تیزهوشی و حافظه فوق العاده قوی در مدتی کوتاه به قله های بلندی از کمالات انسانی دست یافت و توانست در کمتر از بیست سالگی، هزاران حدیث با سلسله سند آنها را حفظ نماید و از همه مهمتر به آنها عمل نماید .

یکی از حوادث مهم دوران زندگی شیخ صدوق، روی کارآمدن سلسله ایرانی نژاد و شیعه مذهب (آل بویه) بود که بر بخش بزرگی از ایران، عراق و جزیره العرب تا مرزهای شمالی شام فرمان می راندند. وی در این هنگام از قم به ری آمده و به درخواست " رکن الدوله دیلمی " در آنجا رحل اقامت گزید. به نظر می رسد علت اصلی این دعوت و عزیمت، خلائی بوده که پس از هجرت شیخ کلینی از ری به بغداد و سپس رحلت او پیش آمده بود و در حقیقت، وجود شیخ صدوق در ری می توانست منشا برکات فراوان باشد.

عصر شیخ صدوق را باید " عصر احیا تنقیح حدیث " نامید زیرا پس از رحلت پیامبر اسلام، بازار جعل حدیث رونق گرفت و کارخانه حدیث سازی خلفا بکار افتاد و کسانی پیدا شدند که بطور حرفه ای، احادیثی را جعل و به پیامبر و ائمه نسبت می دادند. از این رو محدث بزرگوار (کلینی) که از (کلین) به (ری) هجرت کرده بود، در آنجا کتاب شریف کافی - اولین کتاب از مجموعه چهارگانه کتب روایی و حدیثی شیعه - را نگاشت و حرکت علمی جدیدی را در مکتب حدیث نگاری اهل بیت علیهم السلام بنیانگذاری نمود که پس از او، " شیخ صدوق " بنای مستحکم ضبط و نشر حدیث را بر آن بنیاد نهاد. شیخ صدوق در راه جمع آوری احادیث، از بلخ تا بخارا، از کوفه تا بغداد، از مشهد تا نیشابور، و از آنجا تا مکه و مدینه سفر کرد و مشکلات فراوانی را به جان خرید و با کوله باری از احادیث پیامبر و اهل بیت (ع) به ری بازگشت.

تالیفات شیخ صدوق:

۱- من لا یحضره الفقیه ۲- کمال الدین و اتمام النعمه ۳- کتاب امالی ۴- کتاب صفات شیعه ۵- کتاب عیون الاخبار امام رضا علیه السلام ۶- کتاب مصادقه الاخوان ۷- کتاب خصال ۸- کتاب علل الشرایع ۹- کتاب توحید ۱۰- کتاب اثبات ولایت علی علیه السلام ۱۱- کتاب معرفت ۱۲- کتاب مدینه العلم ۱۳- کتاب مقنع در فقه ۱۴- کتاب معانی الاخبار ۱۵- کتاب مشیخته الفقیه ۱۶- کتاب عیون الاخبار

شیخ ابو جعفر محمد بن بابویه قمی معروف به شیخ صدوق پس از هفتاد و چند سال زندگی پرافتخار و انجام مسافرت‌های طولانی و تصنیف ۳۰۰ جلد کتاب با ارزش، سرانجام در سال ۳۸۱ ه. ق، در شهر ری چشم از جهان فرو بست و آرامگاهش امروز در شهر ری به نام ابن بابویه مشهور و مورد توجه شیعیان است.

منبع: [ebtekarnews](http://ebtekarnews):

قسمتی از وصیت نامه شهید مهدی خوش سیرت

ای خدای مهربان! مدت‌ها بود که غافل و بی‌خبر از خودم بودم و باز هم تو کرم کردی و مرا به وظیفه‌ی خود آشنا کردی و آن زمان بود که تازه فهمیدم که ای وای چه کرده‌ام و چگونه به دست خودم فردای خود را به سیاهی و تباهی کشانده‌ام و آنجا بود که جبران آن را بر خود دشوار و سخت دیدم! باز هم لطف تو به دادم رسید و باب توبه و بازگشت را جلوی نمایان کرد. چه می‌گویی! نه این که نشامم دادی بلکه مرا دعوت نمودی و گفتی: «اگر برگردی به سوی من، نه این‌که می‌پذیری، بلکه دوستت هم خواهم داشت!».

چهل منزل سلوک

سید کاظم ارفع

مترل اول در جستجوی مربی

گام اول در سلوک الی الله داشتن مربی خوب و ارشاد کننده‌ی با صلاحیت است. هر کسی را که انتخاب می‌کنیم مراقب باشیم که گفتار و رفتارش متأثر از مربیان متصل به حق و وحی باشد. زیرا منحصرآ چهارده معصوم علیهم السلام راه مستقیم را طی کردند و در یک کلام آنها خودشان صراط مستقیم هستند. امیر المؤمنین علی السلام می‌فرمود: (انا صراط الذی من لم یسلکه بطاعة الله فیه هوی به الی النار. منم صراط خدا که اگر کسی اطاعت خداوند را نکند و از این راه سلوک ننماید در آتش دوزخ خواهد افتاد) «مصباح المتهدج، ص ۷۵۱.

داستان راستان ج ۱

مرتضی مطهری

مسیحی و زره علی علیه السلام

در زمان خلافت علی علیه السلام در کوفه، زره آن حضرت گم شد. پس از چندی در نزد یک مرد مسیحی پیدا شد. علی او را به محضر قاضی برد و اقامه‌ی دعوا کرد که: «این زره از آن من است، نه آن را فروخته‌ام و نه به کسی بخشیده‌ام و اکنون آن را در نزد این مرد یافته‌ام.» قاضی به مسیحی گفت: «خلیفه ادعای خود را اظهار کرد، تو چه می‌گویی؟» او گفت: «این زره مال خود من است، و در عین حال گفته‌ی مقام خلافت را تکذیب نمی‌کنم (ممکن است خلیفه اشتباه کرده باشد).» قاضی رو کرد به علی و گفت: «تو مدعی هستی و این شخص منکر است، علی‌هذا بر تو است که شاهد بر مدعای خود بی‌آوری.» علی خندید و فرمود: «قاضی راست می‌گوید، اکنون می‌بایست که من شاهد بی‌آورم، ولی من شاهد ندارم.» قاضی روی این اصل که مدعی شاهد ندارد، به نفع مسیحی حکم کرد و او هم زره را برداشت و روان شد. ولی مرد مسیحی که خود بهتر می‌دانست که زره مال کیست، پس از آنکه چند گامی پی‌مود وجدانش مرتعش شد و برگشت، گفت: «این طرز حکومت و رفتار از نوع رفتارهای بشر عادی نیست، از نوع حکومت انبیاست» و اقرار کرد که زره از علی است. طولی نکشید او را دیدند مسلمان شده و با شوق و ایمان در زیر پرچم علی در جنگ نهروان می‌جنگد.

معرفی کتاب

سی‌مای آرمانی طلبه در نگاه مقام معظم رهبری

محمد عالم زاده نوری

این کتاب دارای یک مقدمه و ۵ فصل می‌باشد. مقدمه این کتاب در باره حوزه‌های علمی‌ه پس از انقلاب اسلامی، جامعیت و اعتدال شخصیت، نصاب طلبگی، تفقه، تزکیه و حیات دینی صحبت کرده. فصل اول از جامعیت اخلاقی، علمی و اجتماعی را مورد بررسی قرار داده است. فصل دوم فایسته‌های اخلاقی، معنوی و شخصیتی را مورد بحث قرار داده است. فصل سوم، فایسته‌های علمی، فصل چهارم فایسته‌های اجتماعی و فصل پنجم، فایسته‌های اقشار خاص حوزوی را مورد کنکاش قرار داده. در این فصل از تقوا و اتعاض نفسی، افزایش محبت اهل بیت در مخاطب، تبیین لزوم حاکمیت خدا و دین خدا، روضه خوانی سنتی و واقعه خوانی متقن، تبلیغ در دانشگاه، امام جماعت و تحقیق صحبت کرده شده است.

چگونه خوب بی‌اندیشی‌م، خوب در باره اندیشه‌های خود تحقیق کنیم و آنها را مکتوب نمایم

نویسنده: ناهید سلیمانی، مقدم معاون پژوهشی حوزه علمی‌ه حضرت ولی عصر ع

دوستان سلام، امروز ترتیب نوشتن یک مقاله بیان می‌شود؛ نظم یک مقاله اینطور شروع می‌شود: ابتدا چکیده که با چکیده هر خواننده‌ای متوجه می‌شود نویسنده چه چیزی را در مقاله‌اش بیان کرده است، بلافاصله بعد از چکیده باید کلید واژه گفته می‌شود، بعد مقدمه‌ی مقاله که حکم نقشه راه را دارد، بعد بدنه‌ی مقاله، نتیجه و کتابنامه، این سیر نوشتن مقاله است

الفصلیة العلمیة، الثقافیة و التعلیمیة لمدرسة ولی العصر عجل الله

حکمت ۴۷۴: ما المجاهد الشهيد في سبيل الله باعظم اجرا ممن قدر فعف، لكاد العفیف ان یكون ملكاً من الملائكة.

پاداش مجاهد شهید در راه خدا، بزرگتر از پاداش عفیف پاکدامنی نیست که قدرت بر گناه دارد و آلوده نمی‌گردد. همانا عفیف پاکدامن، فرشته‌ای از فرشته‌هاست.